



طرح قرآن برای رساندن انسان  
به اوج شکوفایی، شادکامی و موفقیت در این دنیا

مؤلف: رهبرانقلاب



خلاصه سه سطحی (کوتاه، متوسط و بلند)  
کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»  
تهیه و تنظیم: واحد پژوهشی موسسه بیان معنوی

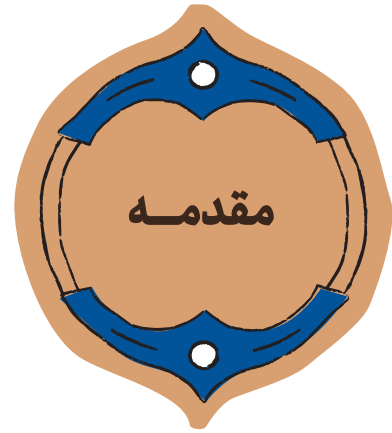
بیان معنوی





<b>مقدمه</b>	<b>۵</b>
راهنمای استفاده از این جزوه	۵
<b>سطح مقدماتی</b>	<b>۱۱</b>
خلاصه کتاب (سطح مقدماتی)	۱۳
فهرست کتاب (سطح مقدماتی)	۱۵
<b>سطح متوسطه</b>	<b>۱۹</b>
خلاصه کتاب (سطح متوسطه)	۲۱
سطح متوسطه در یک نگاه	۳۱
فهرست کتاب (سطح متوسطه)	۳۳
<b>سطح پیشرفته</b>	<b>۴۷</b>
خلاصه کتاب (سطح پیشرفته)	۴۹
فهرست کتاب (سطح پیشرفته)	۱۰۳
<b>جدول ضمیمه</b>	<b>۲۰۱</b>





## راهنمای استفاده از این جزوه

این کتاب به کدام سوال مهم شما پاسخ می‌دهد؟

آیا اسلام فقط به دنبال آباد کردن آخرت است یا می‌خواهد بهترین زندگی ممکن را در همین دنیا برای ما مهیا کند؟ آیا اسلام برای رساندن انسان به یک زندگی خوب و شیرین همه‌جانبه در همین دنیا، برنامه جامع و کاملی دارد؟ اگر دارد، آن طرح و برنامه‌ای که انسان‌ها را به چنین زندگی‌ای برساند که همه نیازهای فردی و جمعی‌شان در عالی‌ترین درجه ممکن و با کمترین آسیب برآورده کند، چیست؟ هدف مولف این کتاب پاسخ به همین سوال است: چگونه می‌توان به بهترین زندگی در این دنیا دست یافت. سوالی که فراوان‌ترین سوال اصلی همه انسان‌ها - از هر مذهب و ملتی و در هر عصری - است.

لیکن از آنجا که مؤلف معتقد است قرآن بهترین راه برای زندگی خوب را ارائه کرده است، تلاش کرده تا بر اساس اصلی‌ترین مفاهیم و آیات «قرآن» به این سوال پاسخ دهد. هرچند چهار مفهوم «ایمان، توحید، نبوت و ولایت» جزو اصلی‌ترین و پرتکرارترین مفاهیم مطرح شده در قرآن هستند، اما تبیین غیرکاربردی و صرفاً کلامی، اعتقادی و آخرتی از این مفاهیم، باعث شده که ما از نقش منحصر به فرد این مفاهیم و حقایق، در ارائه بهترین روش برای برطرف کردن مهم‌ترین نیازهای انسان و شکوفایی او در این دنیا بی‌خبر بمانیم! و تعداد قابل توجهی از کسانی که در جستجوی یک زندگی خوب هستند، ذهنیت و تصویری بی‌فایده و یا ملال‌آور از این مفاهیم داشته باشند. کتاب حاضر تلاش کرده این نقصان عظیم

را با تبیین منسجم و صحیح بخشی از آیات قرآن، در حد مقدور، برطرف کند. در واقع این کتاب با یک تبیین منسجم و کارکردگرایانه از مفاهیم اصلی دین، کاربرد دین در ایجاد جامعه مطلوب بشر را تبیین کرده است. و این کار را بدون اینکه به ورطه التقاط و تحریف دین کشیده شود، انجام داده است! این کتاب، از این جهات در میان تألیفات اندیشمندان مسلمان، نادر و کم نظیر و یا بی نظیر است.

### چرا این کتاب کم نظیر اینقدر غریب است؟!

کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، شامل متن پیاده شده ۲۸ جلسه سخنرانی آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای در ماه رمضان حدود ۵۰ سال قبل در زمان محمدرضا شاه است که سال ۹۲ توسط نشر صهبا در یک مجلد حدود ۵۰۰ صفحه‌ای در قطع وزیری منتشر شده است. یعنی این کتاب، هم نسبتاً قدیمی است (نیم قرن قبل) و هم حجمش به نسبت کتاب‌های امروزی زیاد است! از طرف دیگر، صهبا همانطور که در مقدمه کتاب یادآور شده، «برای حفظ سیر محتوای هر جلسه، از زدن تیتراژ خودداری کرده است» و به عناوین چهار بخش اصلی کتاب (ایمان، توحید، نبوت، ولایت) و همچنین یک تیتراژ برای هر کدام از ۲۸ جلسه بسنده کرده است. یعنی تقریباً هر ۱۸ صفحه فقط یک تیتراژ دارد.

اما از آنجایی که همه عناوین و تیتراژهای ۲۸ گانه کتاب، شامل واژگانی هستند که جوان امروز، از دبستان تا دانشگاه و از مسجد تا صدا و سیما بارها و بارها شنیده است، بنابراین غیرطبیعی نیست که مخاطب جوان مطمئن باشد کتابی مربوط به ۵۰ سال قبل که عناوین و فهرستش چیزی جز همان واژه‌های تکراری و غیر جذاب نیست، حرف جدیدی ندارد! به ویژه از آنجا که این کتاب اثر شخصیتی چون رهبر انقلاب است، می‌توان مطمئن بود که تمام مطالب مهم ایشان در خصوص معارف دینی را بارها در ضمن کتاب‌های معارف و برنامه‌های صدا و سیما خوانده و شنیده‌ایم؛ به خصوص اگر چنین مطالب منسجمی بوده باشد. جالب اینکه همه این تصورات کاملاً اشتباه است!

معرفی نادرست مراکز تعلیمی و تبلیغی از مفاهیم دینی در کنار تحریف‌ها و تبلیغات دشمنان بشریت، باعث شده قشر وسیعی از جوانان، خاطره دلچسپی از واژگان به کار رفته در عناوین و تیتراژهای کتاب نداشته باشند. تصورشان این است که این مفاهیم یک سلسله موضوعات صرفاً اعتقادی و مربوط به جزا و پاداش در بهشت و جهنم است و هیچ‌گونه ارتباطی به داشتن یک زندگی خوب، یک حال خوب، و یک جامعه خوب در این دنیا ندارد.

هرچند جوان امروز حق دارد که چنین تصویری نسبت به این کتاب داشته باشد، اما واقعیت این است که اکثر این تصورات در مورد این کتاب، دقیقاً برعکس است! یعنی اولاً بخش عمده محتوای این کتاب کاملاً جدید است و دینی که معرفی می‌کند با دینی که جوان شناخته است، تفاوت زیادی می‌کند.

و ثانیاً اگر امروز یک کتاب بخواهیم معرفی کنیم که با چنین جامعیتی، دین را نه از جهت آثار اخروی و اعتقادی، بلکه از جهت کارکرد و کاربرد آن برای رسیدن به یک حال خوب و ساختن یک زندگی و جامعه خوب معرفی کرده باشد، آن کتاب همین کتاب است!

### ایده و اقدام ما برای رفع این غربت چه بوده؟

پس به طور خلاصه علت غربت این کتاب، مدفون شدن محتواهای «جدید، کاربردی و جذاب» ذیل عناوین و تیترهای به شدت تکراری و غیر جذاب است. تیترهایی که اتفاقاً برای مخاطب پنجاه سال قبل خود خیلی هم مناسب، تازه و جذاب بودند، اما الان اصلاً معرف خوبی برای محتوای ارزشمند و جذاب داخل کتاب نیستند!

قدم اول گروه پژوهشی موسسه بیان معنوی برای رفع این غربت، اصلاح و تکمیل فهرست بود. سعی کردیم عناوین و تیترها به گونه‌ای باشند که تا حد امکان «تازگی، جذابیت و کاربردی بودن» محتوای کتاب را تا حد ممکن به مخاطب منعکس کند. در واقع سعی کردیم تیترها، نمایندگان بهتری برای محتوای ذیل خود باشند. در عین حال تلاش کردیم تا آنجا که ممکن است، به عناوین و تیترهای کتاب پایبند باشیم و با اضافه کردن کلماتی به تیترها، نقایص آنها را برطرف کنیم. طبعاً در رهگذر این تلاش، طول تیترها بیشتر شد، اما به نظرمان ارزشش را داشت. از طرف دیگر بخش قابل توجهی از متن، بدون تیتر بود. یعنی به طور متوسط هر ۱۶ صفحه از کتاب فقط یک تیتر داشت. پس ما سعی کردیم با افزایش تیترها کمک کنیم تا مخاطب بتواند در فرصت کوتاهی با نظم، انسجام و محتواهای جذاب کتاب بیشتر آشنا شود.

حاصل این تلاش، سه فهرست شد:

- فهرست مقدماتی: کتاب دارای ۴ بخش اصلی است که در مجموع ۲۸ جلسه در ذیل این ۴ بخش آمده‌اند. فهرست مقدماتی، شامل عناوین اصلاح شده «چهار بخش اصلی کتاب + جلسات ۲۸ گانه» است. این فهرست به دلیل اصلاح صورت گرفته در عناوین، سیر کلی محتوای کتاب را تا حدی خوبی نشان می‌دهد.

- فهرست متوسطه: این فهرست علاوه بر تیترهای فهرست مقدماتی، عناوین جزئی برای هر کدام از ۲۸ جلسه دارد که در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» نیست. فهرست عناوین هر جلسه کمک می‌کند مخاطب قبل یا بعد از اینکه آن جلسه را بخواند، از ساختار مطالب هر جلسه اطلاع پیدا کند. این ویژگی حتی برای کسی که قصد خواندن کامل کتاب را دارد هم مفید است. زیرا به درک بهتر و نیز پایداری و ماندگاری مطلب در ذهن و همچنین بازخوانی و مراجعه مجدد به مطالب

کمک می‌کند.

- فهرست پیشرفته: این فهرست علاوه بر دو فهرست قبلی، شامل عناوین کناری هم هست. «عناوین کناری» چیست؟ عناوین کناری، تیتراهایی هستند که معمولاً در حاشیه صفحات کتاب نوشته می‌شوند. هر عنوان کناری تلاش می‌کند تا مدعا و مضمون کوچکترین بخش محتوایی کتاب (که معمولاً یک یا چند پاراگراف است) را در قالب یک جمله یا عبارت توضیح دهد.
- شماره صفحه: اعدادی که در انتهای برخی «عناوین کناری» آمده است، شماره صفحه آن محتوا در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» است. شماره صفحات بر اساس نسخه چاپ شده است. اگر از نسخه فایل پی‌دی‌اف موبایلی استفاده می‌کنید، به جدول ضمیمه در انتهای این جزوه مراجعه کنید.

پس قدم اول ما اصلاح و تکمیل عناوین کتاب بود که منجر به سه فهرست شد.

اما قدم دوم ارائه سه خلاصه بود؛ خلاصه مقدماتی، خلاصه متوسطه، و خلاصه پیشرفته:

- خلاصه مقدماتی: در این خلاصه، سعی شده حرف اصلی هر کدام از چهار «بخش» کتاب، در یک پاراگراف توضیح داده شود.
- خلاصه متوسطه: در این خلاصه سعی شده حرف اصلی هر «بخش» که به طور متوسط حدود ۱۰۰ صفحه است، در چند صفحه توضیح داده شود.
- خلاصه پیشرفته: در این خلاصه سعی شده حرف اصلی هر «جلسه» در چند صفحه توضیح داده شود.

اهداف متعددی برای این خلاصه‌ها متصور بود، از اهداف آموزشی گرفته تا اهداف ترویجی و تحقیقی که بخشی از آنها پیشتر اشاره شد.

### محتوای جزوه حاضر چیست و چه کاربردی دارد؟

این جزوه شامل سه بسته مقدماتی، متوسطه و پیشرفته برای آشنایی و استفاده بهتر از کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» است. هر بسته شامل یک خلاصه و یک فهرست است.

غرض از فرآوری‌های انجام شده، اولاً مشخص شدن نظم، طبقه‌بندی و انسجام مباحث این کتاب است. این نظم به فراگیری و ماندگاری مباحث در ذهن و نیز شکل‌گیری ارتباط مباحث با یکدیگر کمک می‌کند. فایده و هدف دوم، برجسته کردن جذابیت‌های مباحث است که به طور معمول در حجم زیاد صفحات پنهان است و فقط کسی که کتاب را به صورت کامل مطالعه کند از آنها باخبر می‌شود. یک فهرست گویا و ساختارمند، می‌تواند انگیزه بیشتری برای مطالعه همه یا بخشی از کتاب در مخاطب



ایجاد کند. فایدهٔ سوم نیز سهولت مراجعات بعدی به بخش‌های مختلف کتاب است. خلاصه‌ها هم تقریباً همین فواید را به صورت دیگری دارند و به انسجام محتوا در ذهن مخاطب پیش و پس از خواندن کتاب کمک می‌کند.

در عین حال باید مراقب آسیب‌ها بود. بسته‌های ارائه شده به هیچ‌وجه کسی را از مراجعه به اصل متن بی‌نیاز نمی‌کند. اختصار گاهی اوقات ممکن است رهنزن باشد و همهٔ مقصود را نرساند. بنابراین اگر برخی عناوین یا عبارت‌های خلاصه به نظر شما نادرست می‌آید، قبل از قضاوت نهایی حتماً به اصل کتاب مراجعه کنید تا مطمئن شوید که مطلب را درست متوجه شده‌اید. در فهرست پیشرفته، شمارهٔ صفحه مشخص شده تا کار مراجعه به کتاب طرح کلی اندیشهٔ اسلامی قرآن، که دم دست‌ترین آن، نسخهٔ پی‌دی‌اف موبایلی و رایگان آن است، برای همه سهل و آسان باشد. با وجود همهٔ تلاش‌ها برای ارائهٔ یک محصول خوب، عذر ما را برای نقایص و کاستی‌ها بپذیرید و اگر توانستید به رفع آن کمک کنید. فایل متنی (word) این جزوه در دسترس عموم قرار داده شده تا امکان استفادهٔ بیشتر و یا اصلاح آن توسط مربیان و محققان ارجمند فراهم باشد.

### متن کامل کتاب «طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» را از کجا تهیه کنیم؟

- نسخهٔ کاغذی کتاب را می‌توانید از خود انتشارات صهبا (sahba.ir) و یا سایت‌ها و کتابفروشی‌های سراسر کشور تهیه کنید.
- نسخه الکترونیکی کتاب با قیمت ارزان‌تر در کتاب‌خوان (اپلیکیشن) طاقچه موجود است.
- فایل پی‌دی‌اف (pdf) کتاب که مناسب برای مطالعه در موبایل است، به صورت رایگان در سایت نشر صهبا منتشر شده است و در صفحه ویژهٔ «کتاب طرح کلی اندیشهٔ اسلامی»، در صفحهٔ اول سایت panahian.ir نیز موجود است.
- اگر ترجیح می‌دهید صوت این جلسات را با صدای خود سخنران گوش کنید، صوت این جلسات در هر دو سایت فوق موجود است.









## خلاصه کتاب (سطح مقدماتی)

### طرح مسئله

آیا اسلام فقط به دنبال آباد کردن آخرت است یا برای آباد کردن زندگی در این دنیا، و رسیدن انسان به یک زندگی خوب هم برنامه دارد؟ اگر دارد، طرح و برنامه اسلام برای یک زندگی اجتماعی موفق که نیازهای فردی و جمعی انسان‌ها در این دنیا را به بهترین نحو و با کمترین آسیب برآورده کند، چیست؟ هدف مولف در این کتاب پاسخ به همین سوال اخیر است. در واقع مولف تلاش کرده بر اساس مهمترین آیات قرآن، به فراوان‌ترین و اصلی‌ترین سوال همه انسان‌ها در این دنیا، پاسخ دهد. از آنجا که چهار مفهوم ایمان، توحید، نبوت و ولایت، جزو اصلی‌ترین و پرتکرارترین مفاهیم مطرح شده در قرآن هستند، نویسنده با تبیین این مفاهیم از طریق آیات قرآن، نقش هر کدام از این مفاهیم را در بنا کردن زندگی و جامعه مطلوب انسان بیان کرده است. مطالب چهار بخش این کتاب به اختصار عبارتند از:

### بخش اول: ایمان!

#### ویژگی‌ها و ثمرات

از نگاه عقلی و تجربی، برای خوشبخت شدن در زندگی، چه بی‌دین و مادی‌گرا باشید و چه دیندار و خداپرست، ۱۲ شرط لازم است؛ ایمان حقیقی این شروط را تأمین می‌کند و موجب خوشبخت شدن در زندگی می‌شود.

---

## بخش دوم: توحید؛

### روح توحید و تأثیر آن در زندگی اجتماعی و فردی

توحید به معنی باور داشتن قدرت مطلق خدا و در نتیجه آزاد شدن از اطاعت غیرخدا است. فایده آن از جهت اجتماعی، رهایی جامعه از اطاعت غیرخدا و از بین رفتن طبقات اجتماعی است که منشأ اصلی نابسامانی‌های مردم است. از نظر فردی و روانی نیز توحید باعث ایجاد وسعت دید و شجاعت و از بین رفتن ترس است که عامل اکثر بدبختی‌ها و ناکامی‌های انسان است.

---

## بخش سوم: نبوت؛

### فلسفه، اهداف، معارضین و نتایج نبوت و لازمه شهادت به نبوت

نبی، ابتدا خودش از درون برانگیخته (مبعوث) می‌شود، آنگاه عزم ایجاد انقلاب (بعثت؛ برانگیختگی و تحول) در جامعه می‌کند، و برای تحقق لازمه این تحول، یعنی انسان‌سازی، دنبال تشکیل حکومت می‌رود. و در این مسیر کسانی که منافعشان در گرو جامعه طبقاتی و تبعیض‌آلود است، با او معارزه می‌کنند. اما هرکسی که به رسالت او شهادت می‌دهد، اگر در این شهادت صادق باشد، باید در راه تحقق هدف رسول، که درست کردن و آباد کردن دنیا است، تلاش کنند.

---

## بخش چهارم: ولایت؛

### معنا و مراتب ولایت و آثارش در زندگی، معنا و آسیب طاغوت در زندگی و معنای هجرت

انبیاء برای تحقق هدفشان یعنی جامعه‌سازی، نیازمند یک جمع به هم پیوسته، یعنی ولایت‌مدار هستند، که این ولایت‌مداری اولاً به معنی به هم پیوستگی مؤمنین با همدیگر (ولایت عرضی) و با ولی (ولایت طولی)، در هدف، فکر و عمل است و ثانیاً به معنی عدم وابستگی و تأثیرپذیری از کفار و طواغیت است. و مهم‌ترین کارکرد ولایت در جامعه، شکوفایی استعدادهاست؛ برخلاف طاغوت که اثرش نابودی و استثمار استعدادها در جهت منافع طواغیت است. راه رسیدن جامعه به این شکوفایی نیز، «هجرت» از اسارت طاغوت، به محیط امن و آزاد یک جامعه ولایت‌مدار است.

## فهرست کتاب (سطح مقدماتی)

### بخش اول: ایمان!

#### ویژگی‌های ایمان (آگاهانه، زاینده، پاینده) و ثمرات آن (نقش آن در زندگی خوب)

[جلسه ۱] نشانه‌های ایمان؛ ویژگی‌های مؤمن (۱)

[جلسه ۲] نشانه‌های ایمان؛ ویژگی‌های مؤمن (۲)

[جلسه ۳] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۱. آگاهانه

[جلسه ۴] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۲. زاینده و همراه با تعهدات عملی

[جلسه ۵] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۳. همیشه و همه جا

[جلسه ۶] آثار ایمان حقیقی در رسیدن به یک زندگی خوب

[جلسه ۷] آثار ایمان در قرآن، همان شروط خوشبختی در دنیا!

## بخش دوم: توحید؛

### معنای توحید (آزادی) و تأثیر توحید بر زندگی فردی (وسعت دید، شجاعت) و اجتماعی (نفی طبقات اجتماعی)

- [جلسه ۸] توحید یعنی همه جهان وابسته به قدرت بالاتر است، و همه، بردگان و بندگان اویند (توحید در جهان بینی اسلام)
- [جلسه ۹] ضرورت نگاه کارکردگرایانه به توحید، وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر و عبودیت برابر همه موجودات در برابر خدا (توحید در ایدئولوژی اسلام)
- [جلسه ۱۰] روح توحید، نفی اطاعت غیرخدا (عبادت و اطاعت انحصاری خدا)
- [جلسه ۱۱] معنای عبادت، اطاعت از غیرخدا چه در فرمان های شخصی و چه در قوانین اجتماعی یعنی شرک (روح توحید نفی عبودیت غیرخدا)
- [جلسه ۱۲] مهم ترین اثر اجتماعی توحید: نفی طبقات اجتماعی (توحید و نفی طبقات اجتماعی)
- [جلسه ۱۳] تأثیر توحید در زندگی فردی: وسعت دید، شجاعت (تأثیرات روانی توحید)

## بخش سوم: نبوت؛

### فلسفه نبوت، اثر نبوت در حالات درونی و پیرامونی نبی، اهداف (انسان سازی از طریق حکومت)، معارضین نبوت، نتایج نبوت (بلندمدت و کوتاه مدت) و لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)

- [جلسه ۱۴]: فلسفه نبوت و ارسال رسول؛ عدم کفایت عقل و غریزه برای هدایت بشر
- [جلسه ۱۵]: بعثت و برانگیختگی درونی نبی، مقدمه بعثت بیرونی و اجتماعی (بعثت در نبوت)
- [جلسه ۱۶]: هدف بعثت انبیا، جامعه سازی و در رأس آن نفی طبقات اجتماعی (رستاخیز اجتماعی نبوت)
- [جلسه ۱۷]: اهداف نبوت؛ انسان سازی از طریق ایجاد حکومت
- [جلسه ۱۸]: انبیا حرف آخر، یعنی «ایجاد حکومت» را، همان اول می گفتند (نخستین نغمه های نبوت)
- [جلسه ۱۹]: گروه های معارض؛ طواغیت، اشراف، خوش گذران ها، نخبگان مذهبی
- [جلسه ۲۰]: انبیا از منظر یک فعالیت دسته جمعی، موفق بودند (فرجام نبوت [۱])
- [جلسه ۲۱]: برخی انبیا با دو شرط ایمان و صبر مردم، در زمان خودشان هم موفق شدند (فرجام نبوت [۲])



[جلسه ۲۲]: لازمه شهادت به نبوت و ایمان به رسول، «پیگیری» اهداف او از جمله آبادانی دنیاست (تعهد «ایمان به نبوت»)

## بخش چهارم: ولایت!

### معنای ولایت، مراتب ولایت (عرضی، طولی)، آثار آن در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها) و آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)

[جلسه ۲۳]: ولایت یعنی «به هم پیوستگی» با مؤمنین و ولی، و «گسستگی» با جبهه مقابل ولی (ولایت)

[جلسه ۲۴]: دو جهت ولایت در قرآن؛ حفظ پیوستگی داخلی و نفی وابستگی خارجی، ضرورت ولی و قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی و نفی وابستگی (پیوندهای امت اسلامی)

[جلسه ۲۵]: ثمرات اجتماعی و فردی ولایت و معنای ولایت در انسان و جامعه (بهشت ولایت)

[جلسه ۲۶]: حاکم بودن خدا به عنوان ولی واقعی در جامعه، و هر آنکه خدا به نام یا نشانی به ولایت می‌گمارد (در پیرامون ولایت [۱])

[جلسه ۲۷]: پیامدها و آثار سوء عدم پذیرش ولایت خدا و پذیرش ولایت غیر خدا؛ آسیب‌های اجتماعی ولایت طاغوت و شیطان؛ نابودی یا استثمار استعدادها (در پیرامون ولایت [۲])

[جلسه ۲۸]: معنای ولایت شیطان، آسیب‌های اجتماعی ولایت طاغوت؛ تسلط بر استعدادها و نیروها و ابتکارها و سلب آزادی و بی‌اختیار کردن انسان‌ها. هجرت یعنی رها شدن از قید و بندهای نظام جاهلی و رسیدن به محیط آزاد اسلامی (در پیرامون ولایت [۳])









## خلاصه کتاب (سطح متوسطه)

### بخش اول: ایمان!

ویژگی‌های ایمان (آگاهانه، زاینده، پاینده) و ثمرات آن (نقش آن در زندگی خوب)

#### الف) سه ویژگی ایمان حقیقی

- آگاهانه باشد، نه کورکورانه، مقلدانه و متعصبانه.
- زاینده و همراه با تعهدات عملی باشد. یعنی زایش و فایده عملی داشته باشد. نه اینکه در عمل اثری نداشته باشد.
- پاینده باشد، یعنی همیشگی و همه جایی باشد، نه مقطعی و موسمی و گذرا.

#### ب) شروط خوشبختی

برای اینکه انسان در زندگی خوشبخت شود، چه خداپرست و دین دار باشد و چه مادی‌گرا و بی‌دین، عقلاً ۱۲ شرط لازم هست. (به عنوان مثال: اینکه هدف را بشناسد و راه رسیدن به آن را بداند و یا اینکه اگر خطایی کرد، بتواند جبران کند، نه اینکه غیر قابل جبران باشد).

## ج) خوشبختی، ثمرهٔ ایمان حقیقی

این دوازده «شروط خوشبختی»، همان وعده‌هایی است که خداوند در قرآن به مؤمنین داده است. بنابراین هرکسی ایمان حقیقی داشته باشد، یعنی ایمان او دارای آن سه ویژگی که گفتیم باشد، تمام وعده‌های الهی به مؤمنین در قرآن، یعنی همان شروط خوشبختی، شامل حال او می‌شود و در زندگی خوشبخت می‌شود.

## بخش دوم: توحید؛

**روح توحید (آزادی) و تأثیر آن در زندگی اجتماعی (نفی طبقات اجتماعی) و فردی (وسعت دید، شجاعت)**

### مقدمه) خشک و بی‌اثر بودن مباحث توحید متکلمین

روشی که متکلمین در بحث توحید دارند، استفاده از بحث‌های فلسفی و استدلالی بی‌اثر و خشک است. مباحث متکلمین دربارهٔ توحید، صدها سال به صورت فریبنده از نظر ظاهر و بی‌مغز از نظر باطن، به صورت مجرد و فارغ از ارتباط با دنیای خارج بحث شده است. نباید توحید را به صورت یک پاسخ خشک به یک سؤال علمی و مغزی مطرح کرد. بلکه باید توحید را به صورت مسئله‌ای که دانستن یا ندانستن آن، برای زندگی انسان حیاتی و تعیین‌کننده باشد، مطرح کرد. توحید باید در زندگی اثر داشته باشد، چه در روابط اجتماعی و چه در زمینهٔ حکومت. آنجوری که بیکاران اجتماعی توحید را مطرح می‌کنند، فرق دارد با آنجوری که یک فرد متعهد، توحید را مطرح می‌کند. یک فرد که احساس مسئولیت اجتماعی ندارد، توحید را اینجوری مطرح می‌کند: «آیا خدایی هست یا نیست؟ حُب، حالا هست، چه کار کنیم؟ یا نیست، چه کار کنیم؟» باید دید بودن و نبودن خدا در وضع زندگی و نظام اجتماعی چه تأثیر و تغییری ایجاد می‌کند؟

در ادامه از دو منظر به توحید می‌پردازیم؛ الف) معنای توحید ب) تأثیر توحید در زندگی (اجتماعی، فردی)

### الف) معنای توحید

توحید، باور «قدرت مطلقهٔ خدا» است. وقتی باور کردیم خدا قدرت مطلق است و همهٔ قوانین زندگی تابع اراده و قدرت اوست، سلطهٔ غیرخدا را نمی‌پذیریم.

## ب) تأثیر توحید در زندگی اجتماعی

روح توحید، نفی بردگی غیرخدا و «آزاد شدن» از قید و بند بندگی غیرخدا است. عدم بندگی غیرخدا یعنی عدم اطاعت و نپذیرفتن سلطه غیرخدا. غیرخدا ممکن است یک قدرت سیاسی یا مذهبی، یک دوست، یک عامل درون انسان (مثلاً شهوت، حسادت)، یا یک قانون غیرالهی باشد.

بنابراین مهم‌ترین تأثیر توحید در زندگی اجتماعی، «نفی طبقات اجتماعی» است. جامعه توحیدی، یک جامعه بی‌طبقه است که گروه‌های انسانی بر حسب حقوق و مزایا از هم جدا نشده‌اند؛ بلکه همه زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند. در جامعه توحیدی، همه، متناسب با استعداد و تلاش خودشان می‌توانند به عالی‌ترین مقامات برسند. پول، دانش و مقام سیاسی با تلاش به دست می‌آید و راه تلاش برای همگان باز است. در واقع، توحید به معنای «تدبیر و خلق و آفرینش و اداره جهان را از یک خدا و یک منبع قدرت دانستن»، ضامن نفی طبقات اجتماعی است.

## ج) تأثیرات روانی توحید (تأثیر توحید در زندگی فردی)

در اثر توحید:

۱. انسان دارای «وسعت افق دید» می‌شود. موحد از تنگ‌نظری‌ها و کوتاه‌بینی‌ها آسوده است. افق دید و فکر و ذهن انسان موحد محدود و متوقف به نیازهای مادی و پست نمی‌شود، بلکه صدها نیاز بزرگتر و مهم‌تر انسان را هم می‌بیند. موحد آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند. او برای دنیا آخری قائل نیست، زیرا آخر دنیا را متصل به آخرت می‌بیند.
۲. ریشه ترس در انسان موحد، یعنی کسی که اعتقاد به قدرت مطلق خدا دارد، خشکانده می‌شود. ترس‌ها ریشه بدبختی‌ها در زندگی انسان‌ها است؛ ترس و بیم و هراس، دنیا و آخرت را از انسان سلب می‌کند. ترسوها بزرگترین جنایات را انجام می‌دهند و ترس باعث می‌شود انسان‌ها به جهالت‌ها و حقارت‌ها تن بدهند. مهم‌ترین تأثیر روانی توحید در روح انسان این است که در راه خدا و در راه تکلیف، در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می‌دهد، از دشمنان این راه نمی‌هراسد. (راه خدا که در بخش‌های بعدی تبیین می‌شود، خوشبختی انسان در اثر آزادی و شکوفایی استعدادهای انسان است.)

## بخش سوم: نبوت؛

**فلسفه نبوت، آثار نبوت در حالات درون و پیرامون نبی، اهداف نبوت (انسان‌سازی از طریق حکومت)، معارضین نبوت، نتایج نبوت (بلندمدت و کوتاه‌مدت)، لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)**

### الف) لزوم پرهیز از مباحث کم‌فایده متکلمین در باب نبوت

مباحثی که در زمینه نبوت، در نوع کتب کلامی انجام می‌گیرد، مسائلی است که اگرچه در جای خود حرف‌های درست، بلکه حرف‌های لازمی است، اما حرف درست بودن، لزوماً به این معنا نیست که ما در این زمان، در این شرایط، با این نیازها، آن حرف درست را اینجا مطرح کنیم. ما باید ببینیم در میان درست‌ها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها، کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری است؟ در میان فوری‌ها، کدام فوتی و حیاتی است؟ اول آن را بگیریم، از آنکه فراغت پیدا کردیم، بحث‌های بعد. بنابراین ما در بحث نبوت، از بحث‌هایی که معمولاً متکلمین در کتاب‌ها انجام داده‌اند، هیچ کدامش را مطرح نمی‌کنیم، مگر یک مورد در حد یک مقدمه کوتاه، و آن این است که «فلسفه نبوت»، عدم کفایت عقل و غریزه انسان برای هدایت انسان است.

### ب) بعثت درونی مقدمه بعثت بیرونی نبی

بعد از دریافت پیام خدا چه حالتی در پیغمبر و نبی و در جهان پیرامونش به وجود می‌آید؟ سخن درباره رابطه نبوت با بعثت است. «بعثت» به معنای «برانگیختگی» و حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود است. و نبی دو برانگیختگی دارد:

۱. «بعثت درونی» و انقلابی در وجود خود پیامبر و سپس در اثر آن:

۲. «بعثت بیرونی» و ایجاد یک رستاخیز عظیم در متن جامعه.

نبی اگر خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند. تا حال درونی نبی برانگیخته نشود، نمی‌تواند حال جامعه را تغییر دهد. این درسی است برای پیروان پیغمبر، تا بدانند که تا خودشان عوض نشوند، برانگیخته نشوند، نمی‌توانند دنیا را عوض کنند. پیغمبر، اول آتش به جان خودش زده شد که توانست انسانی درست کند که جانش را از دست بدهد، اما فکرش را از دست ندهد. فایده خبر داشتن از «بعثت درونی انبیا و حالاتشان قبل از بعثت بیرونی» این است که بدانیم اگر نبی خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند.

بعد از اینکه دگرگونی در وجود نبی اتفاق افتاد، نوبت آن است که همین تحول و دگرگونی در محیط خارجی و در متن واقعیت اجتماع انجام بگیرد. نام بعثت بیرونی انبیا را می توان انقلاب گذاشت. پیغمبر پس از بعثت درونی، وقتی وارد اجتماع می شود، جامعه ای که در آن تبعیض است را تبدیل به جامعه آباد، آزاد و بی تبعیض و انسانی می کند.

انبیا وقتی در یک جامعه ظهور می کنند، مثل یک آدم حکیم فرزانه دانشمندی نیستند که کوهی از معلومات است و در گوشه خانه خودش نشسته تا مردم بیایند و از فیض و دانش او استفاده کنند؛ مثل چنین آدمی نیست. او مثل شعله سوزانی آرام و قرار ندارد، یک نگاهی به وضع اجتماع می کند، می بیند این ساختمان اجتماع غلط پایه گذاری شده است، برخلاف اسلوب معماری فطرت انسان قرار گرفته، این جامعه را از اساس زیر و رو می کند. او امتیازات حقوقی که بر مبنای طبقات اجتماعی به افراد خاصی داده می شود و همچنین فرصت ها و امکاناتی که برای عده خاصی وجود دارد، همه اینها را در اختیار همگان قرار می دهد.

آنچه که او از وضع موجود زمان خود می بیند، وضع باطل است؛ یعنی برخلاف فطرت انسان و جهان است و آنچه که او می خواهد انجام دهد، وضع حق است؛ یعنی بر طبق فطرت جهانی و انسانی است. حق یعنی هر چیزی که مطابق با فطرت و ساختار وجود انسان و جهان است، و باطل یعنی هر چیزی که بر خلاف ساختار واقعی انسان و جهان است. ساختار باطل جامعه، ممکن است قانونی باشد که برخلاف فطرت جهان و سرشت انسان وضع شده است. پس پیغمبرها نظام جاهلی، یعنی «نظام غیر عادلانه، غیر فطری و غیر انسانی جاهلی» را به «نظام الهی در قواره یک اجتماع توحیدی (دارای طبقه واحد و بدون تبعیض)» تبدیل می کنند.

در آن جامعه ساخته و پرداخته انبیا، کسی حق ندارد بگوید مرا مصالح و دردهای خودم بس است و به کارهای دیگران نمی رسم؛ برای اینکه همه با هم، اعضای یک پیکر و بدن هستند. خطوط اساسی آن جامعه، وجود علم و آگاهی، عدل، طبقه واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی جمع ثروت و استثمار، نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرفداری از باطل و نفی الزام و اجبار به طرفداری از حق و حقیقت است.

## ج) هدف نبوت

هدف اصلی و اولی پیغمبران الهی، این است که انسان را به خود شکوفایی و بالفعل کردن استعدادها و توانایی هایش برسانند. هدف نبوت انسان سازی است. اما انبیا برای تحقق این هدف از چه روشی استفاده می کنند؟ روش انبیا برای انسان سازی، ایجاد حاکمیت بوده است. تربیت فردی، موعظه کاری، مدرسه بازی و تربیت فردی در شأن انبیا نیست، کار انبیا تربیت فردی نیست؛ بلکه انبیا از طریق تغییر

ساختارهای اجتماعی و ایجاد حاکمیت، محیط متناسب و مساعد را برای تربیت انبوه انسان‌ها آماده می‌کنند.

انبیا در ابتدای دعوت خودشان، مردم را سرگرم نمی‌کردند تا اول از این طریق آنها را جذب کنند؛ بلکه از همان اول، حرف آخر خودشان، یعنی «نفی طبقات اجتماعی، تغییر ساختارهای اجتماعی و ایجاد حکومت» را می‌زدند. معارضین انبیا هم چون از همان اول هدف پیامبر را فهمیدند، با ایشان معارضه و مخالفت کردند. چرا انبیا صراحت لهجه داشتند و از اول هدف اصلی خودشان را می‌گفتند؟ چون مردم باید با بصیرت دین‌داری کنند. چرا ما طلبه‌ها مثل انبیا از توحید شروع نمی‌کنیم، و مثلاً به گفتن جزئیات چگونگی حضور نکیر و منکر در قبر می‌پردازیم؟ انبیا هیچ وقت برای مردم مغلق‌گویی نکردند، هیچ وقت اصطلاحات فیلسوف‌مآبانه به مردم تحویل ندادند، فلسفه‌بافی نکردند، صاف و راست و صریح با مردم حرف زدند.

## د) گروه‌های معارض

اگر پیغمبری در یک جامعه جاهلی بیاید و هدف خودش را مطرح کند، یعنی بگوید که می‌خواهد طبقات اجتماعی را بر هم بزند و نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت برقرار کند، چه کسانی با او در این اجتماع مبارزه خواهند کردند؟ اولین کسانی که با پیغمبر مبارزه می‌کنند، همان‌هایی هستند که از اختلاف طبقاتی زنده‌اند. برای اینکه دیگر نمی‌توانند مردم و نیروی آنها را به ناحق در خدمت خودشان بگیرند. «معارضین انبیا» چهار گروه‌اند: ۱. «مترفین» ۲. «طواغیت» ۳. «ملا» ۴. «احبار و رهبان».

گروه اول مترفین هستند. یعنی ثروت‌اندوزانی که ثروتشان را از راه نامشروع کسب کرده‌اند و خلق و خوی اشرافی‌گری دارند. گروه دوم، طواغیت یعنی حگام مستبد هستند. زیرا وقتی توحید وارد یک جامعه شد، معنایش نابودی فرعون‌ها است و در رأس این جامعه خدا خواهد بود نه فرعون. گروه سوم، سران و رؤسا هستند که در قرآن از آنها به عنوان «ملا» یاد شده است. ملا در لغت یعنی کسانی که ظاهرشان چشم انسان را کور می‌کند. کارگزاران حکام مستبد، از وزرا تا وکلا. گروه چهارم هم احبار و رهبان هستند. کسانی که با مغزهای مردم سروکار دارند و رسالت اصلی‌شان آموزش و آگاهی دادن به مردم است. اما برای حفظ موقعیت اجتماعی و بقای ریاست معنوی خودشان، مردم را در جهالت و ناآگاهی نگه می‌دارند (درست برخلاف رسالت اصلی‌شان). اینها سردمداران مذهب هستند؛ اما مذهب غیرواقعی و خرافی.

فرعون نمونه یک حاکم مستبد، و در کنار او هامان به عنوان ملا و وزیر او، قارون هم به عنوان یک ثروت‌اندوز، هر سه در مقابل حضرت موسی (ع) می‌ایستند و بعد از حضرت موسی (ع) نیز همین احبار و رهبان، معارضین اصلی نبوت او شدند. و لذا مبارزه حضرت عیسی (ع) قبل از اینکه با امپراطور روم باشد، با احبار و رهبان بود.

## ه) نتایج تلاش انبیا (کوتاهمدت و بلندمدت)

الف) بلندمدت: سلسله انبیا در حرکت کلان خودشان و در یک نگاه دسته جمعی موفق بودند؛ شبیه معلمان اول تا ششم ابتدایی که هر معلم سهم خودش در رشد شاگرد را انجام می‌دهد و معلم سال دوم نیز سهم خودش را انجام می‌دهد و هرکدام او را به یک سال جلو می‌برند. هرچند در همین اثنا، وقتی که او به کلاس بالاتری رسید، معلم جان خودش را سر این کار از دست داده باشد، اما این شاگرد در اثر زحمات این سلسله معلم‌ها پیش رفته و رشد خودش را کرده است. بنابراین به خاطر زحمات انبیا، امروز دنیا بیشتر از هزار سال قبل آماده شنیدن سخن اسلام است و انبیای عظام الهی، اگرچه هرکدام با محرومیت‌ها و ناکامی‌هایی مواجه شده‌اند، اما در مجموع، سیر بشریت به سوی ترقی و تعالی بوده و عاملش انبیا بودند. هرچند کسانی که قدرت نگاه کلان ندارند، ملتفت این مطلب بسیار مهم نمی‌شوند.

ب) کوتاهمدت: از سوی دیگر برخی از انبیا در کوتاهمدت یعنی در زمان خودشان هم موفق بودند. که دلیل آن وجود داشتن این دو شرط است:

۱. «ایمان متعهدانه پیروان»

۲. «صبر و استقامت پیروان».

## و) لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)

شهادت به نبوت و رسالت انبیاء، در واقع شهادت به درستی هدف و راه انبیاء است. بنابراین لازمه شهادت به نبوت، تلاش و پذیرش مسئولیت در جهت تحقق اهداف نبی است. پیغمبر در این دنیا چه کار می‌خواست بکند؟ تعهد و رسالت نبی، ساختن دنیا است به شکلی است که اسلام گفته. (یعنی به شکلی که مطابق با ساختار واقعی وجود انسان و جهان باشد و استعدادهای انسان و جهان را شکوفا کند و در خدمت منافع انسان قرار دهد) پیغمبر برای این مبعوث می‌شود تا شکل زندگی و نظام زندگی انسان را به صورتی که خدا می‌گوید درست کند. اگر دیدید که هنوز این اتفاق نیفتاده، تعهد شما براساس شهادتی که به این رسالت پیغمبر می‌دهید، این است که بکوشید تا دنیا را به شکلی که اسلام فرموده دریاورید. بنابراین «لازمه شهادت به نبوت» نبی، این است که شما در عمل به هدف نبی که «آبادانی زمین» طبق دستور خدا است، کمک کنی و گرنه شهادت قلبی و زبانی به نبوت کافی نیست.



## بخش چهارم: ولایت!

**معنا و مراتب ولایت (عرضی، طولی)، و آثار آن در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها، قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی و نفی وابستگی)، معنای طاغوت و مهم‌ترین آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)، معنای هجرت (رها شدن از قید طاغوت و رسیدن به آزادی و شکوفایی)**

### الف) معنای ولایت و مراتب آن

ولایت در قرآن یعنی:

۱. به هم پیوستگی در هدف، فکر و عمل با «ولایت‌مداران» و با «ولی» در ارتباطات داخل جامعه اسلامی
  ۲. عدم وابستگی، انفعال و تأثیرپذیری نسبت به جبهه مقابل ولی، در ارتباطات خارج جامعه اسلامی.
- انبیا برای جامعه‌سازی، نیاز به یک جمع به هم پیوسته دارند. افرادی که در جبهه انبیا هستند، برای از بین رفتن و هضم نشدن، لازم است هرچه بیشتر به همدیگر متصل و از جبهه‌های دیگر جدا باشند و از آنها کناره بگیرند. اگر ولایت نباشد، میان آن‌ها اختلاف به وجود می‌آید، و از برداشتن بار امانتی که بر دوش آنها است، عاجز خواهند ماند.

### ب) آثار آن در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها، ایجاد قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی و نفی وابستگی)

«ولی» در جامعه همان «قدرت متمرکز» برای حفظ پیوستگی مؤمنین و نفی وابستگی با کفار است. ولایت در یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه مشخص باشد و منشأ و الهام‌بخش همه نیروها و فعالیت‌های آن جامعه باشد. ولی در جامعه، حاکم نیز است.

مهم‌ترین کارکرد ولایت، فراهم کردن «زمینه بروز و بالفعل شدن استعدادهای انسانی» است. جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای است که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. ولایت همه چیزهایی که خدا برای کمال و تعالی انسان به او داده را بارور می‌کند. انسانیت را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولی یعنی حاکم، یعنی همان کسی که همه سررشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. اشاعه نیکی‌ها و ریشه‌کن ساختن بدی‌ها و نابسامانی‌ها را برنامه اساسی خود می‌سازد. به صورت خلاصه، انسانیت و پدیده انسان را به هدف و غایت آفرینش خود نزدیک‌تر می‌سازد.

## ج) معنای طاغوت (هر مانع درونی و بیرونی بازدارنده از خودشکوفایی و بروز استعدادها)، مهم‌ترین آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)

از سوی دیگر در قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا به عنوان ولایت طاغوت معرفی شده است. طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن و از محدوده و دایره طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. مثلاً انسان برای کامل شدن پدید آمده است، هر آنچه که مانع رشد و شکوفایی بشر باشد، طاغوت است. انسان باید دائماً در تلاش باشد برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. بنابراین هر عاملی که انسان را به عدم تلاش، به تنبلی، راحت طلبی، عافیت جویی، تشویق و ترغیب کند، او طاغوت است.

مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی ولایت طاغوت آن است که استعدادها در این جامعه یا خنثی می‌شود یا هدر و نابود می‌شود و یا بدتر، به زیان انسان به کار می‌افتد. و معنای ولایت طاغوت و شیطان، تسلط بر استعدادها و نیروها و ابتکارها و سلب آزادی و بی‌اختیار کردن انسان‌ها است. در ولایت طاغوت، استعدادها در خدمت طاغوت و منافع او (یعنی در جهت زیان انسان و منافعش) قرار می‌گیرد. یعنی در ولایت طاغوت، اگر هم استعدادها شکوفا شود، در خدمت اهداف طاغوت قرار می‌گیرد. شبیه اتفاقی که در عالم اسلام در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس افتاد. در این دوران، چقدر عالم اسلام با نشاط حرکت کرده، چه موج عظیمی از معلومات و دانش‌ها در میان جامعه اسلامی آن روز پدید آمده است، اما آیا این همه نشاط و فعالیتی که آن روز انجام گرفته، همه به سود جامعه اسلامی و انسانیت تمام شد؟ چرا آن ثروت علمی و فرهنگی برای ما نمانده و ما امروز در دنیا نمی‌درخشیم؟ آیا جز این است که آن همه نشاط و فعالیت، اگرچه فعالیت انسانی بود، اما زیر نگیں طاغوت بود؟ اگر به جای این همه فعالیت‌های طبیعی و ریاضی و نجومی و ادبی و فقهی، اجازه می‌دادند که حکومت علوی سرکار بیاید، اجازه می‌دادند امام صادق (ع) سرکار بیاید و نیروها را در اختیار بگیرد، هرچند از لحاظ علمی، ادبی، و این طور مسائل که امروز دنیا به آنها افتخار می‌کند، صدسال هم عقب می‌ماندند، باز به سود انسانیت بود؛ اسلام انرژی‌ها و استعدادها را در راه صحیح به کار می‌گرفت.

اگر طب و پیشرفت علمی به نهایت برسد، اما انسان‌ها از لحاظ اخلاقی و اخلاق اجتماعی آنقدر ضعیف باشند که گویا هزاران سال پیش از تاریخ زندگی می‌کنند، چه فایده‌ای دارد؟ عین تمدن کثیف و ننگین دنیای معاصر ما. قدرت‌های بزرگ جهانی به اکتشافات علمی خودشان افتخار می‌کنند، اما از لحاظ انسانی و اخلاقی هزاران سال عقب مانده و پیش از تاریخ هستند.

## د) معنای هجرت (رها شدن از قید و بند ولایت طاغوت و رسیدن به محیط آزاد اسلامی)

هجرت یعنی «رها شدن از قید و بندهای نظام جاهلی» که استعدادهای انسان را نابود و یا در خدمت اهداف خودش می‌گیرد، و «رسیدن به محیط آزاد اسلامی» که استعدادهای انسان را در جهت منافع خود انسان شکوفا می‌کند. هجرت یکی از دنباله‌های مسئله ولایت است.

هجرت هم بیرونی ممکن است باشد و هم درونی. محور هجرت، رهایی از ولایت طاغوت (درون/ بیرون) و رسیدن به ولایت خدا و ولی خدا (درون/ بیرون) است. در صدر اسلام مسلمانان برای رهایی از ولایت طاغوت به حبشه و سپس به مدینه هجرت کردند. هر انسانی در درون خود نیز باید از ولایت هواهای نفسانی و شیطانی که مانع شکوفایی استعدادهای انسان است، رها شود و به سوی ولایت عوامل درونی‌ای که باعث شکوفایی استعدادهای او می‌شود (یعنی عامل درونی «ولایت و به هم پیوستگی قلبی با خدا و اولیائش»)، هجرت و حرکت کند.

چراکه اگر لازم باشد که هر انسانی برای آزادی و شکوفایی خود و جامعه، در ذیل ولایت خدا و ولی خدا زندگی کند و همه نیروها و استعدادها و نشاط فکری و جسمی و روانی او، با اراده ولی الهی (یعنی والی از طرف خدا) به کار بیفتد، اگر در بخشی از وجود ما، نیرو و نشاط ما تحت فرمان ولایت طاغوت و شیطان باشد، تعهد الهی ما این است که خودمان را از قید و بند این ولایت طاغوت رها کرده و نجات دهیم. پس لزوم هجرت از ولایت طاغوت به ولایت خدا همان است که گفتیم؛ طاغوت استعدادها را در جهت منافع خود نابود یا استخدام می‌کند. یعنی نمی‌توان هم ولایت خدا را در دل داشت، و هم در محیط ولایت طاغوت فکر و زندگی کرد. زندگی در محیط ولایت طاغوت، مانع رشد ایمان و ولایت در دل می‌شود، زیرا او استعدادهای انسان‌ها و جهان را در جهت منافع خودش نابود کرده یا به کار خواهد گرفت.

## سطح متوسطه در یک نگاه

### بخش اول: ایمان؛

ویژگی‌های ایمان (آگاهانه، زاینده، پاینده) و ثمرات آن (نقش آن در زندگی خوب)

الف) سه ویژگی ایمان حقیقی

ب) شروط خوشبختی

ج) خوشبختی، ثمره ایمان حقیقی

### بخش دوم: توحید؛

روح توحید (آزادی) و تأثیر آن در زندگی اجتماعی (نفی طبقات اجتماعی) و فردی (وسعت دید، شجاعت)

مقدمه) خشک و بی اثر بودن مباحث توحید متکلمین

الف) معنای توحید

ب) تأثیر توحید در زندگی اجتماعی

ج) تأثیرات روانی توحید (تأثیر توحید در زندگی فردی)

## بخش سوم: نبوت؛

**فلسفه نبوت، آثار آن در حالات درون و پیرامون نبی، اهداف نبوت (انسان‌سازی از طریق حکومت)، معارضین نبوت، نتایج نبوت (بلندمدت و کوتاه‌مدت)، لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)**

الف) لزوم پرهیز از مباحث کم‌فایده متکلمین در باب نبوت

ب) بعثت درونی مقدمه بعثت بیرونی نبی

ج) هدف نبوت

د) گروه‌های معارض

ه) نتایج تلاش انبیا (کوتاه‌مدت و بلندمدت)

و) لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)

## بخش چهارم: ولایت؛

**معنا، مراتب (عرضی، طولی)، و آثار آن در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها، قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی و نفی وابستگی)، معنی طاغوت و مهم‌ترین آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)، معنای هجرت (رها شدن از قید طاغوت و رسیدن به آزادی و شکوفایی)**

الف) معنای ولایت و مراتب آن

ب) آثار ولایت در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها، ایجاد قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی

و نفی وابستگی)

ج) معنای طاغوت (هر مانع درونی و بیرونی بازدارنده از خودشکوفایی و بروز استعدادها)، مهم‌ترین

آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)

د) معنای هجرت (رها شدن از قید و بند ولایت طاغوت و رسیدن به محیط آزاد اسلامی)

## فهرست کتاب (سطح متوسطه)

### بخش اول: ایمان؛

#### ویژگی‌ها (آگاهانه، زاینده، پاینده) و ثمرات آن (نقش آن در زندگی خوب)

#### [جلسه ۱] نشانه‌های ایمان؛ ویژگی‌های مؤمن (۱)

- آیات این جلسه: ۱۳۲ تا ۱۳۶ آل عمران
  - معنای تقوا و نقش آن در پیروزی
  - علت تأکید بر اطاعت از رسول در کنار اطاعت از خدا چیست؟ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ)
  - رحمت خدا در دنیا، مخصوص مطیعین از خدا و رسول است (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)
  - طلب مغفرت به معنای عذرخواهی نیست! مغفرت یعنی پر کردن خلأهای روحی (سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ)
  - ویژگی‌های متقین:
- انفاق؛ هر خرج کردنی انفاق نیست! انفاق کار مردمان هوشمند است (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ)
- فقط فروردن خشمی که مبتنی بر عقل باشد، نشانه متقین است (الكَافِرِينَ الْعِظَمَاءَ)

## [جلسه ۲] نشانه‌های ایمان؛ ویژگی‌های مؤمن (۲)

- آیات این جلسه؛ ۱ تا ۴ انفال
- انفال «مال رسول است» یعنی مدیریت توزیع ثروت‌های عمومی دست اوست (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ)
- اصلاح ذات‌البین یعنی بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتادن (وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ)
- اطاعت از رسول، نشانه ایمان (أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)
- پنج خصلت مؤمن:

ترس از خدا ناشی از درک احساس عظمت و شکوه خدا (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ)

- ازدیاد ایمان؛ ایمان مانند بذری در دل در حال رشد (وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا) توکل عامل انگیزش و تحرک، نه حالت مخدر و بی‌حالی (وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)
- اقامه نماز به معنی نماز خواندن یا فلانی را نمازخوان کردن نیست؛ بلکه به معنای این است که جامعه دائماً به یاد خدا و در راه خدا باشد (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)
- انفاق فراتر از انفاق جان و مال است؛ به انفاق فکری هم می‌رسد (وَمِمَّا زَرَقْنَا لَهُمُ الْيُفُوقَ)
- تمام شعارهای امروز احزاب سیاسی مثل صلح، آزادی، رفاه و راحتی، در جامعه ایمانی تحقق پذیر است

## [جلسه ۳] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۱. آگاهانه

- آیات این جلسه: بقره ۲۸۵ و آل عمران ۱۹۰ تا ۱۹۳ و مائده ۱۰۴
- فرق رهبران الهی با رهبران سیاسی در «ایمان» به آنچه دعوت می‌کنند است (أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ)
- انواع و اقسام ایمان:

- مقلدانه و متعصبانه؛ یعنی ایمانی که متکی بر دلیل نیست بلکه جانبدارانه است
- ایمان آگاهانه یعنی ایمان بدون ترس از سرزنش و اشکال‌گیری (لِأُولِي الْأَلْبَابِ)
- بدون تفکر و هوشمندی، ایمان آگاهانه معنا ندارد (يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)
- در قرآن، کافران مرتجعان قرن‌ها و عصرها هستند و پیغمبران روشنفکران زمان (حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

## [جلسه ۴] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۲. زاینده و همراه با تعهدات عملی

- آیات این جلسه: حج ۷۷ و ۷۸ و انفال ۷۲
- ویژگی‌های ایمان حقیقی / ۲. ایمان همراه با تعهدات عملی است وگرنه هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند پیامبر دروغ نمی‌گوید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَافْعَلُوا الْخَيْرَ)
- تئوریزه کردن تنبلی و راحت طلبی با نظریه ارزش مندی ایمان بدون تلاش
- ایمان در گرو کار و فعالیت و انجام نیکی است (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ)
- رابطه ایمان حقیقی و هجرت؛ هجرت به معنای جابه‌جایی از شهری نیست، بلکه یعنی به یک باره دست شستن از همه چیز به خاطر هدف و پیوستن به جامعه اسلامی (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا)

## [جلسه ۵] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۳. همیشه و همه جا

- آیات این جلسه: نور ۵۱ و ۵۲ و ۵۵
- ویژگی‌های ایمان حقیقی / ۳. ایمان همیشگی نه مقطعی و موسمی
- نبوت‌ها با فکر و عقل مردم سروکار دارند (يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)
- تطبیق بحث با آیات: ویژگی‌های ایمان حقیقی، همیشگی بودن است نه مقطعی و موسمی (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ)
- ایمان ملازم با کتک خوری مؤمن نیست و مؤمنین از اول عالم همیشه توسری خور نبوده‌اند، مؤمنین پیشین حاکمان زمین بودند (كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)

## [جلسه ۶] آثار ایمان حقیقی در رسیدن به یک زندگی خوب

- آیات این جلسه: یونس ۹ و عنکبوت ۶۹ و بقره ۲۵۷ و نساء ۱۷۵
- مروری بر مباحث گذشته (ایمانی واقعی چیست؟) و ادامه بحث (و چه آثاری دارد؟)
- نویدهای ایمان همان شروط خوشبختی است
- شروط خوشبختی: (شناختن هدف، از بین برد موانع، رهایی از دغدغه‌های درونی بازدارنده از هدف، امیدواری، قابلیت بخشش و جبران خطاها، تکیه‌گاه داشتن، نصرت و مدد و استفاده از نیروی ماورای ماده و طبیعت و ...)
- آثار ایمان در قرآن، همان شروط خوشبختی است!



## [جلسه ۷] آثار ایمان در قرآن، همان شروط خوشبختی در دنیا!

- آیات این جلسه: رعد ۲۸ و ۲۹
- اطمینان یعنی حالت آرامش روح نه عدم تحرک و تلاش (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ)
- معنای سکینه (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ)
- رابطه یاد خدا با آرامش؛ یاد خدا جاذبه قوی برای محو کردن جاذبه‌های کوچک (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

## بخش دوم: توحید؛

معنا (آزادی) و تأثیر آن بر زندگی فردی (وسعت دید، شجاعت) و اجتماعی (نفی طبقات اجتماعی)

## [جلسه ۸] توحید یعنی همه جهان وابسته به قدرت بالاتر است، و همه، بردگان و بندگان اویند (توحید در جهان بینی اسلام)

- آیات این جلسه؛ بقره ۲۵۵ و مریم ۸۸ تا ۹۴
  - شباهت مسئله توحید با ایمان در سه ویژگی ایمان
  - توحید در دو دیدگاه:
- توحید در جهان بینی اسلام
- توحید در ایدئولوژی اسلام
- توحید در جهان بینی اسلام یعنی همه چیز بنده و وابسته به قدرت الهی
  - بررسی برخی آیات مرتبط: اله یعنی صاحب اختیار (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)
  - حی بودن خدا یعنی خدا لحظه‌ای از تو غفلت نمی‌کند (الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ)
  - شفاعت با اذن خدا و در ذیل قدرت خدا تعریف می‌شود (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)
  - فهم کلی از آیت الکرسی این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت وجود دارد به نام خدا
  - فرزند گرفتن برای خدا یعنی انسان‌ها غیر از اینکه بنده خدا می‌شوند، بنده دیگری هم می‌توانند بشوند (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا)

## [جلسه ۹] ضرورت نگاه کارکردگرایانه به توحید، وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر و عبودیت برابر همه موجودات در برابر خدا (توحید در ایدئولوژی اسلام)

- آیات این جلسه؛ بقره ۱۶۵
- علت گرایش به مادی‌گرایی، این است که بشر خیال می‌کند مکاتب مادی بهتر می‌تواند دنیای مردم را اداره کند
- اگر دین نتواند گرهی از زندگی مردم باز کند، دین نیست (لَيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)
- آدم غیرمتعهد و غیرمسئول، توحید را با نفی و اثبات خدا مطرح می‌کند
- توحید باید در نظام اقتصادی تأثیرگذار باشد. معنای اینکه خدا یک است و دو نیست یعنی تمام آنچه ثروت در اختیار داری برای خداست
- بندگی خدا یعنی آزادی از بندگی غیرخدا
- بنده خدا یعنی آزاد و آقا بودن و امکان شکوفایی استعدادها
- مهم‌ترین آسیب بندگی غیرخدا، اگر بنده قدرتها بشوی، افق دید تو کوچک و محدود به دنیا می‌شود
- بررسی برخی آیات مرتبط: برده شدن برای مستکبرین در دنیا و بی‌زاری جستن اربابان مستکبر از بندگان و پیروان خودشان (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا)

## [جلسه ۱۰] روح توحید، نفی اطاعت غیرخدا (عبادت و اطاعت انحصاری خدا)

- آیات این جلسه؛ یونس ۳۰ تا ۳۱
- مقایسه بحث توحید با نبوت در قرآن
- توحید عمل زا و زندگی‌ساز است
- تفاوت جامعه توحیدی با غیرتوحیدی در قوانین و سیستم اجتماعی
- اصل اول توحید؛ عدم عبودیت و اطاعت غیرخدا (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ)
- بررسی برخی آیات مرتبط، مبنی بر اینکه قدرت در دست خداست پس باید از او اطاعت و او را عبودیت کرد

## [جلسه ۱۱] معنای عبادت، اطاعت از غیر خدا چه در فرمانهای شخصی و چه در قوانین اجتماعی یعنی شرک (روح توحید نفی عبودیت غیر خدا)

- آیات این جلسه؛ انعام ۱۱۴ تا ۱۱۸
- سه ضرورت بحث از توحید: پایه اعتقادی ما است، اصل مهم عمل فردی و اجتماعی ما است و ما اطلاع کمی از موحد بودن به معنای واقعی کلمه داریم
- معنای عبادت؛ عبادت فقط خضوع و ستایش و نیایش مقابل موجودی قدسی نیست؛ بلکه اطاعت از هرکسی به صورت مستقل و بی قید و شرط نیز عبادت است
- عبادت غیر خدا یعنی پیروی از قوانین و نظامات اجتماعی غیرالهی
- روح و پایه دین، اطاعت انحصاری از خدا
- همه باید به قرآن مراجعه و از آن استفاده کنند
- بررسی برخی آیات مرتبط: خداوند به حکومت و داوری سزاوارتر است (أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَلْبَتَغِي حَكَمًا)
- تخلف ناپذیری دین و فرمان خدا (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا)
- پیروی از هوا و هوس اکثریت موجب گمراهی است (وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)
- دلیل بیان مسئله جزئی ذبح بعد از بیان مسائل کلی این است که در نظر پروردگار مسائل کلی با جزئی بشر همه در یک سطح اند (فَكُلُّوا مِمَّا ذُكِّرَ بِكُمْ اللَّهُ)
- ترک گناهان ظاهری و باطنی (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ)
- اطاعت غیر خدا موجب شرک می شود (وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ)
- تصویرسازی و توصیف از صحنه های قیامت و تأثیر آن در نفوس (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ)

## [جلسه ۱۲] مهم ترین اثر اجتماعی توحید: نفی طبقات اجتماعی (توحید و نفی طبقات اجتماعی)

- آیات این جلسه؛ مؤمنون ۹۰ تا ۹۱، بقره ۲۱ تا ۲۲، حجرات ۱۳، اسرا ۷۰
- اصل دوم توحید؛ نفی طبقات اجتماعی
- تساوی حقوق در یک جامعه بی طبقه
- ریشه تاریخی اختلاف طبقاتی، این است که انسان دو گونه سرشت دارد؛ یکی پست و دیگری بالا، بنابراین حقوق اجتماعی آن ها باید باهم برابر نباشد

- توحید ضامن نفی طبقات اجتماعی
- چگونه توحید، موجب نفی طبقات اجتماعی می‌شود؟
- معنای نفی طبقات اجتماعی در جامعه اسلامی این است که همه برای درس، کار و پول درآوردن امکان مساوی دارند، نه اینکه محتاج پارتی باشد
- بررسی برخی آیات مرتبط: اگر چندخدایی بود، اختلاف در اصل خلقت پدید می‌آمد یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها (إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ)

## [جلسه ۱۳] تأثیر توحید در زندگی فردی: وسعت دید، شجاعت (تأثیرات روانی توحید)

- آیات این جلسه؛ آل عمران ۱۷۲ تا ۱۷۳
- وسعت دید، اولین تأثیر روانی توحید
- خشک شدن ریشه ترس، دومین تأثیر روانی توحید
- ترس علت تسلیم شدن و مزدور شدن
- بررسی برخی آیات مرتبط

## بخش سوم: نبوت؛

فلسفه، اثر آن در حالات درونی و پیرامونی نبی، اهداف (انسان‌سازی از طریق حکومت)، معارضین، نتایج (بلندمدت و کوتاه‌مدت)، لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)

## [جلسه ۱۴]: فلسفه نبوت و ارسال رسول؛ عدم کفایت عقل و گزینه برای هدایت بشر

- آیات این جلسه؛ بقره ۲۱۳
- نبوت بالاتر از یکی از اصول دین است، دین بدون نبوت معنا ندارد
- مسائل علم کلام در بحث نبوت، حرف‌های درست اما لزوماً مورد نیاز و اولویت‌دار نیست
- عدم کفایت عقل برای هدایت بشر؛ فلسفه نبوت و ارسال رسول

- نقش نبوت در پرورش عقل و عدم تعارض عقل و دین؛ امروز عقل‌های بزرگ انسانیت، توحید، نبوت و احکام فرعی دین را می‌فهمند
- در خط طولی تاریخ بشر، بشریت به عمق دین بسیار مؤمنتر و معترfter شده است
- بررسی برخی آیات مرتبط

## **[جلسه ۱۵]: بعثت و برانگیختگی درونی نبی، مقدمهٔ بعثت بیرونی و اجتماعی (بعثت در نبوت)**

- آیات این جلسه؛ علق ۱ تا ۸
- دو تحول و بعثت در پیغمبری: یکی بعثت درونی نبی و دیگری رستاخیز اجتماعی او
- دو وضعیت متضاد پیغمبران قبل از نبوتشان: یکی دارای استعدادها و ظرفیت‌های قوی و عمیق انسانی بودند و دیگر اینکه مثل بقیه زندگی می‌کردند
- بررسی برخی آیات مرتبط
- فایدهٔ دانستن بعثت درونی انبیا و حالاتشان قبل از بعثت بیرونی این است که اگر نبی خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند

## **[جلسه ۱۶]: هدف بعثت انبیا، جامعه‌سازی و در رأس آن نفی طبقات اجتماعی (رستاخیز اجتماعی نبوت)**

- آیات این جلسه؛ قصص ۵ تا ۶
- نام رستاخیز اجتماعی انبیا انقلاب است
- انواع ساختارهای اجتماعی: یکی اجتماعی با اختلافات طبقاتی و دیگری اجتماعی بدون اختلافات طبقاتی
- نقش انبیا در جامعه‌سازی، انبیا مثل یک حکیم با کوهی از معلومات نیست که در گوشهٔ خانه نشسته، بلکه نبی اول در درون خودش برانگیخته شده و بعد در جامعه تغییر ایجاد می‌کند
- هیچ پیغمبری نیامده برای بیان مسائل فرعی و جزئی زندگی؛ بلکه آمده تا جامعه را از طبقاتی بودن نجات دهد
- حق یعنی قانونی بر طبق فطرت جهانی و انسانی
- جاهلیت یعنی نظام غیرعادلانهٔ غیرفطری غیرانسانی

- بررسی برخی آیات مرتبط

## [جلسه ۱۷]: اهداف نبوت؛ انسان سازی از طریق ایجاد حکومت

- آیات این جلسه؛ حدید ۲۵
- هدف اصلی انبیا این است که انسان را به خودشکوفایی استعدادها و توانایی هایش برسانند
- بزرگترین معجزه نبوت ها؛ کشف استعدادها و انسان سازی
- فرق مکاتب مادی که به دنبال نفی ظلم و طبقات هستند و مکاتب الهی
- برخی ها روایت «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» را بهانه برای تنبلی ها و نارسایی ها و عافیت طلبی ها کرده اند
- بررسی برخی آیات مرتبط
- معنای نصرت خدا در غیب: با داشتن ایمان به غیب و یا در حالی که خدا و رسولش را ندیده آنها را یاری کند ( مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ )
- برداشتن غل و زنجیر توسط انبیا یعنی بر هم زدن مقررات دست و پاگیر غلط بشری ( يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ )

## [جلسه ۱۸]: انبیا حرف آخر، یعنی «ایجاد حکومت» را، همان اول می گفتند (نخستین نغمه های نبوت)

- آیات این جلسه؛ نحل ۳۶
- انبیا حرف آخر یعنی «توحید و نفی طبقات اجتماعی» را همان اول می زدند
- ابولهب هم همین مطلب را اول فهمید که پیامبر فقط به یک مسئله اعتقادی دعوت نمی کند
- فلسفه اینکه انبیا حرف آخر خودشان را اول می زدند این است که دین با آگاهی و بصیرت همراه است و اگر کورکورانه باشد بیفایده است
- چرا از توحید شروع نمی کنیم؟
- بررسی برخی آیات مرتبط: عبودیت خدا حرف اول پیغمبرها (أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ).
- امت ها و کشورهایی که به سخن پیامبر گوش ندادند، در دنیا محکوم به زوال اند (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَدَّبِينَ)
- عبودیت خدا حرف مشترک انبیا (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ)

## [جلسه ۱۹]: گروه‌های معارض؛ طواغیت، اشراف، خوش‌گذران‌ها، نخبگان مذهبی

- آیات این جلسه؛ انعام ۱۱۲ تا ۱۱۳
- حاکم اسلامی در جامعه اسلامی همان قدر حق دارد و همان حقوقی را دارد که یکی از آحاد رعیت دارد
- انواع طبقات مخالف با انبیا؛ طاغوت، ملأ، مترفین، احبار و رهبان
- انبیا هیچوقت مغلگویی نکردند، هیچوقت اصطلاحات فیلسوف‌مآبانه به مردم تحویل ندادند
- علت مخالفت احبار و رهبان این است که نمی‌خواهند مردم عالم باشند یا متعلم
- معرفی چهار طبقه مخالف انبیا بر اساس آیات قرآن / (و بررسی برخی آیات مرتبط)

## [جلسه ۲۰]: انبیا از منظر یک فعالیت دسته‌جمعی، موفق بودند (فرجام نبوت [۱])

- آیات این جلسه؛ رعد ۱۷
- روند کلی کار انبیا موفقیت بوده است یا شکست؟
- زحمات انبیا برای رشد بشر و تشبیه انبیا به معلمان
- انبیا در تاریخ همیشه موفق بودند و شکست نخوردند
- منطقی که جباران تاریخ به آن علاقه دارند این است که انبیا موفق نبودند؛ بنابراین هیچ تلاش و فعالیتی به نتیجه نخواهد رسید
- دو شرط مهم برای موفقیت انبیا و پیروان آنان: یکی ایمان و اعتقاد از روی آگاهی و دیگری صبر یعنی مقاومت
- بررسی برخی آیات مرتبط
- نمونه‌هایی از تلاش و استقامت انبیا برای رسیدن به نتیجه

## [جلسه ۲۱]: برخی انبیا با دو شرط ایمان و صبر مردم، در زمان خودشان هم موفق شدند (فرجام نبوت [۲])

- آیات این جلسه؛ غافر ۵۱ تا ۵۴
- چرا انبیا در کار جمعی خودشان موفق بودند؟
- اقتضای فتح و پیشرفت و موفقیت در دعوت انبیا هست چون انبیا بر طبق حق سخن می‌گویند
- بررسی برخی آیات مرتبط

## [جلسه ۲۲]: لازمه شهادت به نبوت و ایمان به رسول، «پیگیری» اهداف او از جمله آبادانی دنیاست (تعهد «ایمان به نبوت»)

- آیات این جلسه؛ انفال ۷۲
- تصور اینکه ما قبول داریم فلانی پیغمبر است و پذیرش نبوت او در دل و اعلان بر زبان کافی است غلط است
- معنای تعهد «ایمان به نبوت» این است که هر کاری که برای تحقق خواست پیغمبر از دستم برمیآید انجام دهم
- بررسی برخی آیات مرتبط

### بخش چهارم: ولایت!

## معنا، مراتب (عرضی، طولی)، آثار آن در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها) و آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)

## [جلسه ۲۳]: ولایت یعنی «به هم پیوستگی» با مؤمنین و ولی، و «گسستگی» با جبهه مقابل ولی (ولایت)

- آیات این جلسه؛ ممتحنه ۱
- اتصال ولایت به نبوت در اهداف؛ از انسان سازی تا جامعه سازی
- در جامعه ای که همه چیز از خداست، در همان مسجدی که پیغمبر خدا حد جاری می کرد، اداره کار و اقتصاد پیامبر هم تشکیل می شد
- نیاز به تشکیلات برای جامعه سازی
- ولایت یعنی به هم پیوستگی و همجبهگی و اتصال شدید یک عده انسان دارای فکر واحد و جویای هدف واحد
- برای از بین رفتن و هضم نشدن در جبهه مقابل، باید هر چه بیشتر افراد جبهه به همدیگر متصل و از جبهه مقابل جدا شوند
- معنای صحیح ولایت، فراتر از محبت و قول به حقانیت اهل بیت است
- بررسی برخی آیات مرتبط



## **[جلسه ۲۴]: دو جهت ولایت در قرآن؛ حفظ پیوستگی داخلی و نفی وابستگی خارجی، ضرورت ولی و قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی و نفی وابستگی (پیوندهای امت اسلامی)**

- آیات این جلسه؛ مائده ۵۱ تا ۵۲
- دو رکن اصلی در ولایت قرآن:
- در جبهه داخلی نباید صف‌هایی گوناگون در داخل این امت تشکیل شود
- در زمینه روابط خارجی، امت اسلامی باید یک ذره هم تحت فرمان و افکار غیرمسلمانان قرار نگیرد
- ضرورت نیاز جامعه به ولی؛ نقطه قدرت متمرکز برای همجهت کردن نیروهای داخلی
- ولایت یعنی ارتباط فکری و عملی مستحکم و نیرومند هر یک از احاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت
- بررسی برخی آیات مرتبط

## **[جلسه ۲۵]: ثمرات اجتماعی و فردی ولایت و معنای ولایت در انسان و جامعه (بهشت ولایت)**

- آیات این جلسه؛ حج ۴۱
- ممکن است یک فرد ولایت داشته باشد، اما جامعه دارای ولایت نباشد
- طرح چهار مسئله پیرامون ولایت
- ولایت بدون پیروی فکری و عملی ولایت نیست
- ولایت در جامعه منشأ و الهام بخش همه نیروها، نشاط‌ها و فعالیت‌های آن جامعه است
- آسیب‌های اجتماعی جامعه بدون ولایت
- بررسی برخی آیات مرتبط

## **[جلسه ۲۶]: حاکم بودن خدا به عنوان ولی واقعی در جامعه، و هر آنکه خدا به نام یا نشانی به ولایت می‌گمارد (در پیرامون ولایت [۱])**

- آیات این جلسه؛ نساء ۵۸ تا ۵۹
- حاکم بودن خدا در جامعه اسلامی سلطه تکوینی نیست، قوانین زندگی و روابط فردی و اجتماعی باید از خدا الهام بگیرد

- ویژگی‌های ولیّ جامعه در قرآن

۱. اقامهٔ صلاة یعنی ولی کاری می‌کند که جامعه پراز ذکر و یاد خدا شود

۲. ایتاء زکات و تقسیم عادلانهٔ ثروت توسط امام

- اولیالامر کسی است که منشور فرمان را از خدا دریافت کند

بررسی برخی آیات مرتبط

### **[جلسه ۲۷]: پیامدها و آثار سوء عدم پذیرش ولایت خدا و پذیرش ولایت غیرخدا؛ آسیب‌های اجتماعی ولایت طاغوت و شیطان؛ نابودی یا استثمار استعدادها (در پیرامون ولایت [۲])**

- آیات این جلسه؛ نحل ۹۸ تا ۱۰۰

- هر ولایتی غیر از ولایت خدا ولایت طاغوت است

- مهم‌ترین آسیب ولایت طاغوت این است که تمام نیروها، انرژی و ابتکار و استعداد تو در قبضهٔ طاغوت واقع می‌شود

- بررسی برخی آیات مرتبط

### **[جلسه ۲۸]: معنای ولایت شیطان، آسیب‌های اجتماعی ولایت طاغوت؛ تسلط بر استعدادها و نیروها و ابتکارها و سلب آزادی و بی‌اختیار کردن انسان‌ها. هجرت یعنی رها شدن از قید و بندهای نظام جاهلی و رسیدن به محیط آزاد اسلامی (در پیرامون ولایت [۳])**

- آیات این جلسه؛ نساء ۱۰۰

- هجرت یعنی اگر همهٔ نیروها و نشاط ما تحت فرمان ولایت الهی نبود این وضعیت را تغییر دهیم (وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)

- مهم‌ترین اثر شوم ولایت شیطان این است که انسان را بی‌اختیار و بر تمام نیروها و استعدادها او تسلط پیدا می‌کند

- کافر فقط آن کسی نیست که می‌گوید خدا نیست

- نقد محاسن دوران طواغیت؛ تمدن کثیف و ننگین دنیای معاصر از لحاظ انسانی و اخلاقی هزاران سال عقب مانده هستند

- بررسی برخی آیات مرتبط: مستضعف یعنی گروهی که در جامعه اختیار جامعه دست آنها نیست





## خلاصه کتاب (سطح پیشرفته)

### بخش اول: ایمان!

#### ویژگی ایمان (آگاهانه، زاینده، پاینده) و ثمرات آن (نقش آن در زندگی خوب)

#### پیامبران الهی، مؤمن به راه خود و پیشگامان در حرکت به سوی هدف

یکی از خصلت‌های برجسته پیامبران خدا، باور داشتن به رسالت خود است. پیامبران با تمام وجودشان، به آنچه که مردم را به آن دعوت می‌کردند، مؤمن هستند.

معنی ندارد که من پای قلّه کوه استراحت کنم، از سوی دیگر عطش تمام وجود مرا فرا گرفته باشد، بعد به شما بگویم بروید آن بالای کوه، آب گوارایی هست، شتابان باشید. همه می‌گویند اگر راست می‌گفتی، خودت هم که از تشنگی در حال سوختن هستی، پس چرا حرکت نمی‌کنی؟ پس به آنچه می‌گویی معتقد نیستی.

رهبران الهی، پیش از همه، مانند پیش‌آهنگان یک راه، پرچم به دست، گام در راه و استوار، مشغول حرکت بودند و جلوتر از همه، خودشان پیش می‌رفتند.

## ایمان یعنی به دنبال یک جاذبه حرکت کردن

ایمان یعنی گرایش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز، به دنبال یک جاذبه حرکت کردن. البته ایمان خلاصه در گرایش نمی‌شود، بلکه ایمان واقعی ویژگی‌هایی دارد.

## ویژگی ایمان حقیقی

### ۱. ایمان آگاهانه، نه مقلدانه و متعصبانه

ایمان واقعی، سه ویژگی اساسی و مهم دارد. اولین ویژگی‌اش این است که ایمان باید آگاهانه باشد، نه مقلدانه و متعصبانه.

### ایمان مقلدانه یعنی ایمان از روی تقلید و چشم‌بسته

«ایمان مقلدانه»، باوری است که از زبان این و آن از روی تقلید و چشم‌بسته به دست آمده است. اگر از نوع مردم بپرسید، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟ می‌گویند: «چون پدرها گفتند، معلم گفته است. پدران و بزرگترها باور کرده بودند، ما هم باور کردیم، چون در کتاب ما، در حوزه دین ما این طور می‌گویند، ما هم این‌گونه می‌گوییم». در ایمان مقلدانه، هرچند شما هم دلیل برای باور و ایمان داشته باشید، اما پذیرش و باور آنها به خاطر دلیل نیست.

### ایمان متعصبانه یعنی طرفداری بدون دلیل و از روی احساس، نه منطق

«ایمان متعصبانه»، ایمانی است که متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است، تعصب یعنی جانب‌داری بدون دلیل، طرفداری از روی احساس، نه از روی منطق. مثلاً چون دین اسلام چنین می‌گوید، بنابراین این مطلب درست است و چون ادیان دیگر می‌گویند، پس غلط است.

### زوال‌پذیری ایمان از روی تقلید و تعصب

اگر ایمان از روی تقلید و تعصب باشد، زوال‌پذیر است. این ایمان همان طور که آسان به دست آمده است، به آسانی هم از دست می‌رود.

اگر ایمان، آگاهانه و توأم با درک و شعور، از روی بصیرت و با چشم باز باشد، به این سادگی در معرض اشکالات و شبهات از دست نمی‌رود. ایمانی که برای نگهداری آن باید بگوییم روزنامه‌نخوان، فلان کتاب را نخوان، در کوچه و بازار راه نرو تا ایمانت حفظ شود، این ایمان ماندگار نخواهد بود. ایمان باید آنچنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم از دست نرود.

بنابراین اگر بخواهیم ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم و از آگاه شدن مؤمنین ترس نداشته باشیم و از چشم و گوش بسته ماندن آنها لذت نبریم.

## ۲. زاینده و همراه با تعهدات عملی

دومین ویژگی ایمان حقیقی آن است که زاینده و تعهدآفرین باشد. ایمانی که مثل سرچشمه‌ای فیاض، عمل تولید می‌کند، ایمانی همراه با تعهد، ایمانی که باری بر دوش مؤمن می‌گذارد، همراهش عمل است. به همین دلیل بارها در قرآن کریم، ایمان همراه با عمل صالح ذکر شده است.

### اگر برای مؤمن بودن، فقط پذیرش قلبی کافی بود، اول مؤمن به خدا شیطان است!

درست است که ایمان یعنی باور، و باور مربوط به دل است. اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. اگر برای مؤمن بودن، فقط تصدیق و پذیرش قلبی کافی بود، اول مؤمن به خدا شیطان است. شیطان سال‌ها خدا را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه که ایمان‌ها به کار می‌آیند، یعنی در هنگام انتخاب، ایمان قلبی شیطان، به کار نیامد و این ایمان در همان دل ماند.

### اگر ایمان فقط قلبی بود، اول مؤمن به پیغمبر ابولهب بود

اگر ایمان فقط قلبی بود، اول مؤمن به پیغمبر ابولهب بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند که رسول خدا (ص) دروغ نمی‌گوید. دلیلش هم آن است که برای رسوا کردن پیامبر تصمیم به شنیدن قرآن می‌گرفتند تا از قرآن عیب و اشکالی بگیرند، اما فردا شب که می‌آمدند می‌گفتند: «نه این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است.» پس قبول می‌کردند، اما آنها مؤمن نیستند؛ چرا که ایمانی واقعی و حقیقی است که همراه با عمل و تعهدهای عملی باشد.

به طور خلاصه اگر عمل را حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی نمی‌ماند. اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد.

### راحت‌طلبی منشأ تفکر کفایت کردن ایمان بدون عمل

البته پندارهای بیهوده ناشی از راحت‌طلبی به ما می‌گوید: «ایمان بدون عمل ممکن است.» چرا انسان این طور فکر می‌کند؟ چون او همیشه به دنبال راحت‌طلبی و سهل‌گیری است. اگر بین دو کار مخیرش کنید، هر کدام که آسان‌تر و راحت‌تر است و تلاش کمتری می‌برد، آن کار را انتخاب می‌کند. خاصیت آدم این طور است. از سوی دیگر ایمان مذهبی می‌گوید: «بهشت را از دست نده.» برای اینکه



هم سهل‌گیری به جا مانده باشد، هم بهشت از دست نرود، مجبور است فرمول درست کند. فرمولی که آدم‌های بیکار و تنبل را هم به بهشت ببرد. فرمول کفایت کردن ایمان قبلی بدون عمل و تلاش.

### سال‌ها روی مغز مسلمان کار شده برای جا انداختن این مطلب که برای مؤمن بودن، یک دل پاک لازم است، نه یک عمل پاک

علاوه بر اینکه راحت‌طلبی‌ها و سهل‌گیری‌ها و پرمدعایی‌های ما که مایلیم بهشت خدا با یک کار کوچک به ما داده شود، سالیان دراز و بسی قرن‌ها روی مغز مسلمانان کار شده تا آنها را قانع کنند که برای مؤمن بودن، یک دل پاک لازم است نه یک عمل پاک.

بعد از پیغمبر، در مدت زمان کوتاهی این فکر توسط معاویه به وجود آمد و ترویج شد. او هم در لحظات آخر عمرش می‌گفت قطعه‌ای از لباس پیغمبر و ذرات مو، ناخن پیغمبر را داخل کفن من بگذارید تا خدا مرا ببخشد.

### ۳. همیشه و همه جا

سومین ویژگی ایمان حقیقی آن است که تعهدات یک فرد مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌بخواهی، موسمی و فرصت‌طلبانه نیست. بلکه همیشگی، همه‌جایی، همگانی و همه‌جانبه است. این طور نیست که انسان بتواند هر جا که بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاد کرد مؤمن باشد، اما در مواردی که ایمان و عمل برای او سود متجاوزانه تولید نمی‌کند، از عمل به تعهدهای ایمانی روی‌گردان باشد.

البته همه مردم دنیا منفعت طلب هستند، اشکالی هم ندارد. اما منظور ما منفعت‌طلبی است که فرد حاضر است برای منافع شخصی خود، منافع دیگران را لگدمال کند؛ یعنی منفعت‌طلبی متجاوزانه دارد. بنابراین مؤمن واقعی در مقابل همه احکام خدا و در همه جا احساس تعهد می‌کند. آن تعهد این است که همگان، باید بنده خدا بشوند و من تا آنجا که می‌توانم همه را باید بنده خدا سازم.

اگر من مؤمن، این تعهد را قبول دارم، دیگر معنا ندارد که فقط وقتی با یک پدیده کوچکی که خلاف راه پیامبر خدا است مواجه می‌شوم، رگ‌گردنم را چنان پیر کنم، اما زمانی که با یک پدیده بزرگتری که باز برخلاف مسیر و جهت نبوت است روبرو شدم، چون پردردسرت‌تر است مسئولیت خودم را فراموش کنم.

قضاوت قرآن درباره کسانی که در مسئله‌ای حق به جانب ایشان است، به قضاوت و حکومت پیامبر تن می‌دهند، اما آنجایی که حق به جانبشان نیست و می‌دانند که علیه آنها حکم خواهد شد، تن به حکومت و قضاوت پیامبر نمی‌دهند، این است که آیا ترسیدند؟ آیا شک در صحت دین دارند؟ یا اینکه ترسیدند خدا و رسولش به آنها ظلم کند؟

مگر می‌توان میان دو فرمان و دو سخن که هر دو از یک مبدأ سرچشمه گرفته است، تفکیک قائل شد؟ معاویه به بخشی از دین به شدت اظهار پایبندی می‌کرد و بخش دیگر نه.

فایده بحث کردن از ویژگی‌های ایمان حقیقی دانستن این مطلب است که آیا من مؤمن هستم یا خیر؟

کمترین فایده‌ای که از دانستن ویژگی‌های ایمان حقیقی، می‌بریم این است که اگر دیدیم ایمان ما دارای آثار و خواص و بشارت‌های ایمانی نیست، بشارت‌هایی که قرآن و خدا برای مؤمنین دادند، تعجب نمی‌کنیم؛ چون می‌فهمیم که آن ایمانی که بدان نویدها داده شده است، این ایمان نیست.

## آثار ایمان حقیقی در رسیدن به یک زندگی خوب

یکی از موضوعات امیدبخش به مؤمنین، آگاهی از نتایج و آثار ایمان حقیقی است. انسان که عادت به دادوستد دارد و با مبادله زندگی می‌کند، دوست دارد ببیند مبادله او با خدا، به چه صورت است. خدا چه تعهدی در مقابل ایمان او بر عهده می‌گیرد، چه مزه‌ای و چه نویدی به او در قبال ایمان حقیقی و متعهدانه می‌دهد.

### خداوند متعال تمام آنچه که عناصر و عوامل سازنده خوشبختی انسان محسوب می‌شوند را به آدم‌های باایمان نوید می‌دهد

ما تمام آیاتی که در زمینه ایمان و مؤمن بودن در قرآن هست را جمع‌آوری کردیم. در حدود هفتصد آیه در قرآن، درباره مؤمن و ایمان و پاره‌ای از خصوصیات دیگر است. در میان این آیات، سی چهل مطلب هست که خدای متعال در قرآن، بر ایمان مترتب کرده. یعنی مؤمنی که ایمان واقعی دارد، از این امتیازات بزرگ، برخوردار است.

از سوی دیگر، شما می‌بینید خداوند متعال تمام آنچه که عناصر و عوامل سازنده خوشبختی انسان محسوب می‌شوند را به آدم‌های باایمان نوید می‌دهد.

### ما برای خوشبختی به چه چیزهای نیاز داریم؟

انسان، برای رسیدن به خوشبختی، به چه چیزهایی نیازمند است؟ آنچه که انسان برای رسیدن به خوشبختی کامل و همه‌جانبه نیاز دارد، به مؤمن نوید و تعهد داده شده که دوازده موضوع است. اگر یکی از این موضوعات و شروط خوشبختی کم باشد، انسان نمی‌تواند احساس خوشبختی کند. بنابراین ایمان، یعنی باور توأم با عمل، در فرهنگ قرآنی مساوی است با تمام شرایط خوشبختی، و هر آنچه که انسان به عنوان نیازهای خود تصور می‌کند.

فرق نمی‌کند شما دین‌دار باشید یا نباشید، شرایط خوشبختی، همان شرایطی است که مادی‌گرا هم برای رسیدن به خوشبختی مد نظر قرار می‌دهد. و اگر یکی از این شرایط نباشد او هم نمی‌تواند احساس خوشبختی کند.

## شرایط خوشبختی

### ۱. شناخت خوشبختی به عنوان هدف و راه رسیدن به آن

اولین شرط خوشبختی این است که، انسان خوشبختی را به عنوان هدف خود بشناسد و راه رسیدن به آن را بداند. اساساً انسان لازم است بداند که چه چیزی انسان را خوشبخت می‌کند، علاوه بر اینکه هدف را می‌داند و می‌شناسد، بداند که از کدام راه، به سوی این هدف باید رفت تا به خوشبختی رسید و زودتر هم رسید. پس قدم اول برای خوشبختی، «هدایت» به هدف [خوشبختی] و شناختن راه رسیدن به آن هدف است.

### ۲. کنار زدن موانع فهم و عقلانیت از درون انسان مثل غرور؛ نظام‌های جائز اجازۀ فهم نمی‌دهند

دومین شرط خوشبختی این است که هر مانعی که از درون یا بیرون انسان بر گوهر بینش و عقل او پرده می‌اندازد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد را کنار بزند؛ مثل غرور، جهالت، پندارها و خرافات و نظام‌های جائز که نمی‌گذارد یک انسان یا یک ملت، حقیقت را درک کند و اجازۀ فهمیدن را به انسان نمی‌دهند. بنابراین یکی از عناصر خوشبختی انسان این است که انسان از این ظلمت‌ها و هر آنچه برای او ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور حقیقت راه پیدا کند. پس اول «هدایت» لازم است، سپس «نور».

### ۳. از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی بازدارنده از هدف‌رهایی پیدا کند

سومین شرط خوشبختی این است که در راه رسیدن به خوشبختی، از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی که توان بیشتری را نسبت به عوامل بازدارنده بیرونی از انسان می‌گیرند، رهایی پیدا کند. تجربه نشان داده است که اگر مقابل راه کسی را که برای رسیدن به هدفی تلاش می‌کند ببندید، او در رسیدن به هدفش حریص‌تر و شوق و انگیزه‌اش بیشتر می‌شود. اگر بگویند نمی‌گذاریم بروی، انسان بیشتر اصرار و پافشاری می‌کند تا سرانجام عبور کند. این خاصیت عامل بازدارنده بیرونی است. اما گاهی عامل بازدارنده، درونی است، مثلاً در او تردید ایجاد می‌کنند، جلوی راه او را نمی‌بندند، راه باز است، اما توان رفتن، اراده رفتن، تصمیم حرکت و امکان تلاش را از انسان می‌گیرند؛ این حالت خیلی بدتر است. به تو می‌گویند: «چرا می‌روی؟ چه فایده‌ای دارد؟ شاید نرسی، شاید در راه دزدی رسید، شاید گرگی آمد»، این مانع، این وسوسه و دغدغه، به مراتب توان فرساتر از آن چوبی است که وسط راه بگذارند، بگویند نمی‌گذاریم بروی.

تردیدها و تزلزل‌ها و دغدغه‌های درونی، خواص جامعه را هم می‌لغزاند. رها شدن از این اضطراب، ناامنی روحی، عدم آرامش و نداشتن اطمینان، شرط دیگر خوشبختی است.

#### ۴. تلاش خود را ثمربخش بداند و امیدوار باشد که با تلاش به خوشبختی برسد

چهارمین شرط خوشبختی این است که انسان در مسیر رسیدن به خوشبختی، تلاش خود را ثمربخش بداند و امیدوار باشد که با تلاش به جایی می‌رسد. کسی که امیدوار نیست که تلاش و حرکت او به نتیجه‌ای منتهی خواهد شد، به خوشبختی نمی‌رسد. اما اگر بداند هر کاری می‌کند، اثر مثبتی دارد و هر گامی که برمی‌دارد، یک قدم او را به مقصد نزدیک می‌کند انرژی و قدرت می‌گیرد.

مثلاً اگر شما در یک بیابانی باشید و بدانید که هدف به چه سمتی است، اگرچه دیر شده باشد و در بیابان تنها مانده باشید، باز با تلاش و شور حرکت می‌کنید. اما اگر راه را گم کردید، نمی‌دانید از این طرف باید رفت یا آن طرف، به هر طرف که راه می‌افتید، هر قدم که برمی‌دارید می‌بینید سست و بی‌انگیزه هستید؛ چرا؟ چون نمی‌دانید که این تلاش ثمربخش خواهد بود یا خیر. ممکن است همین یک قدمی که برمی‌دارید، یک قدم شما را از منزل دور کند؛ لذا باز می‌گردید از این طرف، باز می‌روید از آن طرف. پس یکی دیگر از شرایط خوشبختی آن است که آدم، تلاش و کوشش خود را ثمربخش بداند.

#### ۵. لغزش‌ها و خطاها قابل جبران و مورد بخشایش باشد

پنجمین شرط خوشبختی، این است که لغزش‌ها و خطاهای انسان، در راه رسیدن به خوشبختی، قابل جبران و مورد بخشایش باشد. انسان در طول زندگی و حرکت خودش اشتباهاتی دارد، اگر هر خطایی که انجام داد، به صورت یک جراحت غیر قابل التیامی بماند، انسان همیشه دغدغه این موضوع را دارد که نکند باز یک خطای دیگر بکنم، و بیشتر از هدف، یعنی خوشبختی، فاصله بگیرم و در نهایت به طور کلی از راه رسیدن به خوشبختی جدا شوم. در چنین شرایطی انسان همیشه مأیوس از گذشته و بدبین نسبت به آینده است. اما اگر بداند که خطاهای او به شرط آنکه خودش درصدد جبران باشد قابل جبران است، شوق، امید، نشاط و شور او چند برابر خواهد شد. این حالت یعنی «مغفرت و رحمت».

#### ۶. در همه حال، تکیه‌گاه مورد اطمینانی داشته باشد

ششمین شرط خوشبختی این است که در همه حال، از تکیه‌گاهی مورد اطمینان برخوردار باشد. مانند کسی که نقشه جامع راه را پیش خودش داشته باشد، چنین فردی نه تنها اشتباه نمی‌کند، بلکه دغدغه هم ندارد؛ چراکه اگر بخشی از راه را گم کرد و اشتباهی رفت، از نقشه برای یافتن راه استفاده می‌کند. برای او همه جا، یک دست‌گیرنده و پناهگاه وجود دارد که می‌تواند به او چنگ بزند و از او استفاده کند.

## ۷. انرژی گرفتن از نیرویی ماورای نیروی ماده و طبیعت و کمک در مواجهه با دشمن و دشمنی‌ها

هفتمین شرط خوشبختی، این است که انسان در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد. البته مادی که به خدا معتقد نیست، اما اگر ما به او بگوییم شما در این تلاش اجتماعی و مادی خودتان، بدانید که به صورت فرضی، یک نیرویی ماورای نیروی ماده و طبیعت وجود دارد و آن نیرو با شما همراه است و به شما کمک می‌کند و شما می‌توانید از او قدرت و انرژی بگیرید، او خواهد گفت چقدر جالب است که انسان بتواند از نیرویی ماورای نیروی ماده، کمک بگیرد و بداند که آن نیروی ماورای ماده کمک‌کار و حامی او در مقابل دشمن‌ها و دشمنی‌های است.

## ۸. برتری بر صف‌های مخالف

هشتمین شرط خوشبختی، این است که انسان بتواند بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف، برتری و رجحان داشته باشد. این نگرش هم خودش تأثیر بسزایی دارد در اینکه انسان بتواند با سهولت بیشتری در مسیر رسیدن به خوشبختی قدم بردارد.

## ۹. پیروزی بر دشمنان راه و هدف که مانع بازدارنده برای رسیدن به خوشبختی هستند

نهمین شرط خوشبختی این است که انسان بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کننده تلاش او هستند پیروز گردد. چه فایده‌ای دارد که آدم این همه تلاش بکند، بعد هم شکست بخورد؟

## ۱۰. رها شدن از سختی‌ها و فشارها و رسیدن به هدف یعنی خوشبختی

دهمین شرط خوشبختی این است که انسان در نهایت، پس از طی کردن آن همه سختی و فشارها، به مقصود خود یعنی خوشبختی برسد. یعنی «فوز و فلاح».

## ۱۱. از ذخیره‌های جهان در همه حال بهره‌مند باشد، منبع هوش، درک، استعداد و ابتکار از آن او باشد

یازدهمین شرط خوشبختی این است که انسان، در همه حال، هم در راه رسیدن به هدف و هم در سرمنزل هدف یعنی خوشبختی، از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیاگشته بهره‌مند گردد. برکات آسمان و زمین بر او ببارد، گندم زمین و قطره باران آسمان و ذخایر دریاها و جنگل‌ها و کوه‌ها و همه مواد حیاتی و غیرحیاتی لازم برای انسان و بالاتر از همه، منبع هوش و درک و عقل و استعداد و ابتکار آدمی به روی او گشوده شود.

## ۱۲. رشته استفاده از این منابع خاتمه نیابد و پس از مرگ اول پاداش گیری و راحتی او باشد

و بعد از تمام اینها، پس از مرگ، این چراغ خاموش نشود و اول استراحت، پاداش گیری و اجر بردنش باشد. اگر به مادی گراهم بگوییم بعد از مردن، اگر به فرض محال، تازه اول راحتی باشد، چطور هست؟ می بینید که این، بزرگترین رکن خوشبختی برای او است. یعنی پس از سپری شدن دوران زندگی و پایان یافتن همه تلاش ها، خود را با پاداشی شایسته روبرو ببیند و در بهشت قرار بگیرد. اینها شرایط خوشبختی برای یک انسان یا جمع است. حالا قرآن تمام آنچه که عناصر و عوامل سازنده خوشبختی محسوب می شوند را به آدم های باایمان نوید می دهد.

## تطبيق شرط سوم خوشبختی بر آیات ثمرات ایمان قرآن

مثلاً یکی از ثمرات ایمان در قرآن، اطمینان و آرامش است. اطمینان یعنی حالت آرامش روح و قلب. آرامش به معنای این نیست که روح ما هیچ گونه تحرک و تلاشی نداشته باشد، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب است.

اگر شما دو نفر را در نظر بگیرید، که هر دو قرار است که در جلسه امتحان حاضر شوند، یکی خوب درس خوانده و دیگری یا درس نخوانده یا خوب درس خوانده است. آیا این دو نفر، دارای حالت روحی برابری هستند؟ وقتی نفر اولی وارد جلسه امتحان می شود، روحش آرامش دارد، تلاطم ندارد، می گوید: «از هر جا سؤال کنند، می دانم.» اما آن دیگری دائماً در تلاطم است، مثل قایقی که بر روی اقیانوس متلاطمی افتاده و دائماً به این سو و آن سو می رود.

## دل آرام بودن سرباز وسط جنگ به این نیست که کفش هایش را زیر سر بگذارد

شما دو سرباز را در نظر بگیرید که هر دو وارد میدان جنگ می شوند، دارای دو نوع روحیه. یکی به سازوبرگ جنگی خودش، به فرماندهی خوب خودش، به تدبیر و کاردانی آنها، به ضعف نیروی دشمن معتقد است. علاوه بر این می داند نیروهای کمکی در پشت جبهه منتظرند که در فرصت لازم به میدان بیایند و کمک کنند. اما سرباز دیگری به تجهیزات جنگی خودش، به کارایی هم‌زمان خودش اعتمادی ندارد، خود را کوچک و دشمن را بزرگ می بیند، این طور وارد میدان مبارزه می شود. چقدر حالات این دو سرباز با هم متفاوت است. یکی آرامش دارد و دیگری نگران است.

دل آرام بودن سرباز اول به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش هایش را زیر سرش بگذارد و استراحت کند. به این معنا نیست که کمترین حرکات دشمن از نظرش پوشیده بماند. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، آینده برای او روشن است، لذا نمی هراسد.

این دل و روح آدم شبیه کشتی است که با وزن و تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است. و دل غیرمطمئن مثل آن قایق کوچکی است که روی یک اقیانوس پرتلاطم، یا رودخانه خروشان، در حال حرکت است، دائماً نگران است و از این راه و آن راه پس و پیش می‌رود.

### اطمینان یعنی جاذبه قوی انگیزشی که او را به سوی خود بکشد و انگیزه‌های دیگر را بی‌تأثیر کند

نمونه دیگر، انسانی است که در حال حرکت به سمت هدف خودش ممکن است ده‌ها انگیزه، مثل ترس از زحمت‌ها و طمع به راحتی‌ها موجب شود که او راه خودش را نپیماید. این انگیزه‌ها مانند زنجیر، مانع پیمودن راه می‌شود. این آدم می‌شود آدم متزلزل، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، کشانده می‌شود. انسان دیگری هم هست که وقتی راه خودش را تشخیص داد، برای خود یک انگیزه و عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. جاذبه و کششی قوی دل او را می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، زن، زندگی، پول، مقام و جان در مقابل آن جاذبه بزرگتر مؤثر نیستند. این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، مشغول پیمودن راه است در واقع مطمئن است. اطمینان یعنی جاذبه‌ای بسیار قوی آدم را به طرف خودش بکشاند.

معنی ندارد که با وجود جاذبه مثل زمین، یک جسمی و کوهی هرچند بزرگترین کوه عالم هم باشد، شما را به طرف خودش بکشاند. وقتی جاذبه قوی عمل کرد، دیگر جاذبه‌های کوچک تأثیرگذار نخواهند بود. بنابراین، اطمینان یعنی آرامش دل انسان، نه اینکه بی‌تحرک باشد، نه اینکه پس‌رود و پیشرفت نداشته باشد، یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشاند.

## بخش دوم: توحید؛

### روح توحید (آزادی) و تأثیر آن در زندگی فردی (وسعت دید، شجاعت) و اجتماعی (نفی طبقات اجتماعی)

#### توحید در جهان بینی اسلامی

توحید را ما از دو دیدگاه مورد بررسی قرار می‌دهیم. یکی توحید در جهان بینی اسلام و دیگری تأثیر توحید در زندگی.

#### توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی است

علاوه بر این دو، توحید خودش را، در هریک از مقررات فرعی اسلام نشان می‌دهد. هر حکم، قانون و دستوری در دین مشاهده کردید که ضد توحید است، آن دین نیست. توحید مثل روحی در کالبد تمام



مقررات اسلامی است. مثل هوای لطیف در تمام اجزای ساختمان دین است. مثل خون پاک و پاکیزه در سراسر کالبد و پیکر دین حتی مویرگ‌ها جریان دارد. هیچ حکم اسلامی را نمی‌توانید پیدا کنید که رنگ و نشانی از توحید در آن نباشد.

### جهان بینی یعنی تعریف و برداشت یک انسان یا مکتب از جهان و انسان

اما قبل از اینکه توحید در جهان بینی اسلام را توضیح بدهیم، لازم است جهان بینی را معنا کنیم. جهان بینی یعنی هرکسی که درباره جهان، انسان می‌اندیشد، یک سلسله تصورات و افکاری پیدا می‌کند، به این تصورات و افکار او نسبت به جهان و انسان، جهان بینی می‌گویند. بنابراین جهان بینی یعنی برداشت و تلقی یک انسان یا مکتب از جهان یا از انسان.

### برداشت اسلام از جهان این است که همه این مجموعه، بنده، آفریده و وابسته به قدرتی بسیار عظیم است

اسلام هم یک برداشتی از جهان دارد که این برداشت منطبق بر واقعیت هم هست. اسلام معتقد است که همه این مجموعه‌ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر، تا موجودات بزرگ و چشم‌گیر، از پست‌ترین جاندار بی‌جان، تا شریف‌ترین و پرقدرت‌ترین موجودات جاندار و دارای خرد، یعنی انسان، همه و همه، همه جای این عالم، بنده، برده، آفریده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است.

ماورای این ظاهری که من و شما می‌بینیم، ماورای آنچه که عینک تیزبین دانش تجربی می‌تواند به او برسد، ماورای همه پدیده‌های قابل حس و لمس، یک حقیقتی هست از همه حقیقت‌ها برتر، والاتر، شریف‌تر، عزیزتر و همه این پدیده‌های عالم، ساخته و پرداخته و درست شده دست قدرت اوست. نام آن قدرت بالاتر خداست.

پس جهان حقیقتی است که به خودی خود استقلال ندارد، تصادفی نیست، و به خودی خود پدید نیامده، بلکه دست قدرتمندی این پدیده‌های گوناگون را آفریده و به وجود آورده است. آن دست قدرتمند، تمام صفات نیک و نیکی‌آفرین نظیر حیات، دانش، اراده و تصمیم را به طور اصیل و ذاتی دارا است.

بنابراین در جهان بینی اسلام، توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده و به تعبیری دارای یک روح پاک و لطیف است. و همه اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن پدیدآورنده محسوب می‌شوند.



## فایده دانستن برداشت اسلام از توحید این است که مستکبران نمی‌توانند مستضعفان را به بردگی بکشند

فهمیدن این حقیقت و واقعیت، دارای آثاری در شناخت طرح عملی اسلام برای جامعه است. ما اینجا نمی‌خواهیم فلسفه بافی کنیم. وقتی دانستیم که همه انسان‌ها در مقابل این قدرت و مرکز نیرو یکسان هستند، دیگر معنا ندارد که امپراتور روم، در حال غرور و تکبر مجسمه خودش را بسازد، در حالی که برده و غلامی روی پای او افتاده است. مگر این امپراتور، غیر از صف بندگان خدا، صف دیگری پیدا کرده است؟ در کنار قدرت خدا، قدرت دیگری وجود ندارد.

قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان که در طول تاریخ بودند، هزاران مطیع امر و فرمان و اسیر قدرت خود داشتند. اینها می‌توانستند بگویند ما تافته جدا بافته‌ای هستیم. ما برای آقا زیستن آفریده شده‌ایم و این بردگان برای بدبخت شدن. و بر این اساس، طبقات اجتماعی ناعادلانه شکل گرفت.

## نقد روش متکلمین در طرح مسئله توحید

### توحید را نباید به صورت پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح کنیم

البته توحید را نباید به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح کنیم، بلکه باید به صورتی یک مسئله‌ای مطرح کرد که دانستن یا ندانستن آن حیاتی و تعیین‌کننده است.

توحید را نباید به صورتی که مردم عادی و معمولی، یا بیکاران اجتماعی و افراد غیرمسئول و غیرمتعهد مطرح می‌کنند، آن‌طور مطرح کرد. شیوه طرح مسئله توحید، برای یک آدم متعهد با آدم غیرمتعهد و غیرمسئول متفاوت است؛ برای آدم غیرمتعهد، مسئله توحید این‌گونه مطرح می‌شود که آیا خدایی هست یا نیست؟ اما آدم متعهد می‌پرسد: «خب حالا هست، چه کار کنیم؟ اگر نیست چه کار کنیم؟ بود و نبود خدا چه تأثیری در نظام اجتماعی و در وضع زندگی ایجاد می‌کند؟ اگر خدا بود، وضع سیستم سرمایه‌داری فلان قدرت بزرگ یا فلان ابرقدرت چطور می‌شود؟»

ما تصور می‌کنیم توحید مسئله‌ای است که فقط باید در مغز و ذهن خودمان روشن کنیم، اما وقتی که به زندگی رسیدیم، این توحید هیچ اثری در زندگی ما ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد، در زندگی شخصی است، نه در زندگی اجتماعی. مثل مسیحی که به کلیسا می‌رود و پول می‌دهد و گنااهش ریخته می‌شود، اما باور به خدا هیچ تأثیری در زندگی او ندارد. این چنین توحید ذهنی با شرک تفاوت چندانی ندارد.

### توحید الهامی است در زمینه حکومت و روابط اجتماعی

توحیدی که اسلام ما را به آن دعوت می‌کند، بالاتر از حد پاسخ دادن به یک سؤال ذهنی است. توحید اسلامی، الهامی است در زمینه حکومت، روابط اجتماعی، سیر جامعه، هدف‌های جامعه و

تکالیف مردم. توحید مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارند را روشن می‌کند.

### **خدا یکی است و دو نیست اثر عملی دارد؛ یعنی تمام آنچه که تو و همگان از ثروت در اختیار دارید برای خداست**

توحید اسلامی، همان الفی است که بعدش ب می‌آید. این طور نیست که بگویی خدا یکی است و دو نیست و قضیه تمام شود. خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که در منطقه وجود خودت و در جامعه، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که تمام آنچه که تو و همگان از ثروت در اختیار دارند برای خداست، شما پول را به عنوان امانت نزد خودتان دارید.

اگر چنانچه قائل به توحید باشی، در جامعه اختلافات طبقاتی و تبعیض معنی ندارد، آن جامعه‌ای که سر و تهی دارد و بالا و پایینی دارد، آن جامعه توحیدی نیست.

### **در زمینه توحید سرگرم شدیم به استدلالات خشک بی‌روح بی‌اثر بی‌مسئولیت و بدون ارتباط با زندگی و واقعیت**

متأسفانه به جای طرح آثار عملی توحید، در زمینه زندگی فردی و اجتماعی، سرگرم به استدلالات خشک بی‌روح و بی‌اثر و بی‌مسئولیت شدیم. چه بحث‌های فلسفی بی‌اثر و خشکی! شما ببینید چقدر متکلمین درباره توحید بحث کردند و چقدر این بحث‌ها در تشکیل و ایجاد یک جامعه توحیدی بی‌اثر بوده است. اگر چنانچه درباره یک مسئله‌ای مثل توحید که مربوط به زندگی است، صدسال بحث شود، مگر ممکن است که بعد از صدسال در زندگی اثری محسوس و ملموس نبخشد؟ متکلمین صدها سال مسئله توحید را به صورت مسئله‌ای خشک، فریبنده از لحاظ ظاهر و بی‌مغز از نظر باطن، فارغ از ارتباط با دنیای واقعیت و خارج بحث کرده‌اند، اما الان که ما برای بنای یک زندگی نو می‌خواهیم از توحید مدد بگیریم، وقتی به آن بحث‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچ ارتباطی ندارد؛ در حالی که اگر ما به قرآن برمی‌گشتیم، و از قرآن مسئله توحید را می‌خواستیم مطرح کنیم، قرآن ابعاد و بنای توحید را، در ضمن صدها آیه، با بهترین بیان، با رساترین شیوه‌ها، به صورت عینی و واقعی و اثربخش در زندگی و مرتبط با دنیای بیرونی بیان کرده است. آن وقت معلوم می‌شد که زندگی توحیدی چگونه زندگی است و انسان موحد کیست؟

## مادی‌گرایان زمان ما منکر خدا نیستند، بلکه می‌گویند دین نمی‌تواند زندگی مردم را اداره کند، به خاطر تلقی غلط از توحید و دین

وقتی که بحث‌های توحیدی به زندگی نمی‌رسد، در چنین شرایطی برای برخی سرخوردگی ایجاد می‌کند. مادی‌گرایان روزگار ما، اگر می‌گویند: «خدا نیست و ماورای این عالم، حقیقت دیگری وجود ندارد»، در حقیقت چون از مکتب الهی سرخوردگی فکری و روحی دارند این حرف را می‌زنند. او چون معتقد است که جهان و ادارهٔ انسان‌ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض، جز در سایهٔ یک طرز فکر مادی امکان ندارد به مادی‌گرایی روی آورده است. نه اینکه با خدالچی دارد یا چون استدلال قانع‌کنندهٔ فکری بر عدم وجود خدا دارد این‌گونه می‌گوید. غالباً استدلال فکری نه در زمان حال و نه در گذشته بر نفی خدا وجود ندارد.

بنابراین علت گرایش به مکتب مادی این است که خیال می‌کند امروز این مکتب مادی بهتر می‌تواند دنیا را اداره کند، می‌گوید: «دین نمی‌تواند ظلم را برطرف کند.» چرا این‌طور فکر می‌کند؟ به خاطر اینکه از دین، جز همان چیزی که در دست مردم کوچه و بازار، به صورت سنتی و تقلیدی است اطلاع دیگری ندارد. می‌گوید: «دین نمی‌تواند گره کار فروبستهٔ مردم را بگشاید، پس آن را رها کن.»

ما هم می‌گوییم: «اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، گره از کار فروبستهٔ مردم باز نکرد، برای امروز و فردای مردم ذره‌ای سود و منفعت نداشت، تو هم از طرف ما وکیل، اگر چنین دینی را پیدا کردی، یک لحظه آن را نپذیر.» به این دلیل که اگر دین از سوی خداست، نشانه و خصوصیت دارد، مهر استاندارد دارد. اگر دین مهر استاندارد نداشت، این دین قلابی است و شما می‌توانی آن را نپذیری. طبق آیهٔ قرآن دین حقیقی دینی است که آمده تا مردم بر اساس قسط و عدل زندگی کنند.

## تأثیر توحید در زندگی اجتماعی انسان

### اصل اول توحید: توحید، آزادی از بندگی غیر خدا است

بنابر اصل اول توحید و تعهدی که توحید بر دوش انسان می‌گذارد و توحیدی که در متن زندگی بشر است، انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ چیز غیر از خدا را عبودیت و اطاعت کنند. و عبودیت و اطاعت به صورت انحصاری از آن خدا است. این اولین تعهد توحید است. بندگی خدا یعنی آزادی از بندگی هرچه غیر خدا و هرکسی که غیر خدا است. هیچ‌کس و هیچ چیز از دایرهٔ عبودیت خدا بیرون نیست. بندگان خدا همه در یک تراز هستند، یعنی در عبودیت او همگان هم‌ترازند. نه اینکه عده‌ای برگزیده باشند و دیگر بندهٔ خدا نباشند و به قول مسیحیان، فرزند خدا باشند.

بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، آقا بودن، یعنی به سوی کمال رفتن، یعنی از وسایل کمال هر اندازه که بخواهید می‌توانید استفاده کنید و بهره‌مند شوید. همچنین در نگاه اجتماعی، جامعه توحیدی، جامعه‌ای است که مردم بندگان خدا هستند، نه بندگان قدرت‌ها.

### **آثار شوم، بندگی و اطاعت غیر خدا، از دست دادن زمینه رشدی که به وسیله آزادی می‌توانست محقق شود**

بندگی و اطاعت غیرخدا، با آن هدفی که انسان برای آن آفریده شده است، یعنی تکامل و تعالی، آزادی و وارستگی، تعارض دارد. اگر انسان، آزاد از بندگی غیرخدا نباشد، نمی‌تواند رشد کند. مثل گیاهی که روی آن سرپوشی گذاشته شده و امکان رشد از آن گرفته شده است.

### **فقط احترام قلبی و نیایش و ستایش عبادت نیست، بلکه اطاعت بی قید و شرط از قدرت سیاسی یا تمایلات درونی یا یک قانون هم عبادت است**

عبادت غیرخدا هم فقط به این معنا نیست که انسان در مقابل یک موجودی، به خاطر احترام قلبی خم و راست شود و او را نیایش یا ستایش کند، بلکه معنای دیگر عبادت این است یک انسان یا یک جامعه انسانی، از کسی بی قید و شرط اطاعت کند و فرمان او را در زندگی خود اجرا کند، او را عبادت کرده است.

بنابر فرهنگ قرآنی، اطاعت از یک موجود غیرخدایی، چه اینکه آن، قدرت سیاسی یا مذهبی باشد که عاملی بیرون از وجود انسان است، و یا پیروی از تمایلات نفسانی و شهوانی به عنوان عامل درون انسان باشد، این اطاعت، عبادت کردن است.

همچنین پیروی از قانون، نظم اجتماعی، سنت‌ها و آداب، عبادت محسوب می‌شود. البته این سخن به معنای عدم تبعیت از قانون و نظم اجتماعی نیست؛ بلکه به این معنا است که اگر همه قوانین، سنت‌ها، آداب و... خدایی باشد، شما در حال اطاعت و تبعیت از خدا و بندگی او هستید. ببینید چقدر این توحید تفاوت دارد با توحیدی که متکلمین مطرح می‌کنند که خدا یکی است و دو نیست، توحیدی خشک، بی مغز و بی روح و ندانسته.

### **اصل دوم توحید: توحید و نفی طبقات اجتماعی**

دومین اصل توحید، یا تعهدی که توحید بر دوش فرد می‌گذارد این است که جامعه موحد و فرد موحد به دنبال نفی طبقات اجتماعی است. این تعهدها مخصوص زندگی فردی انسان‌ها نیست، بلکه تکیه بیشتر این تعهدات، روی زندگی اجتماعی است.

## جامعه بی طبقه یعنی همه انسان‌ها از لحاظ حقوقی مساوی هستند و همه فرصت مساوی برای استفاده از امکانات دارند

بنابراین تعهدی که توحید بر دوش انسان و جامعه می‌گذارد این است که جامعه را از حالت طبقات اجتماعی در بیاورد و جامعه بی طبقه را شکل دهد. جامعه بی طبقه، جامعه‌ای است که گروه‌های انسان‌ها در آن جامعه از یکدیگر برحسب حقوق و مزایا جدا نشوند. در جامعه بی طبقه، همه انسان‌ها زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند. همه در یک مسیر و با یک نوع امکانات زندگی می‌کنند. همه از فرصت‌ها و امکانات به صورت مساوی بهره‌مند هستند.

### امروز در دنیای سرمایه‌داری اختلاف طبقاتی موج می‌زند

در طول تاریخ، جوامع بشری دچار اختلاف طبقاتی بوده‌اند، عده کمی خودشان را اشراف زاده فرض و در باور مردم خودشان را از طبقه بالا معرفی کرده‌اند؛ بنابراین از امکانات و حقوق بیشتری برخوردار بودند و اکثر مردم را از طبقات پایین جامعه قلمداد کرده و بنابراین اکثر مردم از امکانات و حقوق کمتری بهره‌مند شدند. امروز نیز نظام طبقاتی به شکل دیگری وجود دارد. در دنیای سرمایه‌داری اختلاف طبقاتی به نحو بارزی مشهود است. مقرراتی که برای کارگران و کارفرمایان گذاشته می‌شود تبعیض آمیز است. برای عده کمی امکانات بی نهایت است و برای گروه زیادی از مردم، امکانات صفر است. عده کمی ثروت تمام عالم را به نفع خودشان استثمار می‌کنند، عده زیادی هم اجازه ندارند که دسترنج خودشان را هم به تنهایی استفاده کنند و به عناوین مختلف باید به آن گروه اندک باج دهند. این اختلاف طبقاتی بسیار پست‌تر از گذشته است. در گذشته می‌گفتند ما با همدیگر متفاوت هستیم. آنها می‌گفتند که عده‌ای برتر آفریده شده و عده‌ای پست‌تر آفریده شده‌اند؛ بنابراین پست‌ها باید در خدمت برترها قرار بگیرند. اما اینها شعار برابری و حقوق بشر را می‌دهند، ولی در عمل این‌طور نیست. بنابراین نظام طبقاتی هم در گذشته و هم در زمان حال، که مبتنی بر تبعیض در بهره‌مندی حقوق و استفاده از مزایا و امکانات است، وجود دارد.

### چگونه توحید نفی طبقات اجتماعی می‌کند؟

توحید چنین نظام طبقاتی را نفی می‌کند. بنابر اصول توحید، خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. و همه انسان‌ها بندگان او هستند. بنابراین مردم جامعه همه در طبقه بندگان خدا هستند. و ما بین بندگی خدا و خدا چیز دیگری به نام فرزند خدا بودن وجود ندارد که عده‌ای را ممتاز از بقیه کند. همه از اصل و ریشه مادی واحدی آفریده شدند. هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست. نه اینکه انسان‌ها نسبت به یکدیگر از مزیتی برخوردار نیستند، ممکن است انسان‌ها بر اثر شرایطی، استعداد خاصی پیدا کنند، این یک مزیت شد، یا یک نفر نابغه است و دیگری از استعداد کمتری بهره‌مند است، یا یکی زیباتر و دیگر زشت‌تر است، اما هیچ‌کدام از این مزیت‌ها

منشأ اختلافات حقوقی نیست. این چنین نیست که چون یک نفر در خانه اشرافی به دنیا آمده است، از لحاظ اجتماعی از امکانات بیشتری برخوردار باشد. و دیگری چون رعیت زاده است پس از امکانات کمتری برخوردار باشد. در جامعه مبتنی بر توحید، همه بچه‌ها از امکان درس خواندن و مدرسه رفتن استفاده می‌کنند. برای همگان امکان کسب و کار فراهم می‌شود.

در جامعه توحیدی این طور نیست که کسی برای درس خواندن، کار کردن، فهمیدن، شاغل شدن حتی در بالاترین مقامات دولتی، محتاج پارتی باشد. در چنین جامعه‌ای میدان وسیعی وجود دارد و میلیون‌ها راه در مقابل میلیون‌ها انسان، که همگان می‌توانند از آن راه‌ها استفاده کنند. بنابراین هیچ کسی در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد بهره‌مند نیست، هرچند برخی افراد از بعضی مزیت‌ها بهره‌مند باشند. اما همه امکانات در اختیار همگان و وابسته به تلاش‌های مداوم انسان‌ها است.

در جامعه توحیدی، ملاک برتری تقوا است. اما باز آدم‌ها با تقوا از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیست. البته تقوا منشأ برخی از آثار اجتماعی است، نظیر آنکه شرط تصدی برخی از مشاغل و پست‌ها تقوا است، اما این موارد نادر و کم است.

## تأثیر روانی توحید در زندگی فردی

### فایده شناختن تأثیرات روانی توحید این است که می‌فهمیم آیا واقعاً موحد هستیم یا خیر؟

علاوه بر تأثیر توحید در زندگی انسان و متن جامعه و شکل‌گیری اجتماع توحیدی که طبقات اجتماعی در آن معنا ندارد، نوبت به این مسئله می‌رسد که توحید چه تأثیراتی در روح انسان می‌گذارد؟ فایده این بحث دو چیز است، یکی این است که وقتی ما فهمیدیم توحید چه آثاری در روح و روان ما دارد، خود توحید را بهتر می‌شناسیم. از سوی دیگر می‌فهمیم که آیا ما موحد هستیم یا خیر؟ مثل اینکه وقتی ما فهمیدیم این دارو چه تأثیرات قطعی می‌گذارد، می‌فهمیم که این دارو را درست خوردیم یا اشتباهی. اگر دیدیم آن تأثیرات مورد نظر در من وجود ندارد، می‌فهمیم آن دارو تقلبی بوده است. زمانی که بحث از تأثیرات روانی توحید می‌شود، اگر آن آثار در وجود ما محقق شد، می‌فهمیم موحد هستیم، وگرنه موحد نیستیم.

### ۱. وسعت افق دید

اولین اثر روانی توحید این است که انسان دارای وسعت افق دید می‌شود. موحد از تنگ‌نظری‌ها، از کوتاه‌بینی‌ها و از نزدیک‌بینی‌ها آسوده و راحت است. آدم موحد نمی‌گوید من در این میدان شکست

خوردم یا جبهه‌ما در این زمینه عقب نشست و کار به زیان ما تمام شد. او این قدر نزدیک بین نیست. او می‌داند که قلمرو فکر توحیدی به درازای عمر بشر است.

همچنین انسان موحد افق دیدش، در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه نمی‌شود. آدم موحد، در کنار نیازهای مادی، صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را می‌بیند. تمام ذهن و فکرش منحصر و متوقف در نیازهای پست و حقیر و کوچک نیست.

آدم موحد وقتی که نگاه می‌کند، آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند. برای دنیا آخری قائل نیست. چراکه آخر دنیا را متصل به آخرت می‌بیند. مرگ را دیوار زندگی نمی‌داند و آن را پایان راه فرض نمی‌کند؛ بلکه دنیا را دریچه‌ای به سوی دنیایی وسیع‌تر می‌بیند. برخلاف آدم غیرموحد که همه چیز برایش هنگام مرگ پایان یافته است.

مرگ برای انسان موحد، آغاز یک زندگی وسیع‌تر و محیطی دلپذیرتر است. اگر یک نفر مادی‌گرا فداکار بود، در نظر او این کار عدم و نیستی او است. اما انسان موحد، فداکاری را نیستی نمی‌بیند و پس از مرگ را منطقه وسیع زندگی خودش می‌داند.

## ۲. نترسیدن

از جمله تأثیرات توحید در روان یک موحد این است که ریشه ترس را در او می‌خشکاند. موحد کسی است که اعتقاد به قدرت پروردگار دارد، بنابراین ترس در او از بین می‌رود. ترس موجب می‌شود که دنیا و آخرت انسان از دست برود. ترس از فقر موجب می‌شود انسان انفاق نکند، ترس از دست دادن زندگی زودگذر دنیا موجب می‌شود که انسان به زندگی‌ها خاتمه بدهد، زندگی اجتماعی را تلخ کرده یا از بین ببرد. ریشه طمع در انسان، ترس است. ترس از دچار شدن به ناراحتی‌ها موجب می‌شود که انسان تن به جنایت‌ها و فاجعه‌ها و ذلت‌ها و خواری‌ها بدهد. ترس‌ها ریشه بدبختی‌ها در زندگی انسان است.

در طول تاریخ اسلام، پس از رحلت پیامبر تا به حکومت رسیدن معاویه، علت عقب‌نشینی مردم از جریان حق و حقیقت با محوریت امیرالمؤمنین، ترس بود. وگرنه چه کسی در حجاز معاویه را نمی‌شناخت؟ همه می‌شناختند، اما علت تسلیم شدن در برابر بنی‌امیه و همکاری کردن با آنها و مزدور شدن برای آنها ترس است. علت تسلیم شدن مردم در برابر سفاک و خون‌ریزی مثل حجاج ترس بود. این ترس‌ها، زمینه بسیار خوبی برای رشد نامردمی‌ها است. ترسیدن در همه افراد جامعه از طبقات پایین مردم بگیر تا چهره‌های معروف، دیده می‌شود. شیطان از ابزار ترساندن برای دوستان خودش استفاده می‌کند. برعکس کسی که موحد بود از خدا می‌ترسد و از غیرخدا نمی‌ترسد.

بنابر آنچه گفته شد، مهم‌ترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف و در راه آنچه به عنوان هدف وجود خودش تشخیص می‌دهد، از دشمنان آن نمی‌ترسد.



## بخش سوم: نبوت!

**فلسفه نبوت، اثر آن در حالات درون و پیرامون نبی، اهداف نبوت (انسان‌سازی از طریق حکومت)، معارضین نبوت، نتایج نبوت (بلندمدت و کوتاه‌مدت) و لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)**

### پرهیز از طرح مباحث متکلمین در زمینه نبوت، لازم‌ترها و فوری‌ترها را مطرح می‌کنیم

در کتاب‌های که پیرامون نبوت نوشته شده، معمولاً یک سلسله بحث‌هایی رایج و متداول است. ما از آن بحث‌ها فقط یک مورد را، آن هم با یک سلیقه مخصوصی مطرح می‌کنیم. و الا بقیه مباحثی که در نوع کتب کلامی در زمینه نبوت انجام می‌گیرد، به نظر ما مسائلی است که اگرچه در جای خود حرف‌های درستی است، بلکه حرف‌های لازمی به نظر می‌رسد، اما حرف درست بودن، لزوماً به این معنا نیست که بنده هم ناچار باشم در این زمان، در این شرایط، با این نیازها، آن حرف درست را اینجا مطرح کنم. در عالم، بسیاری از حرف‌های درست وجود دارد، اما ما باید ببینیم در میان درست‌ها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری است؟ در میان فوری‌ها، کدام فوتی و حیاتی است؟ اول آن را بگوییم، بعد از فراغت از آن، نوبت به بحث‌های بعدی می‌رسد. اگرچه این بحث‌ها درست است، اما لزوم و ضرورتش به آن اندازه احساس نمی‌شود.

در مسئله نبوت، بحث درباره اینکه نبی به چه اندازه علوم الهی یا انسانی دارد، یا علت ننوشتن و نخواندن پیامبر نتوانستن بود یا می‌توانست بنویسد و بخواند و در عین حال نمی‌خواند و نمی‌نوشت. یا سخن درباره اینکه پیغمبر اسلام قبل از نبوت و بعثتش، به چه دین و آیینی از میان ادیان و آیین‌های عالم معتقد بود و عمل می‌کرد، البته اینها مباحثی هستند که الان در کتب متکلمین رواج دارد و یک بحثی است، اما این بحث چقدر برای ما لازم است؟ هیچ لازم نیست. البته آدم وقتی که همه چیز مربوط به نبوت و دین را بلد شد، مانعی ندارد در آخر کار بفهمد که پیغمبر قبل از بعثت به چه دینی متدین بود، اما هنوز جامعه ما از مباحثی اصلی نبوت خبر ندارد، مفهوم و معنای نبوت و بعثت، هدف از بعثت و انجام و فرجام بعثت و شعار نبوت را نمی‌داند. ما هنوز در مسائل اولی، مسائل مقدماتی و اصولی در زمینه نبوت گیر هستیم، چرا به مسائل فرعی و درجه چهار و پنج پردازیم؟

بنابراین ما در بحث نبوتمان، از بحث‌هایی که معمول متکلمین در کتاب‌ها انجام داده‌اند یا می‌دهند هیچ‌کدامش را مطرح نمی‌کنیم. این شما و کتاب‌های متکلمین، بروید و بخوانید. و در لزوم آن بحث‌ها هم در جای خود تردیدی نداریم، اما باز تردیدی نداریم که لزومش به مراتب کمتر است از لزوم بسیاری از بحث‌های دیگری که امروز بایستی مطرح شود.



## فلسفه نبوت؛ عدم کفایت عقل و غریزه در رساندن انسان به خوشبختی

اولین مطلبی که ما درباره نبوت بحث می‌کنیم، فلسفه نبوت است. چه لزومی دارد که پیامبری باشد؟ مگر خود انسان با عقل و غریزه خودش نمی‌تواند به مقصد برسد؟ مگر دانش بشری و اندیشه انسانی کافی نیست؟ پاسخ این است که حواس و غرائز و عقل انسان به تنهایی برای راهبری و دستگیری انسان کافی نیستند.

البته برخی از حیوانات هستند که با حواس ظاهری خودشان و نوع حیوانات از غرائز برای هدایت شدن مدد می‌گیرند. مثل زنبور عسل، و انسان هم از غریزه استفاده می‌کند، اما بسیار کمتر از حیوانات. انسان در ابتدای خلقت و به دنیا آمدن با غریزه و کشش طبیعی خودش، منبع غذا را پیدا می‌کند. ولی به تدریج هرچه که از لحاظ سن بزرگتر می‌شود، سلاح غریزه در او ضعیف‌تر و بی‌اثر و کم‌فایده می‌گردد و به جای آن با عقلش، که پر اثرتر، و قوی‌تر است به زندگی خودش ادامه می‌دهد.

### دو دلیل کافی نبودن عقل در رساندن انسان به خوشبختی: ۱. محدودیت عقل بشر و بی‌نهایت بودن نیازهای انسان

اما آیا این عقل و اندیشه انسانی به تنهایی برای هدایت و رساندن شما به خوشبختی کافی است؟ اگر عقل فکر کند، تعصب نورزد، بخواهد بدون غرض قضاوت کند، به شما خواهد گفت: «نه، من صلاحیت ندارم انسان را مستقلاً هدایت کنم.» بنابراین دلیل اول برای نیاز به نبی آن است که عقل بشر محدود است و بی‌نهایت نیست، در حالی که نیازهای انسان‌ها بی‌نهایت است.

### ۲. تجربه تاریخی بشر و واقعیت‌های علمی نشان از شکست طرح‌های عاقلان در رسیدن انسان به خوشبختی دارد

دلیل دیگر برای عدم کفایت عقل برای رسیدن به خوشبختی، واقعیت‌های تاریخی و علمی است. آیا عقل‌هایی مثل عقل ارسطو و افلاطون و سقراط توانستند بشر را اداره کنند؟ افلاطون متفکر، بعد از تفکر و مشورت و مطالعه و تحقیق، مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کند که فقط به درد ذهن خود او می‌خورد؛ به دلیل اینکه یک لحظه در عالم، این مدینه فاضله عملی نشد و شما که امروز به مدینه فاضله افلاطون نگاه کنید، با مقتضیات دنیا و زمان ما، به نظرتان این طرح، چیز غیر قابل قبول و مسخره‌ای می‌آید و ناکارآمد است.

## ای کاش کسانی که برای زندگی بشر تئوری پردازی کردند زنده بودند و می دیدند پیش بینی ها چگونه غلط از آب درآمد

شما ببینید مکتب های عقلی و فلسفی، چطور در مقابل هم صف آرایی می کنند و هرکدام دیگری را نفی می کنند. کسانی که راه ها و شیوه ها و روش ها را برای زندگی مردم پیشنهاد و طراحی می کنند، آیا یقین به درستی این راه ها دارند؟ اگر از ساده دلی یقین کنند، باید آرزو کرد که چهل، پنجاه سال در دنیا بمانند تا ببینند چگونه نقشه های محکم آنها برای بشریت، خراب از آب درآمد. ببینند پیش بینی ها چگونه غلط از آب درآمد. یقین هم ندارند؛ «ان هم الا یخرون» (زخرف/۲۰) با تخمین، با گمان، با فرضیه و تئوری، جوامع بشری را اداره می کنند. اما خدا با تئوری کسی را اداره نمی کند؛ با متن واقعیت، با علم و دانش به معنای واقعی کلمه، انسان ها را به راه رسیدن به خوشبختی در زندگی هدایت می کند.

### نبوت ها، عقل ها را پرورش می دهند

بنابراین ما نتیجه می گیریم انسانیت تا به یک مبدأ و نقطه ای فراتر و بالاتر و عمیق تر از عقل انسان متصل نباشد، نمی تواند راه خوشبختی را نشان دهد و معنای نبوت این است؛ انسان برای رسیدن به خوشبختی به نیرویی بالاتر، قوی تر، عمیق تر از هدایت حس و غریزه نیاز دارد. البته انبیا نه با حس و غرائز مخالفت می کنند نه با عقل سر جنگ دارند. بلکه نبوت ها، عقل ها را پرورش می دهند.

### امروز عقل های بزرگ انسانیت، توحید، نبوت، نماز، روزه، زکات و احکام فرعی آن را می فهمند

کسی که خیال می کند دین با عقل منافات دارد، یا دین را نمی شناسد یا عقل ندارد؛ وگرنه کسی که دارای عقل است، و عقل را تجربه کرده است و دین را هم می شناسد، خوب می داند که دین نه تنها هیچ منافاتی با دانش و عقل بشر نمی تواند داشته باشد، بلکه پرورش دهنده عقل ها هم هست و عقل انسان، او را به دین رهنمون می کند. امروز عقل های بزرگ انسانیت، توحید، نبوت، نماز، روزه، زکات دین را و احکام فرعی آن را می فهمند.

### استفاده از علم بشری پیرامون مضرات الکل و تطبیق آن با آیه حرمت خمر

وقتی عقل انسان و تجربه دانش بشر الکل را می شناسد، مضرات آن را می داند، ضربه و لطمه آن را بر روی جسم، اعصاب و روحیه و وضع عمومی اجتماع می فهمد، چرا ما نتوانیم و جرأت نکنیم که آیه ممنوعیت مصرف الکل را با قدرت بخوانیم و آن را مطرح نکنیم؟ چرا به آنچه که دانش بشر در این زمینه فهمیده استناد نکنیم؟

## بشریت از زمانی که اکتشافات علمی نبوده به عمق دین بسیار مؤمن تر شده است

البته اعتراف می‌کنیم که آنچه ما می‌فهمیم، یک هزارم از معارف عمیق دین نیست، اما یک کلمه من می‌گوییم، یک کلمه نفر بعدی می‌گوید. در خط طولی تاریخ بشر، وقتی که شما حساب می‌کنید، بعد از دویست سال، پانصد سال، می‌بینید انسانیت، بشریت، به عمق دین بسیار مؤمن تر و معترف تر است از زمانی است که این فکرها و اندیشه‌ها و تطبیق‌ها برایش پیش نیامده بود.

بنابراین انسان بدون نبوت، نمی‌تواند با عقل و غریزه خودش به خوشبختی برسد. وحی نیز، نه تنها عقل و غریزه را سرکوب نمی‌کند، بلکه عقل و غریزه را تقویت می‌کند.

## بعثت و برانگیختگی درونی نبی، مقدمه بعثت بیرونی و اجتماعی

### بعثت یعنی برانگیختگی و حرکت بعد از رخوت و سستی

پیغمبر و نبی، بعد از دریافت پیام خدا، ابتدا حالاتی در خود او و سپس به وسیله او در جهان پیرامونش به وجود می‌آید. سخن درباره رابطه نبوت با بعثت است. «بعثت» به معنای «برانگیختگی» است، برانگیختگی یعنی حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود. انسانی که در خانه خوابیده بود، یا در جریان عادی زندگی اجتماع حرکت می‌کرد، شوری، تلاشی، فعالیت، برخلاف حالت معمولی جامعه در او نبود. چنین آدمی وقتی که به خود آمد، از این حال بی تفاوتی بیرون آمد، هوشیار شد، تلاش پیدا کرد، حرکت کرد، به این انسان می‌گویند برانگیخته شد.

### پیغمبران، مثل وعاظ و مسئله‌گوها یا یک عالم روحانی نجیب سربه‌زیر نیستند، آنها مثل

### مصلح اجتماعی عمل می‌کنند و ساختار جامعه را زیرورو می‌کند

می‌خواهم بینش شما نسبت به نبوت اساساً بینش نویی شود. بعضی افراد، نبوت را این طور خیال می‌کنند، مثل اینکه واعظی وارد شهری می‌شود تا برای مردم آن شهر قدری مطالبی از دین و غیردین بیان کند. یا فرض کنیم مسئله‌گویی در میان مردمی بلند می‌شود، تا چند مسئله فرعی بگوید. یا سخنرانی را فرض کنید که در اجتماعی وارد می‌شود و سخنرانی می‌کند. پیغمبر را معمولاً چنین آدمی فرض می‌کنند. مثل عالم روحانی نجیب سربه‌زیر، در میان عده‌ای از مردم خوب که گاهی قدر او را می‌دانند و گاهی هم قدر او را نمی‌دانند، اینها که قدر او را ندانستند، در نگاه مردم اینها کافر و مشرک می‌شوند.

مردم خیال می‌کنند انبیا مثل آدم حکیم فرزانه دانشمند بزرگواری که کوهی از معلومات است در جامعه حضور می‌یابد و ظهور می‌کند. خانه‌ای می‌گیرد، یک گوشه می‌نشیند تا مردم گروه گروه بیایند و از خرمن فیض و دانش او استفاده کنند. نبی این‌گونه نیست.

اگر می‌خواستیم نبوت‌ها را مثال بزیم، لابد باید به چهره‌ها و شخصیت‌های معروف غیرپیغمبر که مصلح اجتماعی هستند مثال بزیم. پیغمبران شبیه مصلحان اجتماعی عمل می‌کنند که می‌خواهند ساختارهای یک جامعه را تغییر دهند و ساختار یک جامعه را زیور و کنند. نبی برای دگرگون کردن اجتماع برانگیخته می‌شود.

### دو تحول و برانگیختی در نبوت

پیغمبر قبل از اینکه جامعه را دگرگون کند، اول در درون او دگرگونی و تحول عظیمی رخ داده است. بنابراین در پیغمبر دو تحول و برانگیختگی وجود دارد؛ ابتدا «بعثت درونی» و انقلابی در وجود خود پیامبر رخ می‌دهد و سپس «بعثت بیرونی». او برای ایجاد دگرگونی و انقلاب در متن جامعه حرکت می‌کند. اول در وجود خود پیغمبر، بعثت، انقلاب و تحول، به وجود می‌آید. بعد از اینکه استعدادها سرشار خدادادی در نبی بیدار شد، مثل سرچشمه‌ای که در هر لحظه‌ای میلیاردها جریان آب از او استخراج می‌شود و می‌جوشد، همین سرچشمه، از این چشمه جوشان، که روح نبی و باطن او است، به اجتماع سرازیر می‌شود.

### دو وضعیت متفاوت نبی قبل از بعثت؛ ۱. استعدادهای انسانی سرشار ۲. حرکت در جریان معمولی زندگی

نبی قبل از بعثت بیرونی، در زندگی خود، دو حالت به ظاهر متضاد داشته است. یکی اینکه اگرچه نبی مبعوث نشده است، اما از مایه‌های بسیار قوی و عمیق انسانی برخوردار است؛ بیش از بقیه مردم، استعداد فهمیدن، حرکت و بندگی خدا را دارد و قابل مقایسه با بقیه نیست. زیرا برای تحمل بار مسئولیت نبوت، استخوانی سنگین‌تر، درشت‌تر و مایه‌ای نیرومندتر لازم است.

نکته دوم این است که نبی، قبل از بعثت و پیامبری، در جریان معمولی زندگی در حال حرکت است. از اول مشغول فکر کردن درباره تغییر جامعه نیست. البته ممکن است ناراضی باشد، چراکه انسان باهوش از وضع اختلاف طبقاتی زمان خود و بسیاری از گرفتاری‌های ناشی از آن، مثل فقر و ستم ناراضی است. اما این ناراضی در حد فکر و انگیزه ایجاد یک تحول نیست. بنابراین پیغمبر بر اثر تفکرات و تدبیرات قبلی، به انقلاب و دعوت نرسیده است.

### اگر پیغمبر خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند

پیغمبر در مسیر معمولی جریان زندگی جمعی جامعه زندگی می‌کند، ناگهان وحی الهی می‌رسد، تحولی عمیق در وجود و باطن او پدید می‌آید، حتی در جسم و اعصاب او هم اثر می‌گذارد. آتش به جان پیغمبر می‌افتد، سپس همین انقلاب درونی، منشأ می‌شود تا بتواند دنیایی را به تحول بکشد. بنابراین اگر پیغمبر خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند و این درسی است برای پیروان پیغمبر

تا بدانند که تا خودشان عوض نشوند، نمی‌توانند دنیا را عوض کنند. تو که خودت بخشی و سهمی از هستی نبردی، به مردم چه می‌خواهی ارزانی کنی؟ اول آتش شو، گداخته شو تا بتوانی زغال‌ها، سردها و سیاه‌ها را مشتعل و روشن کنی. پیغمبر، اول آتش به جان خودش زده شد، که توانست انسانی را درست کند که این انسان جانش را از دست بدهد، اما فکرش را از دست ندهد.

### بعثت بیرونی نبی برای تغییر ساختار جامعه

بعد از بعثت درونی نبی، نوبت آن می‌رسد که نبی در بیرون خودش و در محیط پیرامونی خودش، تغییر و تحول ایجاد کند. نام بعثت بیرونی نبی را می‌توان انقلاب گذاشت. انقلاب یعنی یک تحول و دگرگونی عمیق بنیادی و از ریشه در یک اجتماع. یعنی دگرگونی اساسی و زیربنایی ساختار یک جامعه.

### دو ساختار جامعه و اجتماع بر اساس: ۱. اختلاف طبقاتی ۲. نفی طبقات اجتماعی

فرض بفرمایید که ساختمان یک مسجد، دیوارها و پایه‌های آن به شکل خاصی است که با خانه مسکونی، استخر، سینما، مسافرخانه، هتل و بانک تفاوت‌های اساسی دارد. حالا اگر بخواهند یک بانک یا استخری را تبدیل به خانه مسکونی یا استخر کنند، بایستی تمام شالوده‌ها و زیربناها و پایه‌ها و بنیان‌ها را عوض کنند. در جامعه هم ما دو نوع ساختمان اجتماع داریم. یک نوع این است که اکثر مردم یک شهر یا منطقه، یک طبقه هستند، یک اقلیتی از مردم هم حاکم، فرمان‌فرما، مسلط، سررشته‌دار و زمامدار تمام امور بقیه مردم باشند. مردم قوانین را از آنها بگیرند و اگر مردم برخلاف میل آنها رفتار کنند، به شدت از آنها انتقام گرفته می‌شود. این یک طور جامعه است که اساس در بنیان و ساختمان چنین جامعه‌ای اختلاف طبقاتی است.

### معنای اختلاف طبقاتی، عدم توزیع مناسب امکانات و فرصت‌ها برای بروز استعدادها است

اختلاف طبقاتی یعنی مردم جامعه، همه از لحاظ حقوق با هم برابر نیستند، از لحاظ امکانات و مزایای زندگی همه در یک سطح نیستند، عده کمی می‌توانند از امکانات بیشتری بهره ببرند، بهتر استفاده کنند، زور بگویند، و عده بیشتر مجبورند گوش به فرمان‌های ظالمانه آن گروه اول باشند و وقتی منافع خودشان توسط این گروه دوم به خطر افتاده و غارت شد، سکوت کنند. در این اجتماع، اقتصاد، حکومت و حقوق اساسی، همه به سود طبقات بالاست.

اما اجتماع بدون طبقات، اجتماعی است که هیچ‌کس حق زورگویی بر دیگری را ندارد. نه تنها یک طبقه بالاتر از بقیه مردم نیستند، حتی یک نفر هم در این اجتماع حق دیکتاتوری ندارد. همه مردم مطیع فرمان یک قدرت‌اند، و آن قدرت بالاتر از قدرت انسان یعنی خدا است. مردم در این جامعه آزادند؛ برخلاف جامعه طبقاتی که اکثریت، برده و اسیر در مقابل اقلیت طبقات بالاست.

چنین اجتماع دارای طبقات را جباران تاریخ به وجود آورده‌اند و اجتماعات بی طبقه را، که اجتماعی آباد، آزاد و بی تبعیض است، انبیای الهی در طول تاریخ به وجود آورده‌اند.

نبی، بعد از اینکه تبدیل به یک شعله سوزانی شده است، وقتی که در اجتماع می‌آید، نگاهی به وضع اجتماع می‌کند، می‌بیند ساختمان اجتماع، ساختمانی است که با پایه‌های غلط پایه‌گذاری شده، دیوارها و پی آن برخلاف اسلوب معماری فطرت انسان انجام گرفته است، می‌فهمد که باید این عمارت عوض شود و به یک ساختمان زیبا تبدیل گردد. جامعه‌ای را که در آن تبعیض و نابسامانی است، باید به جامعه‌ای آزاد و آباد تبدیل شوند.

### چگونه جامعه توحیدی نفی طبقات می‌کند؟

جامعه‌ای که در آن طبقات اجتماعی وجود ندارد، جامعه توحیدی است. توحید، نفی طبقات می‌کند. توحید الهی به معنای قدرت و حکومت خداست، توحید الهی به معنای این است که همه چیز، قانون، سنت، مقررات، آداب و فرهنگ باید از سوی خدا الهام شود. توحید الهی یعنی اینکه همه مردم بندگان خدا و آزاد از بندگی دیگر بندگان باشند. دیگر کسی بنده و اسیر دیگری نیست یعنی ما طبقه برتر نداریم که بتوانند برده‌داری کنند. وقتی که نبی با این ایده و فکر وارد اجتماع می‌شود، آن جامعه طبقاتی که بیشتر مردم برده و اسیر اقلیت هستند را دگرگون می‌کند و یک جامعه توحیدی بدون طبقه، بدون تبعیض و بدون ظلم، تحت حکومت خدا به وجود می‌آورد.

### پیغمبر نیامده است تا برای مردم یک مقدار مسائل فرعی و جزئی زندگی را بیان کند

به این کار تحول آفرین انبیا در جامعه، «انقلاب» می‌گویند. اما چون این تغییر دشمنانی دارد و طبقه بالا که نسبت به این انقلاب احساس خطر می‌کنند و منافع خود را در خطر می‌بینند، سعی می‌کنند که اجازه ندهند چنین تغییراتی رخ دهد، انبیا به ناچار با آنها درگیر می‌شوند و حتی حکم جهاد می‌دهند. بنابراین لزوماً در انقلاب درگیری و نزاع نیست. بنابراین هر نبی که در هر اجتماعی مبعوث شده، نیامده است تا برای مردم، برخی از مسائل فرعی و جزئی زندگی را بیان کند و به دنبال کار خودش برود؛ بلکه نبی آمده است تا اساس جامعه را از شکل نافرمان دریاورد. پیغمبران اولوالعزم، قطب‌های انقلاب‌های الهی بودند و برخی پیغمبران دیگر، دنباله انقلاب آنها را می‌گرفتند. برخی انبیا هم انقلاب انبیای گذشته را تکمیل می‌کردند، برخی انبیا هم انقلاب‌های انبیای گذشته را به ثمر می‌رساندند، برخی پیغمبران هم می‌آمدند تا انحرافات که در انقلاب‌های گذشته انبیا به وجود آمده را برگردانند و انقلاب نوینی را به وجود بیاورند.

بنابراین پیغمبران در بعثت بیرونی خودشان، پس از شعله‌ور شدن درون خودشان، به فکر تغییر ساختار جامعه می‌افتند، می‌خواهند وضع موجود زمان خود را که وضع باطل و برخلاف فطرت انسانی و

جهانی است، یعنی همان نظام جاهلی، غیرعادلانه، غیرفطری و غیرانسانی است را به وضع حق، یعنی بر طبق فطرت جهانی و انسانی تبدیل کنند. بر این اساس در تعریف حق می توان گفت حق یعنی مطابق با فطرت جهان و انسان و باطل یعنی برخلاف فطرت انسان و جهان و برخلاف واقعیت.

## هدف نبوت؛ خودشکوفایی و بروز استعداد های انسانی

هدف اولی پیغمبر از تغییر ساختارهای اجتماعی این است که استعدادها و انرژی های فراوان انسان را شکوفا و او را به هدف نهایی خلقت خودش برساند.

انسان از اول ولادت و در آغاز تکوین دنیای خودش، پیوسته در حال کامل شدن است. یعنی در حال فراهم آوردن و دارا شدن چیزهایی است که قبلاً برایش فراهم نبوده است، مثل گوش، دست، دندان و... همچنین در معنویات و روحیات هم همین اتفاق می افتد. در وجود انسان دنیایی از استعدادها نهفته است، می توان انسان را به معدنی بسیار قوی، عمیق و سرشار تشبیه کرد که وقتی شما آن را استخراج نکردید، زمینی است خشک و بی حاصل، اما اگر معدن به بهره برداری برسد چقدر فایده خواهد داشت. انسان ها شبیه یک معدن طلا و نقره، توسط انبیا استخراج و تبدیل به گوهرهای گران قیمت می شوند.

## انسان سازی یعنی شکوفا شدن تمام استعداد های انسان، معجزه بزرگ نبوت ها و هدف اولی پیغمبران

معجزه بزرگ نبوت ها، کارهای خارق العاده مثل شکافتن دیوار و... نبوده است؛ بلکه معجزه بزرگ انبیا ساختن انسان هایی است که استعداد های فراوانی در آنها وجود دارد و آن استعدادها توسط انبیا به شکوفایی می رسد. سرچشمه های استعداد در وجود او به جریان می افتد. اگر بگویی بعدش چه اتفاقی می افتد؟ می گوئیم: «بعدی ندارد، انسان نامحدود است و انتهایی ندارد، آخری را نمی توان برای انسان فرض کرد، همین طور دائماً استعدادها در او شکوفا می شود و به اوج و پیشرفت ادامه می دهد.»

## حرف مهم تر این است که انسان سازی انبیا از طریق ایجاد حکومت است نه تربیت فردی

این هدف اولی انبیا است. لذا در قرآن هدف نبوت ها ترکیه ذکر شده و در روایت نبوی نیز به مکارم اخلاق به عنوان هدف بعثت نبی اشاره شده است. این حرف اول است، اما حرف مهم تر، حرف دوم است.

این حرف اول حرفی است که زیاد زده می شود، بعضی ها هم خیلی دوست دارند فقط این حرف اول تکرار شود. برای این که اگر فقط مسئله پیراستن بود، فقط تهذیب و تزکیه بود، یک نفر هم می گوید آقا، ما راهش را پیدا کردیم، ما فهمیدیم کجا برویم، غوغای اجتماع را کنار بگذاریم و گوشه صومعه مشغول



رهبانیت شویم و خودمان را نجات بدهیم. بعد اگر هم توانستیم، کسی آمد، قابلیتش را داشت، در گوش او هم سخنی می‌گوییم و از خود بی‌خودش می‌کنیم او را هم آدم می‌کنیم. این حرف، از این جهت می‌تواند بهانه‌ای برای تنبلی‌ها، نارسایی‌ها، جان‌عزیزی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها و سهل‌گیری‌ها باشد. برای همین، خیلی تکرار می‌شود. هم مردم و هم کسانی که مسئولیت‌های ارشاد و تعلیم بر دوش آنهاست. حتی رهبران معنوی یا سیاسی هم از این حرف خوششان می‌آید. تهنیت مردم کاری بدون دردسر است که به گاو و گوسفند انسان لطمه‌ای و صدمه‌ای نمی‌زند. یک نفر، عده‌ای از انسان‌ها را دور خودش جمع کند، در گوش آنها زمزمه عاشقانه بخواند، اینها را از خود بی‌خود کرده و تهنیت و تزکیه کند.

### مدرسه‌بازی و موعظه‌کاری و تربیت فردی کار انبیا نیست

بنابراین تا اینجا حرف معروفی است. از اینجا حرف به بعد و ادامه آن غیرمعروف است و معمولاً گفته نمی‌شود. و آن این است که انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ آیا انبیا پیش مردم آمدند و تک‌تک دست افراد را گرفتند، و آنها را به خلوت‌خانه بردند و یا اینکه مدرسه‌ای بنا کردند تا آنها را تعلیم و تربیت بدهند؟ آیا انبیا مثل زاهدان و عارفان عالم در خانقاه خودشان نشستند تا مردم سراغ آنها بیایند، حال معنوی آنها را ببینند و با آنها هم عقیده شوند و همراه و همگام شوند؟ آیا انبیا مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند، تابلو زدند، دعوت هم کردند؛ هرکسی می‌خواهد از ما یاد بگیرد بیاید اینجا پیش ما حرف یاد بگیرد، این طوری بودند؟ یا خیر، انبیا معتقد به تربیت فردی نبودند، انبیا معتقد به دانه‌دانه انسان‌سازی نبودند، انبیا معتقد به کارهای اتوکشیده و نظیف نبودند؛ این طور نیست که خیال کنی ابراهیم خلیل الرحمان (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) یا پیغمبر ما مثل سقراط و افلاطون در مدرسه، مردم می‌رفتند از او استفاده می‌کردند. انبیا این طوری نبودند. امام صادق (ع) ما هم، این‌گونه نبوده است. خطاست اگر کسی خیال کند که امام صادق (ع) می‌نشست روی منبر و چهارهزار شاگرد پای منبرش می‌نشستند؛ همچنانی که بعضی از افراد بی‌توجه، این طوری تعبیر می‌کنند. نه روش امام جعفر صادق (ع)، نه جدش پیغمبر اسلام (ص) و نه همه انبیای عالم این روش‌ها نبوده؛ مدرسه‌بازی و موعظه‌کاری و تربیت فردی کار انبیا و اوصیا نیست.

### برای ساختن انسان باید محیط متناسب فراهم کرد

انبیا می‌گویند: «برای ساختن انسان لازم است که محیطی متناسب، سالم، محیطی که بتواند او را در خود بیرواند، به وجود آورد و بس. انبیا می‌گویند: «دانه‌دانه نمی‌توان قالب گرفت، بلکه باید کارخانه انسان‌سازی درست کرد.» انبیا می‌گویند: «ما اگر بخواهیم یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود



و عمر می‌گذرد، بنابراین جامعه و نظامی لازم است، انسان‌ها باید در منگنهٔ یک نظام، به شکل دلخواه ساخته شوند و بس.»

### انبیا برای انسان‌سازی محیط را آماده می‌کنند؛ شأن انبیا تربیت فردی نیست

انبیا می‌گویند: «انسان مثل یک درخت یا نهال است، این نهال برای ثمر دادن، شرایط و خصوصیات دارد، این خصوصیات ایجاب می‌کند که در مکان خاصی باشد، اگر شما درخت خرما را در جنوب ایران بکاری، ببینید چه خرماي لذت‌بخش عالی‌ای ثمر می‌دهد، برای اینکه این نهال احتیاج به هوا و رطوبت و خاک خاصی دارد و ده‌ها شرایط دیگر؛ و این شرایط در خوزستان جمع است، این شرایط در مشهد جمع نیست. شما بروید هزاران اصله نهال خرما را بردارید، بکنید بیاورید در شهری که شرایط در آن آماده نیست و در آنجا بکارید و آب هم به آن برسانید، ثمر نمی‌دهد.

تنها راه این است که شما یک نهال از درخت خرما را در باغچهٔ خانه‌تان، مراقبت کنید، کود و آب به آن بدهید، تا بعد از مدتی یکی، دو تا خرما بدهد؛ بلکه در شهری مثل مشهد یک نهال خرما هم ثمر دهد؛ چرا این کار را بکنیم؟ اگر ما می‌توانستیم، محیطی خرماپز، خرما تربیت‌کن درست می‌کردیم، لازم به این همه مراقبت نبود، تا سرانجام دو تا دانه خرما ثمر بدهد یا ندهد. آیا عاقلانه نیست که انسان به جای اینکه به یک دانه درخت خرما در محیط نامناسب پردازد، اگر بتواند محیط مناسب درست کند؟ اگر بتواند یک محیطی درست کند که این محیط خودش خرما را پیروارند.

### زحمت ساخت محیط مناسب بیشتر از زحمت یک‌دانه نخل خرما است

البته روشن است، زحمت و خون دلی که انسان برای ساختن محیط متناسب بایستی متحمل شود، به مراتب بیشتر است از زحمتی که برای یک نهال خرما متحمل می‌شود. اما این کار اگرچه زحمتش بسیار بیشتر از آن است، اما فایده و بازدهی آن قابل مقایسه نیست. در انسان‌سازی هم همین‌طور است. اینجا شما روی یک فرد، زحمت می‌کنی، آنجا یک جامعه درست می‌کنی، میلیون‌ها انسان و نسل‌های بشر می‌سازی، انبیا کارشان این بود که محیط را آماده می‌کردند برای انسان‌سازی، نه تک‌تک افراد را تربیت کنند.

این مطلبی که گفتم، از حرف‌هایی است که روی آن ایستادیم، بدان اصرار داریم و معتقدیم که باید پیروان نبوت‌ها این حرف را بفهمند. این مسئله‌ای است که باید روی آن تدبیر و دقت کنید، به آسانی از رویش رد نشوید، به آیات قرآن، تاریخ انبیا و به روایتی که در باب نبوت‌ها هست، مراجعه کنید، نه زود قبول کنید و نه زود این حرف را رد کنید؛ مطلب خیلی مهم است. همهٔ اشکال‌ها همین‌جا درمی‌آید. عده‌ای نمی‌توانند این حرف را بفهمند که انبیا می‌خواستند محیط متناسب و مساعد درست کنند.

خیال می‌کنند انبیا می‌خواستند دانه‌دانه آدم درست کنند، در حالی که دانه‌دانه آدم درست کردن از شأن انبیا به دور است.

### چرا پیامبر در مکه تربیت فردی داشتند؟

اگر شأن انبیا از تربیت فردی به دور است، پس چرا پیامبر در مکه تربیت فردی داشتند؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که در محیط جاهلی مکه، وقتی پیغمبر می‌خواهد آدم درست کند، مجبور است یکی یکی درست کند؛ چون برای ایجاد کارخانه آدم‌سازی و فراهم کردن شرایط و محیط انسان‌سازی، نیاز به عده‌ای از خواص است، آن عده که سنگ زاویه و زیربنای شکل‌گیری محیط و جامعه باشند، اینها قبلاً دانه‌دانه درست می‌شوند تا برای ایجاد کارخانه آدم‌سازی به کمک بیایند، این تربیت فردی محدود، با نقشه کلی انبیا منافات ندارد. پیغمبر برای اینکه سنگ‌های زاویه جامعه مدنی را درست بکند و بترشد، مجبور است در مکه آدم‌سازی فردی بکند؛ یک دانه ابودر، یک عبدالله مسعود، یکی دیگر، یکی دیگر و از این قبیل، صد نفر، دویست نفر فوقش آدم درست می‌کند. آنها سنگ‌های بنایی برای تشکیل جامعه مدنی آینده، یعنی جامعه توحیدی و اسلامی هستند. اما وقتی نوبت به مدینه می‌رسد؛ آن جامعه الهی و اسلامی در مدینه تشکیل می‌شود، پیغمبر در رأس آن جامعه است و حاکم به احکام و فرمان‌های خداست. آنجا، آن وقت خدای متعال این طوری حرف می‌زند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (نصر/۱) چون به یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید، «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر/۲) و ببینی که مردم فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند.

### هدف نبوت؛ انسان‌سازی از طریق ایجاد حکومت

بنابر آنچه که تا به حال گفته شد، انبیا دو هدف مهم دارند؛ یک هدف اساسی است و آن عبارت است از ساختن انسان، پیراستن انسان از بدی‌ها، آراستن انسان به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌ها و خلاصه شکوفایی استعدادها، این هدف بالا. اما هدف دیگری که انبیا در نیمه راه دارند، تشکیل جامعه توحیدی، نظام الهی، حکومت خدا و تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره شود، این هدف همه انبیا به عنوان بستر و زمینه مناسب برای تربیت و تهذیب مردم است. اگر کسی خیال کند که انبیای بزرگ الهی این هدف را نداشتند، بایستی بیشتر در قرآن، حدیث و تاریخ مطالعه کند. آیه قرآن که فرمود: انبیا آمده‌اند تا مردم اقامه قسط کنند «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵)، حاصل معنایش این است که انسان‌ها بتوانند در یک جامعه و نظامی عادلانه زندگی کنند، و البته در نظام عادلانه است که انسان‌ها فرصت پیدا می‌کنند تا به تکامل و تعالی برسند.

از جمله خصوصیات پیغمبر این است که مردم را از اسارت جهالت‌ها، سنت‌های غلط، نظام‌های پلید غیرانسانی، دیکتاتوری‌ها و استبدادها و زورگویی‌ها و استثمارها، نجات دهد و هر بار گرانی را از

دوششان بردارد. فرمود: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» (اعراف/۱۷۵) یعنی پیغمبران می‌آیند تا غل‌ها و زنجیرهای غلط، نظیر سنت‌ها و مقررات و تحکیمات بشری را بازکنند. این آزادی بدون تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی امکان ندارد.

## انبیا حرف آخر، یعنی ایجاد حکومت را، همان اول می‌گفتند

انبیا برای ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک‌آمیز، و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع، از کجا شروع می‌کنند؟ نقطه شروع، مسئله بسیار مهمی است. در همه فعالیت‌هایی که برای انسان یا گروه یا یک جامعه مطرح می‌شود، این مسئله هم جزء مهم‌ترین مسائشان است، از کجا این کار را شروع کنیم؟ نقطه شروع بسیار مهم است.

اگر نقطه شروع درست و بجا انتخاب شد، امیدواری برای به نتیجه رسیدن آن کار زیاد است؛ اما اگر نقطه شروع بد انتخاب شد، نه اینکه آن بار به منزل نمی‌رسد و آن کار سامان نمی‌گیرد، اما به دشواری خواهد رسید. نقطه شروع از این جهت بسیار مهم است که تا حدود زیادی ضمانت‌کننده موفقیت در آن کار است.

## انبیا با صداقت تمام توحید را شعار خود قرار دادند

انبیا در شروع انقلاب اجتماعی، چنین نبوده است که مدت زمانی مردم را با حرف‌های دیگری، با شعارهای دیگری، سرگردان و سرگرم کنند و بعد از اینکه مقداری موفقیت پیدا کردند، آن شعار اصلی را با آنها در میان بگذارند. انبیا از اول با صداقت و با درستی و راستی، آن هدف واقعی و نهایی خود یعنی توحید را بیان کردند.

توحید همه چیز مکتب انبیا است. توحید موجب بروز و شکوفایی استعدادهای انسان می‌شود که این هدف عالی و نهایی انبیا است، و هم طرح توحید به معنای ایجاد محیط الهی، جامعه و نظامی الهی، عادلانه، بی‌طبقه و بدون استثمار و ظلم است.

جامعه توحیدی یعنی جامعه‌ای که در آن، خدا فقط آقایی و خدایی می‌کند. هیچ‌کس غیرخدا در آن خدایی نمی‌کند. هیچ موجودی در جامعه توحیدی، تکلیف و قانون‌گذاری برای دیگران ندارد. هیچ موجود دیگری در جامعه توحیدی مردم را به اطاعت خود فرامی‌خواند، حتی پیغمبر؛ او نیز نماینده خدا است.

## شعار انبیا را همان روز اول معارضین انبیا به خوبی فهمیدند

از ابتدای بعثت انبیا، هم دوستان و طرف‌دارن و هم دشمنان انبیا و کسانی که پیغمبر بنا بود آنها را سر جایشان بنشانند، هردو گروه فهمیدند که پیغمبر در این دنیا حرفش چیست و چه می‌خواهد بگوید.

این مطلبی که ما باید اینجا بایستیم، با شما حرف بزنیم تا ثابت کنیم، استدلال کنیم، روشن کنیم؛ مطلبی است که عرب بیابانی یا شهری آن روزگار بعثت پیغمبر، در اولین جمله قضیه را می فهمید.

امروز ما باید با شما صحبت کنیم، بگوییم که روح توحید عبارت است از نفی هرگونه قدرتی جز قدرت پروردگار. ابولهب همین مطلب را همان اول فهمید. ولید بن مغیره مخزومی، آقای قریش، ابوجهل، آقای دیگر قریش و همچنین امیه بن فلان و دیگران و دیگران، این مطالب را فهمیدند. فهمیدند این کسی که می گوید لا اله الا الله، خدایی جز الله نیست، او فقط به یک مسئله اعتقادی دعوت نمی کند، بلکه به مسئله اجتماعی نیز دعوت می کند؛ و آن، نبودن امیه بن خلف است، نبودن عاص بن وائل و نبودن آقایان قریش است؛ این حرف را از اول فهمیدند. چون فهمیدند، با آن مخالفت کردند. آنها احساس خطر کردند و دیدند که جایگاه و موقعیت اجتماعی خودشان را از دست می دهند.

### **علت مخالفت کفار قریش با پیامبر به دلیل به خطر افتادن موقعیت اجتماعی خودشان بوده است**

این گونه نبوده است که دلشان برای بت ها می سوخته است. آنها این قدر به بت مؤمن نبودند. ما در طبقات بالای اجتماعی، در هیچ زمانی ندیدیم که مؤمن واقعی دلسوز فداکار برای هر دین و مقدساتی باشند. تجربه نشان داده که در طبقه ای مثل عاص بن فلان، امیه بن فلان و ولید بن فلان، اصلاً معنی ندارد که این قدر وابسته و دل بسته به دین باشند و حالا چون پیغمبر به بت هایشان جسارت کرده است، با پیغمبر مخالفت کنند. در آنها آن قدر ایمان قوی ای وجود ندارد و نمی تواند داشته باشد. البته اعتقادی بود، تعصب بود، ولی مسائل اجتماعی بالاتر از همه مسائل بود. آنها می دیدند توحید کاخ آقایی و ریاست آنها را ویران خواهد کرد.

### **علت اینکه انبیا حرف آخر خودشان را اول می زدند: دین داری باید از روی آگاهی باشد**

اولین نغمه دعوت انبیا و نقطه شروع کارشان اعلام توحید است، حرف آخر را اول می زنند. فایده این گونه دعوت کردن چیست؟ چه مانعی وجود دارد که مدتی مردم را سر بدوانند، در آخر، هدفشان را تأمین کنند؟ مانعش این است که دین با آگاهی و بصیرت همراه است. اگر ایمان دینی کورکورانه و ناآگاه باشد، فایده ندارد. دین می خواهد هرکسی که به او می گردد، از اول بداند که به کجا می رود و دنبال چه کاری می رود. وقتی آن عرب بیابانی بی اطلاع از همه جا هم، پیش پیغمبر می آید مسلمان می شود، از آن ساعت اول می داند چه می خواهد، دنبال مجهول مطلق نیست، می فهمد چه می خواهد.

درست نقطه مقابل آنچه که امروز در دنیای دین معمول است. در دنیای دین، بصیرت و آگاهی جرم است. عجیب این است که آدم متدین و آدم ضد دین، در یک چیز در دوران ما مشترک هستند و آن تفکر نکردن و نفهمیدن است.

مطلب دیگری که در اینجا همه پیروان انبیا می‌توانند یاد بگیرند این است که می‌فهمند که از چه راهی باید وارد شوند و شروع کنند. یاد می‌گیرند که اگر از کجا شروع کنند بهتر و قاطع‌تر و نتیجه‌بخش‌تر خواهد بود.

### چرا گویندگان دینی به جای آنکه معرفت دینی را از توحید شروع کنند به مسائل فرعی می‌پردازند؟

چرا گویندگان دینی به جای آنکه در فکر و عمل از توحید شروع کنند، به مسائل فرعی و درجه دو و سه می‌پردازند؟ این خیلی مسئله قابل توجه و بااهمیتی است.

عده‌ای از روحانیون و مبلغین، واقعاً همان‌طور که باید و شاید عمل می‌کنند. عده‌ای هم هستند که اصلاً به هیچ صورتی توجه پیدا نمی‌کنند که امروز، نقطه شروع کارشان، نقطه شروع کار انبیا نیست. برای آنها اهمیت مسائلی در درجه دهم، هشتم، پنجم، از مسئله توحید بیشتر است.

حاضر است ساعت‌ها بحث کند درباره اینکه وقتی نکیر و منکر در قبر می‌آیند، به چه صورت می‌آیند؟ طرف راست یا طرف چپ یا روبه‌روی آدم می‌ایستند؟ مسئله‌ای که دانستن و ندانستن آن ذره‌ای تأثیر در مسلمان بودن آدم‌ها و انجام تعهدات اسلامی آنها ندارد و از این قبیل مسائل بسیار است. اینها را در زمره ضروریات دین هم می‌آورند، مثل مسائل دست اول دین مطرح می‌کنند، اما هرگز حاضر نیستند به این مسئله بیندیشند که پیشنهاد توحید برای شکل جامعه و نظام اجتماعی چیست؛ آیا پیشنهادی دارد یا ندارد؟ حرف ما این است که این کارها باید در درجه اول قرار بگیرد.

درسی که ما از کار انبیا و از نقطه شروع دعوت انبیا می‌گیریم این است که ما هم لازم است که نقطه شروع خودمان را همان نقطه شروع انبیا قرار دهیم. اگر هم نتوانیم انقلاب انبیا را انجام دهیم، حداقل می‌توانیم هدف انقلاب انبیا و این‌طور مسائل را بیان کنیم و توضیح دهیم.

خصوصیات آن جامعه‌ای که پیغمبر می‌خواهد آن جامعه را با دست قدرتمند خود و با آموزش و الهام وحی خدا بسازد، وجود علم و آگاهی، عدل و دادگری، طبقه واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی استثمار، نفی جمع ثروت، نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرف‌داری از باطل و الزام و اجبار طرف‌داری از حق و حقیقت است. گروه‌های معارض؛ طواغیت، اشراف، خوش‌گذران‌ها و نخبگان مذهبی اگر پیغمبری در یک جامعه جاهلی بیاید و هدف خودش را مطرح کند و بگوید که می‌خواهد چگونه جامعه و دنیایی بسازد، چه کسانی با او در این اجتماع جاهلی مبارزه خواهند کرد؟

### ثروت‌اندوزان و علل مخالفت آنها با انبیا

اولین کسانی که با پیغمبر مبارزه می‌کنند کسانی هستند که از اختلاف طبقاتی زنده‌اند. اگر بنا شد آنها با آن انسان‌های دیگر در یک ردیف و طبقه از حقوق مساوی برخوردار باشند، پس از چه کسی

استفاده کنند؟ حداقل چهار گروه با انبیا مخالفت خواهند کرد؛ یکی از گروه‌های مخالف انبیا در اقامه چنین جامعه و نظام اجتماعی، ثروت‌اندوزان هستند. آنهایی که مایل‌اند با ایجاد سیستم رباخواری و گرفتن سود پول، همه تجارت‌ها و همه فعالیت‌های اقتصادی را به سود خودشان تمام کنند.

### گروه حکام مستبد

گروه دیگری که معارض انبیا هستند حکام مستبدند. زیرا تا توحید به صورت واقعی وارد جامعه‌ای شد، معنایش این است که فرعون از آن جامعه بیرون خواهد شد؛ یا یکی از احاد عادی مردم می‌شود. اگر بنا شد توحید به صورت واقعی منشأ سازندگی جامعه شود، آن جامعه‌ای که بر اساس توحید تشکیل می‌شود، در رأس آن جامعه خدا است نه فرعون.

### گروه احبار و رهبان

گروه دیگر مخالف انبیا هم احبار و رهبان هستند، کسانی که با مغزهای مردم سر و کار دارند. آنها باید علی‌القاعده به خاطر آموزشی که به مردم می‌دهند، موقعیت اجتماعی خودشان را حفظ کنند. اگر این آموزش، آموزشی صحیح، زندگی‌ساز، آگاهانه و روشنگر باشد، نمی‌تواند مایه بقای آن آقایی و ریاست معنوی، برخورداری‌های مادی و حیثیتی شود؛ لذا طبقه احبار و رهبان تاریخ سعی می‌کنند مردم را در جهالت نگه‌دارند. مبارزه عیسی بن مریم (ع) قبل از اینکه به امپراتور روم برسد با احبار و رهبان بود. کسانی که نمی‌خواستند دعوت عیسوی و مسیحی در جامعه یهودی منحط آن زمان پا بگیرد. احبار یهود و عالمان آنها با اینکه عیسی (ع) را به خوبی می‌شناختند اما با ایشان مخالفت کردند.

هنگامی که خورشید حقیقت بر مغزها و افکار انسان‌ها بتابد، دیگر خرافات و تاریکی‌های آنان به خودی خود از بین می‌رود. بنابراین جامعه نبوی بر اساس آگاهی، دانش و روشن‌بینی و آزادفکری و روشن‌فکری است. در چنین جامعه‌ای، جزو اولین گروه‌هایی که احساس خطر می‌کنند، احبار و رهبان هستند؛ آنهایی که آگاهی مردم به زیان‌شان و زیان قدرت‌های سیاسی مؤتلفشان است.

### انبیا برخلاف احبار و رهبان و سردمداران مذهبی منحرف، هیچ‌وقت مغلق‌گویی نکردند

وقتی که در یک جامعه، فکر تازه‌ای مطرح می‌شود و بناست که مسیر افکار انسان‌ها به سوی درک و شعور و آگاهی بیشتر حرکت کند، به صورت طبیعی انسان‌ها از پیر و جوان، به دنبال این جریان فکری جدید راه می‌افتند. انسان‌ها به دنبال آن حرف تازه می‌روند و آن را بیشتر می‌پسندند. اگر چنانچه بیانی روشن و ذهنی استدلالی، پوچی این خرافات را ثابت کند، مردم به آسانی قبول می‌کنند.

اما همین گروه احبار و رهبان در طول تاریخ با وجود روشن‌بودن بیان انبیا، نگذاشتند تا مردم به انبیا گرایش پیدا کنند. اگرچه انبیا با دلیل روشن آمدند و هیچ‌وقت مغلق‌گویی نکردند، اصطلاحات فیلسوف‌مآبانه به مردم تحویل ندادند، برای مردم فلسفه‌بافی نکردند، مردم هم سخن پیغمبران خدا

را درک می‌کردند. علت این قدر عناد و تعصب و لجاجت چیست، و چرا دعوت انبیا به زودی و آسانی پذیرفته نمی‌شد؟ دلیل اصلی همین احبار و رهبان هستند که مردم را به پایین‌دستی هرچه بیشتر به سنت‌های فکری غلط و پندارهای خرافی و موروثی فرامی‌خواندند.

### گروه چهارم مخالفین: ملأ و کارگزاران و وزرای حکام مستبد

نام این گروه‌ها که ما با تحلیل ذهنی برای شما مشخص کردیم، اتفاقاً در قرآن آمده است، عنوان کسانی که در طبقه سران و رؤسا و خوانین و سردمداران قدرت‌ها و نظام‌ها قرار دارند، ملأ گفته شده است. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» (اعراف/۶۶) ملأ یعنی کسانی که چشم‌ها را پر می‌کنند؛ انسان‌های با جاه و جلال که وقتی راه می‌روند، زرق و برقشان هر انسانی را در مقابل خودشان خاضع و کوچک می‌کند. در نظام جاهلی فرعون، کسی مثل هامان. در قرآن از این طبقه به ملأ تعبیر شده است، از طبقه اشراف هم به مترفین تعبیر شده، یعنی آن کسانی که مبتلا به تُرف هستند، اشرافی‌گری، ثروت‌های زیادی که منشأ بدبختی‌ها و جنایت‌ها و حق‌کشی‌هاست. و آن طبقه سردمداران فکری را به نام احبار و رهبان، در قرآن یاد می‌کند، «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ» (توبه/۳۴)، و آن طبقه قدرت‌های استبدادی را با تعبیر طاغوت ذکر می‌کند.

### گروه‌های معارض انبیا همیشه بوده‌اند و الان هم هستند

این چهار طبقه معارضین انبیا هستند که نه فقط در زمان موسی (ع)، از انبیای گذشته تا زمان پیغمبر ما وجود دارند. بلکه هر جا سخن حقی پدید آمد و نغمه دعوتی به پیروی از انبیای خدا و کتاب‌های آسمانی به وجود آمد، این چهار طبقه صف بستند؛ یا هم‌زمان، یا یکی پس از دیگری. این قاعده کلی است.

### هماهنگی گروه‌های معارض انبیا با یکدیگر

از سوی دیگر دشمنان و معارضان پیغمبران با همدیگر ارتباط دارند و حتی به یکدیگر آموزش می‌دهند. گاهی طبقه احبار و رهبان به طبقه ملأ درس می‌دهد، گاهی طبقه ملأ به احبار و رهبان درس می‌دهد، گاهی طبقه مترفین به هر دو طبقه آموزش می‌دهند و غالباً هر سه طبقه از طاغوت الهام می‌گیرند.

عجیب این است با اینکه فرعون در رأس حکومت است و خودش یک طبقه است، هامان در کنار او از طبقه دیگر وجود دارد و با اینکه قارون به آنها اصلاً ارتباطی ندارد، بلکه ثروتمند اندوز است، و در طبقه دیگر معارضین انبیا قرار دارد، هر سه در مقابل موسی (ع) یک حرف می‌زنند، می‌گویند: «فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (غافر/۲۴)، جادوگری دروغگو و دروغ‌پرداز است.



## انبیا از منظر یک فعالیت دسته‌جمعی، موفق بودند

یکی دیگر از مسائل نبوت این است که آیا پیغمبران از آدم تا خاتم، در مجموع حرکت جمعی خودشان، پیش رفتند یا شکسته خوردند؟ و از سوی دیگر تک‌تک پیغمبران در زمان خودشان، موفق شدند یا خیر؟

انبیا مثل معلمی هستند که شاگرد مدرسه‌ای خود که حتی الفبا را هم نمی‌داند را آموزش می‌دهد، و برای او یک سال زحمت کشیده تا او به کلاس دوم برود، اما معلم کلاس اول، در همین اثنا، جان خودش را سر این کار گذاشته است. سپس معلم بعدی دوران دیگری را برای این شاگرد زحمت کشیده تا او آمد به کلاس دوم، باز آن معلم دلسوز، پدر مهربان، مرشد آگاه، در طول این مدتی که این شاگرد را به کلاس بالاتر می‌رساند، جان خودش را از دست داد و از دنیا رفت. معلمان فداکار، قدم قدم این شاگرد را رشد می‌دهند تا آنجا که الآن شما نگاه می‌کنید می‌بینید سطح فرهنگ، دانش و بینش او بیشتر از گذشته شده است.

معلم‌ها نیستند، اما هر معلمی رسالت خود را انجام داده و به ظاهر با ناکامی از دنیا رفته است، اما آیا واقعاً آنها موفق نبودند؟ مگر معلم هدفش چه چیزی بوده است؟ او می‌خواست که این شاگرد از خاک سیاه به اوج قلّه فرهنگ و دانش و معرفت برسد، و این اتفاق افتاده است. درست است که به چشم خود به ثمر رسیدن این نهال را ندیدند، اما آیا ناکام شدند؟ هدف آنها همین بود که این بشر، این کلاس اول و دوم را ببیماید، این دانش‌آموز نادان ناآگاه، این راه را به صعوبت، به سختی، به زحمت بالا برود تا برسد به آن اوج قلّه و حالا رسیده است.

انبیا همین‌طور بودند؛ کار پیغمبران در طول تاریخ این بوده است، تا این بشر را بالا بیاورند، به او دانش و معرفت بیاموزند، او را آماده سامان زندگی کنند، به او مایه‌های لازم را بدهند و این کار انجام گرفت. اگرچه که در میانه راه، عده‌ای از این پیغمبرها با شکلی رقت‌بار کشته شدند، از دنیا رفتند و این عاقبت را ندیدند، اما باز هم بشریت به پیش می‌رود.

### به خاطر تلاش انبیا، امروز دنیا بیشتر از هزار سال قبل آماده شنیدن سخن حق است

امروز دنیا بیشتر از هزار سال قبل آماده شنیدن سخن حق اسلام است. امروز بشریت برای قبول حکومت الهی، از هزار سال قبل، از هزار و دویست، سیصد سال قبل مهیاتر است، و هزار سال دیگر از امروز مهیاتر است. روزی که امام‌زمان (عج) ما از نظرها غایب شد، آن روز بشر آماده پذیرش یک امام مصلح انقلابی شمشیر به دست نبود، و اگر حضرت می‌خواست قیام کند و ساختار جامعه را تغییر دهد، مسلماً نمی‌توانست با شرایط نامساعد آن زمان به نتیجه برسد.



اما ما می‌بینیم هر روزی که بشریت پیش رفته و بر عمر خود افزوده، یک قدم به اوج ترقی و تکامل و تعالی نزدیک‌تر شده است. مگر انبیا چه می‌خواستند؟ هرچه از اول تاریخ بشری تا این زمان ما پیش آمدیم، به سوی آن هدف انبیا نزدیک‌تر شدیم؛ این جبر تاریخ است.

یکی از قوانین هستی‌شناسانه اسلام این است که خلقت انسان و جهان این‌گونه است که عاقبت بشر بر طبق نیکی رقم زده شده است. انبیا هم می‌آیند برای این که راه فطرت را برای انسان روشن کنند. سیر او را به سوی عاقبت نیک تسریع و تسهیل کنند. بنابراین انسان‌ها با گذشت زمان پیش می‌روند و بشریت دارد روزبه‌روز به سرمنزل نیکی نزدیک‌تر می‌شود و این به خاطر حرکتی است که انبیا به او دادند. اگر هم قدری در این سیر رو به رشد انسان، در مرحله‌ای از مراحل تاریخ، تأخیر انجام گرفته، به خاطر دور ماندن نسبی از تعلیمات انبیا است. اما بالاخره این سیر تا به حال ادامه داشته است.

### برخی انبیا در زمان خودشان هم موفق شدند؛ با دو شرط ایمان و صبر مردم

مسئله دوم این است که وقتی پیغمبری در جهان نهضتی به وجود می‌آورد، آیا می‌توان امیدوار بود به اینکه پایان کار او موفقیت است یا خیر؟ اینجا قاعده کلی چیست؟

برخی از افراد می‌گویند: «ما هرچه نگاه می‌کنیم، هر جا سخن حقی از زبانی درآمد، به نتیجه و ثمر نرسید. تجربه تاریخ بشر به ما همیشه نشان داده که انبیا موفق نشدند. هر چند شما بگویید که به طور کلی انبیا در حرکت جمعی خودشان موفق بودند، اما بالاخره انقلابی که درست کردند، نتوانستند به ثمر برسانند. بالاخره یک جایی نتوانستند که حق را به حکومت برسانند و باطل را نابود کنند. وقتی انبیای عظام الهی، خودشان در زمان بودن خودشان، نتوانستند کاری انجام بدهند، و بالاخره همیشه باطل بر حق - ولو به طور موسمی و مرحله‌ای - غلبه پیدا کرده، پس حق جویان و حق‌گویان عالم تیغ‌ها را غلاف کنند، بروند بگیرند بخوابند، بدانند فایده‌ای ندارد. مگر اینکه دست غیب و قدرتی از آستینی بیرون بیاید و او کاری کند.» این منطق بسیاری از مردم است و این همان منطق است که جباران تاریخ از این منطق لذت می‌برند و همیشه قلدرهای روزگار دوست دارند که مردم معتقد باشند که هیچ‌گونه تلاش و فعالیتی در راه حق به نتیجه نخواهد رسید.

### انبیا همه جا با دو شرط امکان موفقیت داشته‌اند

نه تنها انبیا، بلکه پیروان انبیا هم، همه جا امکان موفقیت داشتند، مسلماً هم موفق خواهند شد؛ اما به دو شرط. احتیاج به معجزه هم نیست. بدون اینکه دستی هم از غیب بیاید، اگر این دو شرط وجود داشته باشد، انبیا امکان اصلی موفقیت را خواهند داشت.

یکی از آن دو شرط ایمان است، اعتقادی از روی آگاهی، باوری همراه با تعهدپذیری و قبولی همراه با تلاش و حرکت. شرط دوم صبر است، صبر یعنی از میدان درنرفتن، کار را در لحظه حساس و خطرناک رها

نکردن. هر جا در طول تاریخ نبوت‌ها می‌بینید پیغمبری از طاغوت زمان شکست خورده است، برای این بوده است که پیروانش ایمان کافی یا صبر کافی نداشتند و هر مرتبه که می‌بینید حق پیش رفته است، به خاطر این است که ایمان سرشار و صبر لازم را دارا بودند.

### هر جا که دیدید حتماً شکست می‌خورید، باز هم مبارزه کنید، آن وقت پیروز خواهید شد

نقل شده که یکی از بزرگان تاریخ در دوره مشروطه به یارانش گفته است که بجنگید و مبارزه کنید، وقتی که می‌بینید کار سخت است، باز هم مبارزه کنید، تا وقتی که بدانید قطعاً شکست خواهید خورد، وقتی به اینجا رسیدید، باز هم مبارزه کنید، آنگاه پیروز خواهید شد و این حرف درستی است.

### چرا انبیا همیشه موفق هستند؟ چون مطابق حق حرکت می‌کنند

بنابراین انبیا نه تنها در حرکت جمعی خودشان موفق بودند، بلکه هر کدام از ایشان در زمان خودشان به دو شرط موفق بودند. زیرا اقتضای فتح و پیشرفت در دعوت انبیا هست؛ چون انبیا برطبق حق سخن می‌گویند و حرکت می‌کنند، و حق پیروز است. چرا که حق بر طبق فطرت و سرشت جهان است، پس موفق و پیروز است. انبیا هم چون بر طبق فطرت انسان و سرشت جهان دعوت می‌کنند، بنابراین زمینه و قابلیت موفقیت در نهضت انبیا و در انقلاب پیغمبران به طور کامل وجود دارد. اگر تو می‌بینی پیغمبری در تاریخ شکست خورد، این را دلیل ندان که حرف حق باید شکست بخورد، نه، حرف حق باید پیروز شود، نظام حق باید غالب شود، دست حق باید بر سر باطل بکوبد و متلاشی کند، پس چرا برخی از پیغمبران شکست می‌خورند؟ به خاطر اینکه پیروان پیغمبر، یا ایمان کافی یا صبر کافی ندارند.

## لازمه شهادت به نبوت و ایمان به رسول، «پیگیری» اهداف او از جمله آبادانی دنیاست

وقتی ما شهادت به نبوت نبی می‌دهیم، این شهادت، چه تعهدی را بر دوش ما می‌گذارد؟ در یک کلمه، تعهد و مسئولیتی که انسان معتقد به نبوت نبی بر دوش می‌گیرد عبارت است از دنباله‌گیری از راه نبی و قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی، و اساساً امت نبی و شاهد نبوت بودن هم به همین معنا است.

### پذیرش نبوت به این نیست که فقط من قبول داشته باشم فلانی پیغمبر است

عده‌ای از مردم خیال می‌کنند که اگر گفتند ما قبول داریم که فلانی پیغمبر است، همین که پذیرش نبوت او در دلمان را، به وسیله زبان اعلام کردیم، کار ما تمام شد، خودمان را از مرز جهنم وارد مرز بهشت کردیم. بعضی خیال می‌کنند که انسان‌ها در حال سوختن در آتش قهر و غضب خدا بودند، بعد مسئله نبوت خاتم‌الانبیا مطرح شد. آنها شهادت به نبوت نبی را گفتند و با گفتن این کلمه، از منطقه عذاب

خدا بیرون کشیده شدند و در منطقه رحمت قرار گرفتند. حال اگر نماز خواندند، روزه گرفتند، خمس و زکات دادند، امر به معروف و نهی از منکر هم کردند، کمی به سرچشمه رحمت الهی نزدیک تر می شوند. اگر هم انجام ندادند، باز بالاخره در منطقه رحمت اند، این تصور، تصور صحیحی نیست.

### ما باید ببینیم پیغمبر چه کاری در دنیا می خواسته انجام بده، ما چطور می توانیم پیغمبر را در رسیدن به هدفش کمک کنیم

ایمان به پیغمبر، تعهداتی را با خود به دنبال می آورد، اگر آن تعهدات انجام گرفت، به هر اندازه که آن تعهدها انجام گرفت، ایمان انسان به همان اندازه درست است.

این تعهد چیست؟ این تعهد این است که من ببینم پیغمبر چه کاری می خواسته در این دنیا انجام دهد، چه بنیان عظیمی را می خواسته بنا کند، من هم در زمان خودم نگاه کنم، ببینم آن بنیانی که پیغمبر می خواست پی بریزد و بسازد آیا کاملاً ساخته شده است؟ اگر دیدم جواب منفی است، بکوشم تا کاری که او می خواست را محقق کنم. اگر استخوان من ضعیف بود، زورم نرسید، آن مقداری که می توانم تلاش کنم، گروهی دیگر هم پیدا کنم تا این عمارت را باهم بسازیم. اگر نتوانستم عمارت را تمام کنم، ده تا آجر هم نمی توانم بیاورم؟ آیا نمی توانم قدری از شالوده و پی آن را هم بکنم؟ اگر بگویم نمی توانم دروغ است.

### هدف رسالت، ساخت دنیا به شکلی است که اسلام گفته است؛ یعنی جامعه بدون طبقه

تعهد رسالت، ساختن یک دنیا به شکلی است که اسلام گفته است. پیغمبر برای این می آید تا جهانی را با قواره ای که اسلام پیشنهاد می کند بسازد. پیغمبر برای این مبعوث می شود تا شکل و نظام زندگی انسان ها را به صورتی که خدا می گوید درست کند. اگر شما در زمان خودتان دیدید که بشریت با شکلی که خدا فرموده است زندگی نمی کند، دیدید که انسانیت از داشتن یک جامعه الهی محروم است، دیدید که مکتب های گوناگون دارند بشریت را به این سو و آن سو می کشند و اسلام برای گوشه مغز و دل انسان ها باقی مانده است و بس، تعهد شما بر اساس شهادتی که به رسالت پیغمبر می دهید این است که بکوشید تا دنیا را به شکلی که اسلام فرموده در بیاورید.

## بخش چهارم: ولایت!

معنا و مراتب ولایت (عرضی، طولی)، آثار آن در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها)، معنای طاغوت و مهم‌ترین آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)، معنای هجرت (رها شدن از قید طاغوت و رسیدن به آزادی و شکوفایی)

### جمع به هم پیوسته، لازمه تحقق اهداف نبوت [ولایت عرضی]

#### پیغمبر برای ساخت انسان، کارخانه انسان‌سازی درست می‌کند، هرچند دیرتر موفق شود

مسئله ولایت، دنباله بحث نبوت بوده و جدای از آن نیست. اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند. چگونه؟ پیغمبر خدا برای چه هدفی می‌آید؟ گفتیم که پیغمبر برای ساختن انسان‌ها می‌آید. پیغمبر از چه راهی و چگونه انسان‌ها را می‌سازد؟ مدرسه درست می‌کند؟ مکتب فلسفی درست می‌کند؟ پیغمبر صومعه و جایگاه عبادت درست می‌کند؟ گفتیم که نه، پیغمبر برای ساختن انسان، کارخانه انسان‌سازی درست می‌کند. پیغمبر ترجیح می‌دهد که دیرتر موفق شود؛ اما آنچه می‌سازد، عده معدودی از انسان نباشد. بلکه کارخانه انسان‌سازی درست کند که به طور خودکار انسان کامل پیغمبرپسند تحویل دهد. پس پیغمبر برای ساختن انسان‌ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان‌سازی استفاده می‌کند.

#### کارخانه انسان‌سازی، همان نظام و جامعه‌سازی است

کارخانه انسان‌سازی چیست؟ کارخانه انسان‌سازی، جامعه و نظام اسلامی است. اینجا آن نقطه اساسی توجه و تکیه حرف است. همه می‌گویند پیغمبر می‌خواهد انسان بسازد و همه این مطلب را می‌فهمند. اما آنچه که باید با دقت فهمید این است که پیغمبر تک‌تک افراد را به کنج خلوتی نمی‌برد تا در گوششان زمزمه مهر خدا بنوازد. پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی‌دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند، بعد این شاگردها را بفرستند تا مردم را هدایت کنند. بلکه کارخانه‌ای راه می‌اندازند که جز انسان از آن بیرون نمی‌آید، و آن کارخانه، جامعه اسلامی است.

#### جامعه اسلامی یعنی جامعه‌ای که در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کند

جامعه اسلامی یعنی جامعه‌ای که در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کند، قوانین آن جامعه قوانین خدایی است، حدود الهی در آن جامعه جاری می‌شود، عزل و نصب را خدا انجام می‌دهد، در رأس مخروط اجتماعی خدا است و پایین‌تر از خدا، همه انسان‌ها قرار دارند. این تشکیلات را دین خدا به

وجود می‌آورد، قانون، صلح و جنگ را مقررات الهی ایجاد می‌کند، و خلاصه دین خدا روابط اجتماعی، اقتصادی، حکومتی و حقوقی را تعیین و اجرا می‌کند؛ این جامعه، جامعه اسلامی است.

### در چنین جامعه‌ای نماز جماعت با سرود میدان جنگ یکی است

در چنین جامعه‌ای که همه چیز از آن خداست، نماز جماعت، با سرود میدان جنگ یکی است. در همین مسجد بود که پیغمبر خدا حد جاری می‌کرد، دادگستری و اداره کار و اقتصاد پیغمبر تشکیل می‌شد. زکات جمع و پخش می‌شد. هم درس بود، هم نماز و نیایش، هم سرود میدان جنگ، هم مال و اقتصاد، و خلاصه در چنین جامعه‌ای هم دنیا و هم آخرت، یکپارچه تحت رهبری پیغمبر در خانه خدا بود. پیغمبرها می‌آیند چنین جامعه‌ای را درست کنند.

### اگر جامعه اسلامی با همان رهبری یا با رهبری که پیغمبر معین کرده بود نیم‌قرن ادامه پیدا می‌کرد، منافقین تبدیل به مؤمنین واقعی می‌شدند

هرکسی در این جامعه قرار بگیرد انسان می‌شود. اگر انسان کامل هم نشود، مجبور می‌شود به رفتار انسان‌ها حرکت کند. هرکسی بخواهد خوب باشد، در جامعه پیغمبر می‌تواند خوب باشد در جامعه‌های غیرالهی این طوری نیست که شما آزاد باشی برای خوب بودن.

اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر، یا با همان رهبری یا با رهبری که پیغمبر معین کرده بود، پنجاه سال ادامه پیدا می‌کرد، مطمئن باشید بعد از پنجاه سال، همه آن منافقین تبدیل به مؤمنین واقعی می‌شدند. آن جامعه انسان‌ساز، به طور قهری همه آدم‌های غش‌دار را هم بی‌غش می‌کرد، همه دل‌های منافق را هم مؤمن می‌ساخت، همه کسانی که روحشان با ایمان آشنا نبود نیز با خدا آشنا و با ایمان می‌شدند، این طبع قضیه مربوط به جامعه اسلامی است. زمانی که این جامعه مثل کارخانه انسان‌سازی شکل گرفت، مردم گروه گروه مسلمان می‌شوند، هم مسلمان ظاهری، که در ظاهر مسائل اسلامی را رعایت می‌کند و هم مسلمان و مؤمن قلبی و واقعی و باطنی. پیغمبرها می‌آیند چنین جامعه‌ای را درست کنند.

### تلاش پیغمبر برای فراهم کردن جمعی برای یاری و سربازی دین

بنابراین انبیا برای انسان‌سازی به دنبال ایجاد محیط مناسب هستند که عبارت است از جامعه‌ای که دارای چنین ویژگی‌ها و ابعادی باشد. اما آیا پیغمبر به تنهایی می‌تواند این جامعه را اداره کند؟ آیا چنین جامعه‌ای نیاز به تشکیلاتی ندارد که عده‌ای آن را اداره کنند؟ آیا این جامعه نیاز به سربازی ندارد که از آن دفاع کند و دشمنان را به جای خود بنشانند، آیا لازم نیست کسانی پیغمبر را یاری کنند و دعوت نبی را نشر دهند؟ بله نیاز است. چرا که همه کارها باید از طریق اسباب معمولی انجام گیرد و پیغمبرها هم در بیشترین فعالیت‌های خودشان، از اسباب معمولی استفاده کرده‌اند. پیغمبر به یک جمع به هم پیوسته

متحد، دارای ایمانِ راسخ، از اعماق قلب مؤمن و معتقد به این مکتب، با گام استوار، پویا و جویای آن هدف لازم دارد. بنابراین پیغمبر شروع به فراهم آوردن و درست کردن این جمع می‌کند.

### جمع نوپای پیرو پیغمبر، برای بقا نیاز به پیوستگی دارند

این جمع در میان جامعه جاهلی زندگی می‌کنند، همانند مسلمانان صدر اسلام که در میان جامعه جاهلی مکه زندگی می‌کردند. اگر این جریان باریک و نوپای مسلمانان، بخواهند در میان آن جامعه جاهلی پرتعارض و پرزحمت باقی بمانند و نابود نشوند، لازم است که این جمع کوچک، مثل پولاد آبدیده به همدیگر بتابند و آن چنان به هم متصل و مرتبط باشند که هیچ عاملی نتواند آنها را از یکدیگر جدا کند.

به قول فرهنگ امروزی، باید در میان این افراد مسلمان، یک انضباط حزبی بسیار شدید و سختی برقرار باشد. تا آنان هرچه بیشتر به هم بجوشند و گره بخورند، و از طرف دیگر این جمع کوچک لازم است که هرچه بیشتر از جبهه‌ها و جریان‌های دیگر، از انگیزه‌های مخالف، دور نگه داشته شوند؛ چون اینها در اقلیت‌اند. جمعیتی که در اقلیت‌اند، ممکن است فکرشان تحت الشعاع فکر اکثریت قرار بگیرد، ممکن است عمل و شخصیت‌شان در لابه‌لای شخصیت‌ها و عمل‌های بقیه مردم، که احیاناً مخالف با آنها هستند، گم شود و از بین برود. برای اینکه اینها نابود نشوند و بتوانند به عنوان یک جمعی باقی بمانند، تا در آینده، جامعه اسلامی با دست‌های استوار اینان بنا گردد و اداره شود و ادامه پیدا کند و اینها یاوران پیغمبر باشند، لازم است هرچه بیشتر به همدیگر متصل شده و از سایر جبهه‌ها جدا گردند.

### تشبیه به هم پیوستگی جمع نوپا، به کوهنوردانی که با طناب به هم محکم شده‌اند

شبیه عده‌ای از کوهنوردان که از یک راه صعب‌العبور کوهستانی در حال عبور هستند. اینها برای رسیدن به قلّه کوه لازم است راه‌های باریک و پرخطر و پرپیچ و خم را طی کنند. به اینها گفته می‌شود کمربندهایتان را به هم ببندید، جدا جدا و تک‌تک حرکت نکنید که اگر تنها مانند خطر لغزیدن هست. علاوه بر اینکه به آنها گفته می‌شود که بار زیادی با خودتان برندارید، به این طرف و آن طرف نگاه نکنید، فقط سرتان به راه خودتان و حواستان به کار خودتان باشد. اینها را با طناب محکم به همدیگر می‌بندند که اگر یک یا دو نفر از اینها افتاد، بقیه بتوانند او را نگه دارند. حالت به هم بستگی شدید کوهنوردان، نشان‌دهنده و نمایشگر حالت به هم بستگی شدید مسلمانان در آغاز کار است. نام این به هم بستگی و به هم پیوستگی مسلمانان جبهه آغاز دین، «ولایت» است. ولایت یعنی به همدیگر جوشیدن و گره خوردن، از هم جدایی ناپذیر بودن و با دیگر جبهه‌ها به صورت کلی منقطع شدن.

## ولایت یعنی «به هم پیوستگی» با مؤمنین و ولی، و عدم وابستگی با جبهه مقابل ولی

پس ولایت در اصطلاح اولی قرآنی یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید عده‌ای از انسان‌ها که دارای فکری واحد و جویای یک هدف واحد هستند و برای رسیدن به آن هدف با هم در یک راه قدم برمی‌دارند، تلاش و حرکت می‌کنند. این جمع برای اینکه از بین نروند و هضم نشوند، لازم است که هرچه بیشتر به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر جدا شوند و کناره‌گیری نکنند.

پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود می‌آورد، اینها را به همدیگر متصل می‌کند، اینها را با هم برادر می‌کند و به صورت یک پیکر واحد درمی‌آورد، تا اینکه به وسیله اینها امت اسلامی و جامعه اسلامی را به وجود می‌آورد. از طرف دیگر، پیغمبر پیوند اینها را با دشمنان و مخالفین قطع می‌کند و مابین اینها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد. از پیوستن به جبهه یهود و نصارا و مشرکین بازمی‌دارد و هرچه بیشتر سعی می‌کند صفوف اینها را فشرده و به هم جوشیده کند. چراکه اگر صد درصد به هم پیوسته نباشند و میان آنها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آنهاست عاجز خواهند ماند و نمی‌توانند این بار را به سرمنزل برسانند.

### ولایت یعنی پیوند قلبی، فکر و عملی میان امت اسلامی با یکدیگر و جدایی فکری، قلبی و عملی از جبهه مقابل

ولایت امت مسلمان و ولایت آن عده‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد، به این معناست که میان افراد این جبهه، هرچه بیشتر اتصال و پیوستگی به وجود بیاید. هرچه بیشتر دل‌های اینها به هم گره بخورد و نزدیک شود و هرچه بیشتر، از کسانی که بر ضد آنها می‌اندیشند و عمل می‌کنند، جدا شود. این معنای ولایت است.

اگر یک جامعه اسلامی که با مقررات الهی و با طرز فکر الهی و با قانون‌گذاری و اجرای قانون به وسیله قدرت الهی اداره می‌شوند، که آن را امت اسلامی می‌نامیم، ولایت قرآنی داشته باشند، لازم است که دو جهت را مراعات کنند. یک جهت در داخل جامعه اسلامی و در ارتباط با بقیه مسلمانان است و جهت دیگر، ارتباطات خارجی است، یعنی رابطه جامعه اسلامی با جوامع دیگر.

### ولایت در ارتباطات داخلی یعنی هیچ‌گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد

امت اسلامی در زمینه ارتباطات داخلی، آنگاه دارای ولایت به معنای قرآنی است که کمال همبستگی و اتصال و ارتباط و اتحاد صفوف و فشردگی هرچه بیشتر آحاد و جناح‌های گوناگون را در خودش تأمین کند. هیچ‌گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد. صف‌های گوناگون در داخل این امت تشکیل نشود.



اگر چنانچه دو گروه در داخل امت اسلامی با همدیگر به جنگ برخاستند، قاعده طبق آیات قرآن بر این است که بقیه مسلمان‌ها هرچه می‌توانند سعی کنند تا میان آن دو گروه را آشتی دهند. اگر دیدند یکی از آنها حاضر است آشتی کند، اما دیگری حاضر نیست، یا حرف دیگری حرف اشتباه و غلطی است و حاضر نیست که تن به حرف حق دهد، در این صورت تمام عالم اسلام باید یک دست شوند برونند سراغ آن زورگو. با او بستیزند تا او را سر جای خودش بنشانند. تا جایی که او ناچار شود فرمان خدا را قبول کند. این دستور خدا در زمینه حفظ وحدت در داخل جامعه اسلامی است.

### ولایت در زمینه روابط خارجی یعنی عدم انفعال و وابستگی فکری و عملی و عدم تأثیرپذیری در روابط خارجی

اما در زمینه روابط خارجی، امت اسلامی باید سعی کند که روابط خود را با دنیای غیرمسلمان و غیر این امت طوری تنظیم کند که یک ذره تحت فرمان آنها قرار نگیرد، یک ذره تحت تأثیر افکار آنها قرار نگیرد. سیاست مستقل، حتی مختصری تحت تأثیر سیاست‌های آنها از استقلال نیفتد. در صورتی که این پیوستگی موجب شود که امت مسلمان تحت تأثیر قرار بگیرد، هم جبهگی و پیوستگی ملت مسلمان با آنها به کلی ممنوع است.

جامعه اسلامی و امت اسلامی حق ندارد که پیوند خودش را با دنیای خارج از اسلام، جز به صورت بالادست بودن برقرار کند؛ یعنی اگر چنانچه بنا شد یک رابطه‌ای میان امت اسلامی و امتی غیرمسلمان برقرار شود، نباید رابطه استثماری باشد. از قبیل ماجرای تنباکو که این‌گونه بود.

### عدم وابستگی در روابط خارجی به معنای قطع رابطه با دولت‌ها نیست؛ بلکه روابط خارجی ما استعماری نخواهد بود

قطع رابطه با دولت‌ها و ملت‌های غیرمسلمان به این معنا نیست که امت اسلامی در انزوای سیاسی به سر خواهد برد، و با هیچ‌کس نه رابطه بازرگانی، نه رابطه سیاسی، نه روابط دیپلماسی برقرار می‌کند. این طوری نیست که نه سفیر می‌فرستد و نه سفیر می‌گیرد، بلکه روابط معمولی دارد. اما ولایت به معنای پیوستگی با آنها ندارد. پیوند جوهری و ماهوی با آنها ندارد. این چنین نخواهد بود که اگر آنها خواستند، بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار بدهند.

ضرورت وجود قدرت متمرکز برای شکل‌گیری هم‌بستگی درونی و عدم وابستگی بیرونی [ولایت طولی] اگر یک جامعه‌ای بخواهد ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد، یعنی تمام نیروهای داخلی‌اش در یک جهت و هدف، در یک خط به راه بیفتند و از سوی دیگر بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش علیه قدرت‌های ضداصلی در خارج بسیج بشود، نیاز به یک نقطه قدرت متمرکز دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه بیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند، و او تمام جوانب مصالح



و مفسد را بداند تا بتواند مثل یک دیده بان نیرومند قوی دست و قوی چشمی، هرکسی را در جبهه جنگ به کار مخصوص خودش بگمارد. لازم است یک رهبری، فرماندهی، قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد که این قدرت، توانایی های هرکسی را بداند، تا به هرکسی آن کاری را که در توان او است را بگوید که عمل کند.

### تعریف امام و شرایط و ویژگی های امام

البته این قدرت متمرکز شرایطی هم دارد. لازم است که بسیار آگاهی داشته باشد، خیلی با تصمیم باشد، دارای یک دید و بینش دیگری باشد، از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند. ما اسم یک چنین موجودی را امام می گذاریم. امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می شود.

### امام گاهی با نام معین می شود و گاهی با نشان

گاهی این امام را خدا با نام معین می کند، مثلاً می گوید بعد از پیغمبر، علی بن ابی طالب (ع) امام است. گاهی به نشان معین می کند. مثلاً می فرماید آن فقیهی که جانشین امام منصوص است، خود امام است، منتها امامی است که با نام معین نشده، بلکه با نشان معین شده، هرکسی که این نشانه ها بر او تطبیق کرد، او می شود امام. امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آن کسی که هر جا او برود، انسان ها دنبالش می روند. امام با نام و نشان، باید از سوی خدا انتخاب شده باشد، عادل باشد، با دین باشد، با اراده باشد و از این قبیل حرف ها.

### ولایت یعنی ارتباط فکری و عملی مستحکم آحاد امت اسلام با قلب امت در جبهه داخلی و

### عدم خلل پذیری در مقابل جبهه مقابل

اگر شما بخواهید این پیکر بزرگ، که نام آن امت اسلامی است، زنده و موفق باشد و همیشه پایدار بماند، لازم است که این امت ارتباطش با این مرکز، یعنی قلب متحرک و پرهیجان، همیشه مستحکم و نیرومند برقرار باشد. پس ولایت یعنی چه؟ یعنی ارتباط فکری و عملی مستحکم و نیرومند هریک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت. ارتباط فکری یعنی امت از افکار و بینش ها دنبال او باشند، ارتباط عملی یعنی از او سرمشق بگیرند و در رفتار و فعالیت ها و حرکت ها او را پیروی کنند.

خلاصه ولایت عبارت است از یکپارچه بودن و یک جهت بودن جامعه اسلامی. همان طوری که در احادیث نبوی و غیر نبوی هست که «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ» مسلمانان مثل یک پیکر واحدی، مثل اجزای به هم پیوسته یک بنایی هستند، مسلمان ها باید پیوسته به هم، جوشیده به هم، گره خورده به هم و خلاصه دست واحدی در مقابل دست های دیگر باشند و همچنین در مقابل تعارض ها و دشمنی هایی که پیش خواهد آمد.

وقتی در مقابل جبهه خارجی قرار می‌گیرند، تو از آنها چیزی استوارتر و خلل‌ناپذیرتر نمی‌بینی، تأثیرناپذیرتر و نفوذناپذیرتر نمی‌بینی، مستقل، اما در داخل، میان بدنه‌ها و جناح‌های این پیکر عظیم اسلامی هیچ‌گونه نفوذناپذیری نیست، تأثیرناپذیری نیست؛ بلکه به عکس، همه روی هم اثر می‌گذارند، همه یکدیگر را به سوی خیر و نیکی جذب می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هرچه بیشتر از حق می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پافشاری هرچه بیشتر در راه حق و مقاومت هرچه بیشتر در مقابل انگیزه‌های شر و فساد و انحطاط می‌کنند، همه یکدیگر را نگه می‌دارند.

اگر ببینند بین آنها کسی هست که از لحاظ فکری، از لحاظ مادی، از لحاظ شناخت حق و حقیقت، ضعیف‌تر از دیگران است، همه بکوشند تا او را هدایت کنند، همه سعی کنند تا اینکه او را به راه راست بکشانند، خلاصه یک خانواده با اعضا و افرادی صددرصد صمیمی.

### جامعه اسلامی نیازمند یک مرکز اداره‌کننده واحد با شرایطی خاص است [ولایت طولی]

پس جامعه اسلامی نیازمند یک مرکز اداره‌کننده با شرایطی خاص است. چون جامعه اسلامی حکم یک پیکر واحد را باید داشته باشد، هم در داخل با یکدیگر متجاذب و متماسک باشند و هم در خارج مثل یک مشت واحد، مثل یک بدن واحد، مثل یک تن واحد در مقابل جبهه‌های خارجی جلوه‌گری بکنند، چون این وحدت در جامعه اسلامی لازم است، و وحدت، بدون تمرکز نیروی اداره‌کننده ممکن نیست. اگر چنانچه بر هر گوشه‌ای از گوشه‌های این عالم اسلام، یک عاملی، یک قدرتی، یک قطبی حکومت بکند، اجزای این پیکر از یکدیگر وا می‌روند، از هم جدا می‌شوند، در یک راه حرکت نمی‌کنند. مثل این می‌شود که اعصاب اداره‌کننده انسان، از وضع کنونی تبدیل پیدا کند به اینکه مثلاً دو دستگاه فرماندهی اعصاب در وجود انسان باشد؛ یکی برای طرف راست، یکی برای طرف چپ.

## کارکردهای اجتماعی ولایت طولی (پیوند مردم با امام جامعه): منشأ نشاط، دفع دشمنی‌ها، جلب منافع و دفع ضررها و شکوفایی استعدادها

### جامعه اسلامی نیازمند فرماندهی مقتدر برای جذب منافع و دفع ضررها است

اگر جامعه اسلامی بخواهد دشمنان را بجا، به وقت و خوب دفع کند، یک گوشه جامعه اسلامی، امروز به فکر دفع کردن دشمن بیفتد، یک گوشه دیگر پس فردا، باز فایده‌ای ندارد. اگر چنانچه یک جامعه و یک پیکر می‌خواهد با دشمن خود بستیزد، باید در آن واحد، همه جناح‌های این جامعه اسلامی با آن دشمن روبرو و مواجه شوند. امروز این به فکر بیفتد، فردا آن به فکر بیفتد، روز سوم آن جناح دیگر و آن گوشه دیگر از خواب بیدار شود، ماجرای دشمن گلک همه را خواهد کند؛ همچنانی که این تجربه، نه یک بار، نه دوبار، ده بار لااقل در تاریخ اسلام افتاده است.

پس اگر جامعه اسلامی بخواهد به وقت منافع را جذب کند، به وقت ضررها و زیان‌ها را دفع کند، در داخل با یکدیگر اجزای ملایم و پیوسته‌ای باشند، در خارج در مقابل دشمن حکم یک مشت واحد و دست واحدی را داشته باشند، خلاصه اگر بخواهد آن دو رویه و دو بُعد و دو جانب ولایت را در خود تأمین بکند، محتاج است که یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود داشته باشد تا همه عناصر فعال و بانشاط این جامعه، نشاط فکری خود، نشاط عملی خود، فعالیت‌های زندگی خود، دشمن‌کوبی‌های خود، دوست‌نوازی‌های خود را از آن مرکز الهام بگیرند.

### ویژگی‌های ولی عبارت است از عالم بودن، امانت‌دار بودن و تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام

آن مرکزی که در متن جامعه اسلامی، همه جناح‌ها را اداره می‌کند، هرکسی را به کار لایق به شأن خودش مشغول می‌کند، از تعارض‌ها جلوگیری می‌کند، نیروها را به یک سمت هدایت می‌کند، او باید از سوی خدا باشد، عالم و آگاه باشد، باید امانت‌دار و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد. اسم او را ولی می‌گذاریم.

### جامعه دارای ولایت جامعه‌ای است که اولاً ولی در آن جامعه مشخص است و ثانیاً او منشأ و الهام‌بخش همه نیروها است

پس از شناخت ولی و شرایط او، نوبت به این می‌رسد که بدانیم بنده و جناب‌عالی آیا دارای ولایت هستیم یا نه؟ من و شما ممکن است دارای ولایت باشیم، آیا مجموعاً جامعه ما دارای ولایت هست یا نیست؟ مگر فرق می‌کند؟ بله، ممکن است یک عضوی به خودی خود سالم باشد، اما سالم بودن یک عضو، اولاً نه به معنای سالم بودن همه بدن است، این یک مطلب، ثانیاً یک عضو سالم اگر در یک بدن غیرسالم قرار گرفت، نمی‌تواند همه محسنات یک عضو سالم را دارا باشد.

اما ولایت یک جامعه به چیست؟ ولایت یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه، اولاً مشخص باشد، بدانند که این است ولی، این یک. ثانیاً منشأ و الهام‌بخش همه نیروها، نشاط‌ها و فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جوی‌ها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود. مرکزی باشد که همه فرمان‌ها را او می‌دهد و همه قانون‌ها را او اجرا می‌کند. نقطه‌ای باشد که همه رشته‌ها و نخ‌ها به آنجا برگردد، همه به او نگاه کنند، همه دنبال او بروند. موتور زندگی را او روشن کند در این جامعه، راننده و پیش‌قراول کاروان زندگی در جامعه او باشد. این جامعه، جامعه دارای ولایت است.

### جامعه‌ای که دارای ولایت شود، مرده‌ای است که دارای جان خواهد شد

اگر جامعه‌ای دارای ولایت شد، چه اتفاقی می‌افتد؟ در یک کلمه بگوییم: جامعه مرده‌ای است که با ولایت دارای جان خواهد شد. یک مرده را شما در نظر بگیرید، این بی‌جان افتاده است، مغز دارد ولی

کار نمی‌کند. چشم دارد ولی نمی‌بیند. دهان دارد ولی غذا را هضم و بلع نمی‌کند. معده و کبد و جهاز هاضمه دارد، اما غذا را جذب نمی‌کند. رگ دارد، خون در آن نمی‌گردد؛ خون دارد و در آن نمی‌گردد، چرا؟ چون جان ندارد.

به جای پیکر مرده انسان، یک جامعه انسانی را در نظر بگیرید. روح جامعه ولایت است. جامعه‌ای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست، اما یا خنثی می‌شود، به هدر می‌رود، نابود می‌شود، هرز می‌شود یا بدتر، به زیان انسان به‌کار می‌افتد. مغز دارد و می‌اندیشد، اما می‌اندیشد برای فسادآفرینی، می‌اندیشد برای انسان‌کشی، می‌اندیشد برای عالم سوزی، می‌اندیشد در راه بدبخت کردن انسان‌ها، می‌اندیشد برای محکم کردن پایه‌های استثمار و ظلم و استبداد. چشم دارد انسان، اما آنچه باید ببیند نمی‌بیند، و آنچه باید نبیند می‌بیند. گوش دارد، اما سخن حق را نمی‌شنود، اعصاب، سخن حق را به مغز نمی‌رساند. مغز فرمانی بر طبق حق به جوارح و اعضا نمی‌دهد. جوارح و اعضا عملی بر طبق حق در عالم انجام نمی‌دهند. شرایط عالم اجازه کار بر طبق حق به انسان نمی‌دهند. این جامعه بی‌ولایت است.

در جامعه بی‌ولایت، چراغ‌ها نه فقط شعله نمی‌کشند و روشنی‌شان بیشتر نمی‌شود، همان یک ذره روغنی هم که دارد، مدام تمام می‌شود تا به کلی خشک می‌شود.

### جامعه دارای ولایت تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد

اما جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه چیزهایی که خدا برای کمال و تعالی انسان به او داده، اینها را بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل می‌رساند. انسانیت‌ها را تقویت می‌کند.

### ولی جامعه، مشی عمومی را در راه خدا و دارای یاد خدا می‌کند

در این جامعه، ولی یعنی حاکم، همان کسی که همه سررشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه‌سوز کند.

### حاکم بودن خدا به عنوان ولی واقعی در جامعه

چه کسی می‌تواند ولی جامعه باشد؟ کدام قدرتی است که همه نیروهای جامعه اسلامی باید به او برگردد و او فرمانروایی کند؟ فقط خداوند متعال ولی واقعی جامعه اسلامی است. حاکم در جامعه اسلامی خدا است. این اصل، اصلی است که هم توحید، هم نبوت و هم ولایت بدان اشاره می‌کند. همیشه باید اصول یک مکتب و یک مسلک همین جور باشد که هر یک از اصل‌ها، نتیجه‌ای بدهد که

اصل‌های دیگر آن نتیجه را می‌دهد. این جور نباشد که از یکی از اصول مکتب، ما استنتاجی بکنیم که ضد آن را از اصل دیگری استنتاج می‌کنیم.

بنابراین آن‌کسی که در جامعه اسلامی، حق امر و نهی و فرمان و حق اجرای اوامر و حق فرمان دادن و معین کردن خط‌مشی جامعه و خلاصه، حق حکم کردن و اظهار نظر در همه خصوصیات زندگی انسان‌ها دارد، خداست؛ «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ». این تعبیر که خدا ولی جامعه اسلامی است، مؤمنین جز خدا ولی و یاور ندارند، خدا حاکم همه امور بشر باید باشد، این مسئله‌ای است که در قرآن جزو مسلمات است. صحبت سر سلطه تکوینی پروردگار نیست؛ آن به جای خود محفوظ، معلوم است که خدای متعال گردش زمین و آسمان را به اراده قاهره خویش تنظیم می‌کند.

صحبت سر این است که قوانین زندگی انسان‌ها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا الهام بگیرد؛ یعنی حاکم و فرمانروای قانونی در جامعه الهی اسلامی قرآنی و در سایه نظام اسلامی و علوی فقط خداست.

### چون خدا مستقیم حکومت نمی‌کند، انسان نیاز به رهبری انسانی دارد تا سررشته کار را به دست بگیرد

معنای حاکم بودن خدا این است، از آنجا که خدای متعال به صورت مستقیم با مردم روبه‌رو نمی‌شود تا امر و نهی کند، انسان‌ها نیازمند آن هستند که یک انسانی یا جمعی از انسان‌ها بر آنها حکومت کند و سررشته کار آنها را به دست بگیرد. و الا اگر چنانچه در میان جامعه انسانی و بشری، فقط قانون باشد، ولو آن قانون از طرف خدا باشد، به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) فرمانروایی نباشد، یا یک رهبری جمعی نباشد که فرمانروایی کند، خلاصه اگر ناظری بر اجرای قانون در جامعه بشری نباشد، انتظام جامعه بشری به هم می‌خورد.

کسی که از سوی پروردگار عالم فرمان می‌دهد و زمام امر و نهی را در جامعه به دست می‌گیرد، رسول اوست. لذا وقتی که پیامبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت کند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد و حاکم باشد. وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسان‌های دیگر از دنیا رفت، آنجا چه کار کنیم؟ باز آیه قرآن پاسخ می‌دهد به این مطلب؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» در این صورت مؤمنان ولی شما هستند. اینکه لازم می‌آید که به عدد همه نفوس مؤمن، حاکم داشته باشیم! در اینجا چه کار کنیم؟ مؤمنانی که نشانه خاصی دارند واجد شرایط هستند. پیدا است که آیه قرآن می‌خواهد یک انسان معلوم مشخصی را رویش انگشت بگذارد و بگوید حاکم شما این است.

## چرا حق حاکمیت و تعیین حاکم در اختیار خدا و برای خداست؟

اگر کسی این سؤال را مطرح کند، که به چه دلیل شما می‌گویید لازم است که حاکمیت در اختیار خدا و برای خدا باشد؟ لزوم اینکه اختیار حاکمیت در دست خدا است، ناشی از این مطلب است که در جهان بینی اسلام، همه چیز عالم، از قدرت پروردگار ناشی می‌شود، کسی که همه پدیده‌های خلقت برای اوست و حکومت تکوینی بر همه چیز در اختیار او است، حکومت قانونی و تشریحی هم باید در اختیار او باشد.

بنابراین در همه فعالیت‌های زندگی، فقط خدا یا کسی که خدا به جانشینی خودش برگزیده است حاکم و فرمانروا است. حال آن کس، یا با نام مشخص شده است، یعنی انبیا و جانشینان انبیا، یا با نام معین نمی‌شود، با نشان معین می‌شود.

## معنای طاغوت و ولایت آن

### ولایت طاغوت یعنی هر ولایتی غیر از ولایت خدا؛ کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است

در قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده‌اند. کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است.

### طاغوت یعنی هر عاملی که انسان را به عدم جدیت و تلاش کردن، به تنبلی، راحت‌طلبی، عافیت‌جویی، تشویق و ترغیب کند

طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن و فراتر رفتن از محدوده و دایره طبیعی و فطری زندگی انسان. مثلاً فرض بفرمایید انسان برای کامل شدن پدید آمده است، کسی که انسان را از کامل شدن ساقط کند، طاغوت است. یا انسان‌ها باید با آیین خدا زندگی کنند، این یک امر فطری طبیعی و مطابق با سرشت انسان‌ها است، اگر کسی انسان‌ها را طوری تربیت کند که با آیین غیر خدا زندگی کنند، این آدم طاغوت است.

طاغوت فقط عامل انسانی نیست؛ بلکه هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به عدم تلاش کردن، به تنبلی، به راحت‌طلبی، به عافیت‌جویی، تشویق و ترغیب بکند، او طاغوت است. انسان باید دائماً در جد و جهد و تلاش باشد برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند.

### طاغوت، بر تمام انرژی‌های وجود انسان مسلط شده و ما را بی‌اختیار می‌کند

بنابراین هر ولایت غیرخدایی، ولایت شیطانی و طاغوتی است. شیطان، همان طاغوت است؛ طاغوت، همان شیطان است. شیطان یعنی هرچه که انسان را از راه خدا به سوی فساد و شرارت و بدی و انحطاط

بکشاند. کسی که تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند.

اگر تن به ولایت شیطان و طاغوت دادی، شیطان و طاغوت بر تمام انرژی‌های سازنده خلاق آفرینندهٔ ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد. هرچه در وجود تو، از نیرو و ابتکار و فعالیت‌های سازنده و جلوه‌های درخشانده وجود دارد، تحت قبضهٔ طاغوت و شیطان در خواهد آمد.

وقتی که تمام وجودت در قبضهٔ او درآمد، آن وقت او به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد، به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشاند و ببرد. و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. بنابراین ولایت طاغوت انسان را بی‌اختیار و آزادی را از او سلب می‌کند و به خوشبختی نمی‌رساند.

## هجرت یعنی رها شدن از ولایت طاغوت و رسیدن به محیط آزاد اسلامی

باید هر انسانی در ولایت خدا و ولی خدا زندگی کند؛ یعنی باید همهٔ نیروها و نشاط‌های جسمی و فکری و روانی او با ارادهٔ ولی الهی و ولی از ناحیهٔ خدا به کار بیفتد و خلاصه، انسان باید با جمیع عناصر وجودش بندهٔ خدا باشد، نه بندهٔ طاغوت. بنابراین اگر همهٔ نیروها و نشاط‌های ما، تحت فرمان ولایت الهی نبود، یعنی تحت ولایت طاغوت بود، تعهد الهی ما این است که خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت آزاد کنیم و به سوی ولایت خدا حرکت کنیم. خارج شدن از آن ولایت ظالم و وارد شدن به آن ولایت عادل، هجرت نامیده می‌شود.

### چرا انسان باید از تحت ولایت طاغوت و شیطان هجرت کند؟

چرا انسان باید از تحت ولایت طاغوت و شیطان هجرت کند؟ چون معنای ولایت شیطان این است که شیطان، بر تمام نیروها و استعدادها و ابتکارها و کارها در وجود آدمی مسلط باشد. آنچه انسان انجام می‌دهد، در آن خط‌مشی است که شیطان معین کرده است، آنچه می‌اندیشد، در آن راهی است که شیطان مایل است یا ترسیم می‌کند؛ مثل آدمی که در جریان رودخانه‌ای افتاده باشد که آب تندی در بستر سیلی از کوهسار می‌آید، البته او مایل نیست که به صخره‌های تنومند برخورد کند، یا اینکه در لابه‌لای امواج این آب غرق شود؛ اما با اینکه مایل نیست، این جریان تند آب، او را بی‌اختیار با خودش می‌برد. آدم دست و پا هم می‌زند تا خود را به این طرف و آن طرف بچسباند، اما جریان آب جریان تندی است، او را بی‌اختیار می‌برد. ولایت طاغوت و ولایت شیطان، شبیه چنین حالت‌گرفتاری است.



## در ولایت طاغوت، اجتماع شبیه موج‌های خروشان است که تو را بی‌اختیار مثل پرکاهی می‌برد و به تو سبک زندگی می‌دهد

کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند، در حقیقت گویی اختیاری از خود ندارد. نمی‌گوییم به‌کلی بی‌اختیار است، اما در جریان سیل در حال رفتن است. گاهی دلت می‌خواهد از این طرف بروی، جمعیت بی‌اختیار تو را مثل پرکاهی می‌برد. می‌خواهی خوب باشی، خوب زندگی کنی، مسلمان بمانی و مسلمان بمیری، نمی‌توانی؛ یعنی جریان اجتماعی تو را دارد می‌کشد و می‌برد، آن چنان می‌برد که دست‌وپایی هم نمی‌توانی بزنی. اگر دست‌وپایی هم بزنی، جز هدر دادن یک مقدار انرژی، کار دیگری از پیش نبرده‌ای. نه فقط نمی‌توانی دست‌وپا بزنی، دردناک‌تر این است که گاهی حتی نمی‌توانی بفهمی.

## ولایت طاغوت قدرت فهم را از انسان می‌گیرد

ولایت طاغوت قدرت فهم را از انسان می‌گیرد. تور نامرئی نظام جاهلی، یعنی همان ولایت طاغوت و شیطان، آن چنان انسان را به دنبال خودش می‌کشد که آدم نمی‌فهمد به کجا می‌رود، گاهی هم خیال می‌کند به طرف خوشبختی می‌روی، در حالی که راه به بدبختی ختم می‌شود. شبیه تور ماهی‌گیران، که گاهی هزاران ماهی در میان یک تور در حال کشیده شدن به ساحل هستند، اما ماهی‌ها ملتفت نیستند، و مقصد همان جاست که صیاد می‌خواهد.

## آیا این همه نشاط و فعالیتی که در زمان بنی امیه و بنی عباس انجام گرفت، به سود جامعه اسلامی و انسانیت تمام شد؟

در زمان بنی امیه و بنی عباس، چقدر عالم اسلام بانشاط حرکت کرده، ببینید چه موج عظیمی از معلومات و دانش‌ها در میان جامعه اسلامی آن روز پدید آمد، چه اطباء بزرگی پیدا شدند، چه مترجمان عظیمی در آن روزگار قحط‌زبان دانی و معرفت‌های عمومی جهانی، در عالم اسلام پیدا شدند و آثار عظیم فرهنگ‌های قدیمی را به عربی ترجمه کردند و نشر دادند در میان مسلمان‌ها. در همه رشته‌ها، از تاریخ و از حدیث و از علوم طبیعی و از طب و از نجوم و حتی از هنرهای زیبا و ظریف، مسلمان‌ها آن روز شدند جزو نمونه‌های بسیار برجسته؛ به طوری که الآن هم وقتی یک آدمی مثل «گوستاو لوبون» فرانسوی یا فلان نویسنده و مستشرق دیگر نگاه می‌کند، قرن‌های دوم و سوم و چهارم اسلامی را قرن تشعشع اسلام می‌داند.

«آدام مترز»، یک کتابی نوشته به نام تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، یک مرثیه خوانی عجیبی می‌کند در این تمدنی که به نظر او عظیم است. یک تمدن عظیمی را در قرآن چهارم هجری تشریح می‌کند. یک نفر مستشرق فرانسوی، یک مستشرق اروپایی، وقتی که نگاه می‌کند به آن قرن‌های سوم و چهارم و دوم هجری، هنوز چشم‌هایش خیره می‌ماند. برای چیست این؟ برای خاطر این است که فعالیت‌ها و انرژی‌ها و نشاط‌های عجیبی در آن روز از جامعه اسلامی بروز کرده. اما من از شما سؤال



می‌کنم، آیا این همه نشاط و فعالیتی که آن روز انجام گرفت، بالمآل به سود جامعه اسلامی و انسانیت تمام شد؟

### **چرا آن ثروت علمی و فرهنگی برای ما نمانده است؟ آن همه نشاط و فعالیت اگرچه فعالیت انسانی بود، اما زیر نگیں طاغوت بود**

ده قرن دارد از آن روزگار می‌گذرد. تعصبی نداریم نسبت به آن روزگار. در مقابل دنیای غیرمسلمان می‌توانیم بگوییم که بله، عالم اسلام بود که آن دانشگاه‌ها را به وجود آورد، عالم اسلام بود که آن فلسفه را درست کرد، عالم اسلام بود که چنین و چنان در طبابت و در طبیعیات کرد. اما بین خودمان، الحق والانصاف، آن همه نیرو و انرژی، بجا و به موقع و به سود انسانیت و به سود جامعه اسلامی تمام شد؟ جامعه اسلامی بعد از ده قرن، از آن میراث چه دارد؟ چرا آن ثروت علمی و فرهنگی برای ما نمانده؟ چرا ما به عنوان یک جامعه‌ای که ده قرن پیشمان آن همه تشعشع داشته، امروز در دنیا نمی‌درخشیم و جلوه نمی‌کنیم؟ آیا جز به این است که آن همه نشاط و فعالیت، اگرچه فعالیت انسانی بود، اما زیر نگیں طاغوت بود؟

اگر هم گفتند و ترجمه کردند، برای این بود که در ترجمه بنویسند در زمان حکومت حضرت خلیفه چند عباسی، منصور یا هارون یا مأمون این کتاب ترجمه شد. برای اینکه نام خودشان را بالا ببرند ترجمه کردند.

### **اگر آن نشاطها و نیروها در اختیار امام صادق(ع) و حکومت علوی قرار می‌گرفت، صدسال هم عقب می‌ماندند، باز به سود انسانیت بود**

اگر به جای این همه فعالیت طبیعی و ریاضی و نجومی و ادبی و فقهی و تجویدی و غیره، اجازه می‌دادند که حکومت علوی سرکار بیاید، اجازه می‌دادند که امام صادق(ع) سرکار بیاید، نشاطها و نیروها را امام صادق(ع) در اختیار بگیرد، و از لحاظ علمی، از لحاظ ادبی، از لحاظ این مسائلی که امروز دنیا به آنها می‌بالد و افتخار می‌کند، صدسال هم عقب می‌ماندند، باز به سود انسانیت بود. انسانیت رشد می‌کرد، اسلام گل می‌کرد، انرژی‌ها و استعدادها در راه صحیح به کار می‌رفت.

### **تمدن ننگین دنیای معاصر ما که به اکتشافات علمی خودشان می‌بالند، از لحاظ انسانی و اخلاقی، در هزاران سال قبل زندگی می‌کنند**

کتاب ترجمه کنند، طب و پیشرفت علمی را به منتها درجه برسانند، اما از لحاظ اخلاقی و اخلاق اجتماعی، آن قدر ضعیف باشند که اختلاف طبقاتی آنها هنوز هم جزو افسانه‌های تاریخ باشد؟ عیناً مثل تمدن کثیف ننگین دنیای معاصر ما. قدرت‌های بزرگ جهانی می‌بالند به اکتشافات علمی‌شان، می‌بالند به اختراعات محیرالعقولشان، کلاه گوشه افتخارشان را به خورشید می‌رسانند که ما فلان دارو را

کشف کردیم، فلان فرمول را به وجود آوردیم، فلان کار را کردیم، این از لحاظ علمی. اما از لحاظ انسانی و اخلاقی، هنوز که هنوز است در دوران‌های هزاران سال پیش تاریخی دارند زندگی می‌کنند. هنوز ثروت‌های افسانه‌ای در کنار گرسنگی‌ها و فقرهای افسانه‌ای است، هنوز بهره‌مندی یک درصد بسیار کوچک در دنیا، از امتیازاتی که برای میلیون‌ها انسانِ گرسنه در کشورهای محروم وجود دارد بیشتر است. و به اینها می‌بالند.

و این عیناً همان وضع تمدن عظیم اسلامی است در قرن دوم و سوم و چهارم؛ آن روز هم همین جور بود. پیشرفت علمی بسیار، اما اشرافی‌گری و تعیش و بی‌خبری از فضیلت‌ها و انسانیت‌ها و اصالت‌ها بود. اختلاف طبقاتی به نحو شدید، گرسنگی‌های مرگ‌آور در مقابل سیری‌های مرگ‌آور در آن روز هم به چشم می‌خورد و دیده می‌شد. بر اثر چه بود این بدبختی‌ها؟ چرا جامعه اسلامی آن روز با آن همه نشاط و فعالیت علمی‌اش، نتوانست گلی در بوستان فضیلت‌ها و انسانیت‌ها باشد؟

### **مسلمان زیستن در ولایت طاغوت امکان ندارد؛ مسلمان زیستن، یعنی تمام امکانات یک انسان، در دست در اختیار خدا باشد**

در چنین شرایطی در ولایت طاغوت، مسلمان زیستن امکان دارد؟ مسلمان زیستن، یعنی تمام امکانات و انرژی‌ها و نیروها و قدرت‌ها و استعداد‌های یک انسان، در دست در اختیار خدا بودن. همه چیزشان، مالشان در اختیار خدا، جانشان در اختیار خدا، فعالیت و حرکت روزانه‌شان در اختیار خدا، خواب شب‌شان در اختیار خدا، اندیشه و فکرشان در اختیار خدا.

### **در ولایت طاغوت مردم به هدف خودشان نخواهند رسید؛ مثل ماشینی که با رانندگی آدم غیر امن انجام می‌شود**

جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره می‌شود، مثل همان ماشینی است که با رانندگی آدم غیرامن و غیربیلد دارد رهبری می‌شود، در این جامعه انسان‌ها به هدف نخواهند رسید و نمی‌توانند مسلمان بمانند و بنابراین باید هجرت کنند.

### **گاهی جایی برای هجرت کردن وجود ندارد و لازم است گروهی از انسان‌ها با هجرت خود، نقطه شروع هجرت را بنیان‌گذاری کنند**

اگر جایی برای هجرت پیدا نشد، باید به فکر محیطی جدید برای هجرت کردن بود. پیغمبر در شرایطی هجرت کرد که محیط هجرت فراهم نبود. پیغمبر با هجرت خود، محیط هجرت را ایجاد کرد. گاهی لازم می‌شود که گروهی از انسان‌ها با هجرت خود، نقطه شروع هجرت را آغاز کرده و جامعه الهی و اسلامی را بنیان‌گذاری کنند.



اگر می‌خواهید مطالب را در نسخه چاپی  
(کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن؛  
ویرایش سوم) پیدا کنید، این اعداد  
به شما کمک می‌کند. (هر عدد، شماره  
صفحه مطلب مقابل خود در نسخه  
چاپی است.) اما اگر از نسخه پی‌دی‌اف  
موبایلی کتاب استفاده می‌کنید، به جدول  
آخر کتاب مراجعه کنید.

## فهرست کتاب (سطح پیشرفته)

### بخش اول: ایمان؛

### ویژگی‌های ایمان (آگاهانه، زاینده، پاینده) و ثمرات ایمان (نقش آن در زندگی خوب)

### [جلسه ۱] نشانه‌های ایمان؛ ویژگی‌های مؤمن (۱)

#### آیات این جلسه؛ ۱۳۲ تا ۱۳۶ آل عمران

- وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ  
وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ  
عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ  
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَٰئِكَ  
جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

## معنای تقوا و نقش آن در پیروزی

- (متأسفانه حدود یک ربع ابتدایی جلسه که طبعاً معرفی این جلسات بوده، ضبط نشده است. لذا مشخص نیست که با توجه به آیات خوانده شده در ابتدای جلسه، بحث از کجا آغاز شده است که لازم بوده پیش از شرح آیات معنای «تقوا» و نقش آن در پیروزی توضیح داده شود.)
- رهبانیون مسیحیت برای آلوده نشدن به گناه، «رهبانیت» و گوشه‌گیری از اجتماع را بدعت گذاشتند (و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ)
- در عالم اسلام، رهبانیت به معنای گوشه‌گیری و فرار از مسئولیت اجتماعی و کمک به دیگران، وجود ندارد
- مسلمانی و پذیرش مسئولیت، لازم و ملزوم یکدیگرند
- مسلمان برای آلوده نشدن به گناه، به جای رهبانیت و فرار از مسئولیت، زره تقوا را به تن می‌کند و وارد منطقه گناه برای دستگیری گنه‌کاران می‌شود
- «تقوا» یعنی «به تن کردن زره لازم برای مقابله با آسیب گناه»، تا انسان بتواند برای دستگیری از گنه‌کاران وارد منطقه گناه شود
- بنابراین تقوا مقدمه و وسیله پیروزی (نجات دیگران) است / زیرا کسی که از آلوده شدن بترسد، نمی‌تواند آلوده‌ها را نجات دهد
- پس تقوا که مصونیت بخش انسان از ویروس گناه است، مقدمه و وسیله پیروزی است (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)

## علت تأکید بر اطاعت از رسول در کنار اطاعت از خدا چیست؟ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ)

- وجه مستقل بیان کردن اطاعت از رسول در کنار اطاعت از خدا این است که اگر اطاعت از رسول ذکر نمی‌شد مخالفان پیامبران هم می‌توانستند ادعا کنند که ما هم خدا را اطاعت می‌کنیم (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ)
- در زمان پیغمبر، مخالفان پیغمبر از مسیحیت و احبار یهود مثل پیغمبر مدعی اطاعت از خدا بودند؛ بلکه شدیدتر از ادعای پیغمبر. اگر پیغمبر می‌گفت من بنده خدا هستم، آنها می‌گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم (وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ)
- مدعیان فرمان بری از خدا، در خلوت خودشان می‌دانند چه نامه سیاهی دارند، اما در مقابل مردم، مدعی بندگی و اطاعت از خدا هستند، اینها در مقابل «مردم حق پرست واقعی» باید مشخص بشوند، و معیار آن اطاعت از رسول است نه اطاعت از خدا (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ)

### رحمت خدا در دنیا، مخصوص مطیعین از خدا و رسول است (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)

- ما تصوّر غلطی از رحمت الهی داریم، فکر می‌کنیم اگر گناه و نافرمانی کنیم، تنها امید ما رحمت الهی است که شامل حال ما شود. در حالی که طبق آیات قرآن، رحمت الهی در دنیا برای مطیعین از خدا و پیامبر است، نه معصیت‌کاران (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)
- ما رحمت الهی را رقیب عمل کردن و جایگزین آن می‌دانیم و حال آنکه آیه قرآن به عکس می‌گوید: اگر عمل کنید، شاید مورد رحمت قرار بگیرید
- خداوند به ملتی رحم می‌کند که او را اطاعت کنند و تکالیف خودشان را انجام دهند، نه اینکه منتظر ابر رحمت الهی باشند و بعد راه را باز کرده تا دزدان ناموس و غارتگران دین بیایند و همه چیزشان را ببرند
- اگر ملتی از عمق دل فرمان بر خدا باشند، یعنی بدون نزاع همگی تحت فرمان پیامبر قرار بگیرند، به آقایی می‌رسند و شامل رحمت الهی می‌شوند

### طلب مغفرت به معنای عذرخواهی نیست! مغفرت یعنی پر کردن خلأهای روحی (سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ)

- به انسانی که میل به سرعت و سبقت دارد، دین نمی‌گوید نیروهایت را متوقف بگذار و سرعت نگیر بلکه می‌گوید هرچه بیشتر و زیادتر سرعت بگیر و مسابقه بده، اما در جهت درست و در جهت آنچه که با بزرگی تو تناسب دارد نه آنچه که برای تو کوچک و کم است (وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ)
- ای انسان بزرگ، اگر می‌خواهی سرعت و سبقت به چیزی بگیری، آسمان و زمین برای تو کم است، مغفرت از همه چیز بالاتر است
- طلب مغفرت به معنا و شبیه عذرخواهی و درخواست بخشش از دیگران به خاطر زیر پا گذاشتن اخلاق یا حق الناس نیست
- این طور نیست که فلان کس ظلم کرده، در زمین فساد آفریده، مستوجب عذاب خداست، بعد روز قیامت به خاطر قطره اشکی که داشته یا توسلی که کرده، خدا از سر تقصیراتش بگذرد و مغفرت شامل حال او شود
- غفران یعنی پر کردن خلأ؛ شبیه جراحی در بدن که با دارویی یا مصرف ویتامینی یا تزریق آمپول جای آن زخم خوب می‌شود
- گناه یعنی زخم و ناقص کردن روح

- غفران یعنی برطرف کردن زخم و نقصان وارد شده به روح که به خاطر گناه کردن به وجود آمده، توسط خدا
- مغفرت یعنی جبران عقب ماندگی از طرف بنده، شبیه کسی است که از زمان بندی خودش برای رسیدن به مقصد عقب افتاده، حالا با سرعت بیشتری حرکت می‌کند تا عقب ماندگی خودش را جبران کند، جبران آن با تلاش بیشتر است، نه تنبلی کردن
- خداوند غفار و بخشنده است برای کسی که توبه کند؛ توبه یعنی برگشتن به مسیر تکامل و تقویت ایمان و انجام عمل صالح (وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا)
- مغفرت یعنی انسان خلأهای روحی را پر می‌کند تا به کمال برسد
- مغفرت این نیست که خدای متعال بی حساب، از روی دل بخواهی کسی را مورد لطف بی جایی قرار دهد، بدون اینکه خود او کوششی در راه این لطف الهی کرده باشد

### ویژگی‌های متقین / ۱. انفاق؛ هر خرج کردنی انفاق نیست! انفاق کار مردمان هوشمند است (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ)

- بهشت برای همه نیست بلکه برای یک عده خاصی است یعنی متقین و انفاق از نشانه‌های متقین است (وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ)
- انفاق با خرج کردن فرق دارد، انفاق خرج کردنی است که با آن یک خلأ و نیاز حقیقی پر می‌شود (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ)
- هر خرج کردنی حتی برای کارهای خوب، انفاق نیست، پولی که خرج شود ولی خلائی را پر نکند خسارت است
- گاهی پر کردن شکم گرسنه هم انفاق نیست، در شرایطی که پر کردن شکم یک گرسنه مثل قیچی کردن پیکره بالای یک دانه علف هرزه است، باید از ریشه کار را درست کرد
- انفاق کار مردمان باهوش است که خلأها را تشخیص می‌دهند و حاضر می‌شوند بجا آن خلأها و نیازها را پر کنند

### ۲. فقط فروبردن خشمی که مبتنی بر عقل باشد، نشانه متقین است (الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ)

- فروبردن خشم یعنی بر اساس احساسات کار نمی‌کنند، همه جا عقل حرف اول را می‌زند (الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ)

- گاهی عقل با خشم‌های درست همراه است؛ فروبردن خشم همه‌جا خوب نیست، بلکه مقابل کسانی که باید بر آنان خشم گرفت، باید خشم گرفت
- «فروبردن خشم» نشانه متقین است، نه فراموش کردن خشم. وقتی خشم فرونشست، انسان می‌تواند با عقل، درک، آنچه را شایسته است انجام دهد
- نشانه متقین، گذشتن از «لغزش‌های» مردم است، نه از «خلاف‌های عمدی» آنها (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ)
- متقین برای مدت طولانی دچار غفلت نمی‌شوند و فوراً به یاد خدا می‌افتند (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ)
- تلاش و کوشش، لازمه دریافت مغفرت از طرف خدا است (أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ... وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ)

## [جلسه ۲] نشانه‌های ایمان؛ ویژگی‌های مؤمن (۲)

### آیات این جلسه؛ ۱ تا ۴ انفال

- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

### انفال «مال رسول است» یعنی مدیریت توزیع ثروت‌های عمومی دست اوست (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ)

- انفال یعنی ثروت‌هایی که متعلق به عموم مسلمانان است نه متعلق به یک فرد خاص یا جمع خاص مثل معدن، دشت‌ها و مراتع (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ)
- انفال مال خدا و پیغمبر است، یعنی برای عده خاصی نیست
- مال خدا یعنی آن چیزی که باید در اهداف الهی و مصالحی که خدای متعال معین کرده خرج شود و در حقیقت مال خدا، مال بندگان و برای رفع نیاز آنها است (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ)
- اگرچه انفال باید به مصالح عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن، به معنای بی‌نظمی و بدون حساب و کتاب خرج کردن آن نیست؛ لازم است یک مرکزیتی



باشد که نماینده خدا و قیّم امور مردم محسوب شود و آن رسول است، انفال مال رسول است یعنی مدیریت توزیع دست او است (وَالرَّسُولِ)

• اگرچه ثروت‌های عمومی از آن همگان است، اما باید در اختیار یک فرد قدرتمند الهی که نماینده خدا و قیّم امور مردم محسوب می‌شود، قرار داشته باشد و او همان رسول و حاکم اسلامی است

### اصلاح ذات‌البین یعنی بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتادن (وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ)

• اصلاح ذات‌البین یعنی کسانی که سخنی غیرحقیقت می‌گویند، به سود حقیقت، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ)

• اصلاح ذات‌البین یعنی بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید. به جای اینکه برای جنگیدن با دوستان دنبال بهانه باشید، برای جنگیدن با دشمنان بهانه‌ها را پنهان نکنید

### اطاعت از رسول، نشانه ایمان (أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

• ایمان یعنی گرایش قلبی، وابستگی فکری، اعتقادی و روانی به یک شخص، مطلب یا مرکز؛ تنها به قلب خلاصه نمی‌شود، باید طبق آن عمل کند (أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

• مؤمن واقعی کسی است که به لوازم و تعهدات ایمان پایبند باشد؛ وگرنه کسی که مدعی خداپرستی است با کسی که منکر خداپرستی است، اما هر دو در عمل ظلم می‌کنند و فضیلت‌ها را زیر پا می‌گذارند چه فرقی می‌کند؟

• اطاعت از خدا و پیغمبر و به دنبال فرمان خدا و رسول رفتن، لازمه ایمان است

• پیروی از فرمان خدا، یعنی انجام تعهدها، مسئولیت‌ها معین شده درباره روابط انسان با سایر انسان‌ها، با خدا، با حیوانات و ... لازمه ایمان است

### پنج خصلت مؤمن / ۱. ترس از خدا ناشی از درک احساس عظمت و شکوه خدا (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ)

• پنج خصلت مؤمن: ۱. ترس از خدا ۲. ازدیاد ایمان ۳. توکل ۴. اقامه نماز ۵. انفاق

• ترس از خدا، مثل ترس از قاضی و دادستان نیست تا کسی بگوید من که گناهی نکردم، از خدا هم نمی‌ترسم؛ البته تا چه کسی که بتواند مطمئن باشد که گناهی ندارد؟

• ترس از خدا، از نوع ترس در اثر معرفت و درک حقیقت باشکوه اشیای بزرگ و ذوات عظیم و حقیقت‌های باشکوه است

- خاصیت وجودی انسان این است که در مقابل هر چیز با عظمتی، حالت وحشت و سرگشتگی در او پدید بیاید، ممکن است او هیچ ترسی نداشته باشد؛ به این معنا که احساس کند کسی می‌خواهد به او آسیبی بزند، ترس ناشی از گناه نیست
- ترس از خدا، یعنی ترس از احساس عظمت او و احساس حقارت خویشتن در مقابل او
- کسی که در مقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند و خدا را مسلط بر امور خویش مشاهده می‌کند، سعی خواهد کرد در مسیری که خدا ترسیم کرده حرکت کند و این بزرگترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش انسان مسلمان است
- تصور اینکه دعای ابو حمزه ثمالی و مناجات و گریه‌های اهل بیت (ع)، برای آموزش به دیگران است، اشتباه است
- علت اشک اهل بیت (ع) به درگاه خدا شدت معرفت آنها نسبت به خدا است و درک عظمت خدا. روح کوچک ما قادر به درک عظمت خدا نیست، اما روح امیرالمؤمنین (ع) این عظمت را می‌فهمد و به همین دلیل گریه می‌کند

- اگر حالت خشیت، احساس ترس و بیم ناشی از احساس حقارت خود در مقابل عظمت خدا در دل ما پدید بیاید، دیگر ذکر خدا به صوت بازیچه یا عادت نخواهد بود (إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ)
- با احساس ترس ناشی از درک عظمت خدا، ذکر گفتن انسان از حالت خواب‌آلودگی و خستگی که نشانه بی‌اعتنایی و بی‌ادراکی و عدم حساسیت روان انسان در مقابل ذکر است، بیرون می‌آید

## ۲. ازدیاد ایمان؛ ایمان مانند بذری در دل در حال رشد (وَ إِذَا تَلَّيْتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا)

- نشانه دیگر ایمان، افزایش ایمان با تلاوت آیات قرآن است
- ایمان مانند یک آب راکد در وجود مؤمن نیست؛ بلکه مانند بذری در دل رشد می‌کند
- مؤمن راستین، اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی در دل او است، سعی می‌کند آن را با تدبر و اندیشیدن، موجب افزایش ایمان خود کند
- ازدیاد ایمان با تلاوت قرآن، خط بطلانی بر این عقیده است که قرآن را ترجمه، معنا و تفسیر نکنید که عقل ما نمی‌رسد. قرآن کتاب رمز نیست، باید آن را به قصد فهمیدن و افزایش ایمان خواند

### ۳. توکل عامل انگیزش و تحرک، نه حالت مخدّر و بی حالی (وَ عَلٰی رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)

- نشانه دیگر ایمان، توکل به خداست است؛ توکل به معنای دست روی دست گذاشتن و بی مسئولیتی نیست و اینکه بگوییم خدا خودش با معجزه همه کارها را درست می‌کند، این روش قوم موسی (ع) در جنگ با دشمنان است که گفتند برو خودت با خدایت بجنگ و قرآن این روش را نفی می‌کند
- این تصور غلط رایج بین مردم است که خدا خودش باید اصلاح کند و از بنده خدا کاری بر نمی‌آید و این تصور موجب سلب مسئولیت از بندگان است
- اگر اراده و نیروی آدمی، برای از بین بردن فساد تأثیر نداشت، خدا انبیای خودش را مبعوث نمی‌کرد و مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی‌کرد
- فرستادن کسانی از جنس بشر از طرف خدا برای ریشه‌کن کردن فساد، یعنی فساد بشری را بشر باید ریشه‌کن کند
- توکل یعنی در همه حال امیدت به خدا باشد، با این تعبیر، توکل عامل انگیزشی و تحرک در انسان است نه حالت مخدّر و بی حالی
- تسلیم دشمن یا تسلیم مسیر عادی زندگی، راه‌های انسان بی خدا در بن بست‌ها است
- آدم‌هایی که توکل به خدا ندارند، در مشکلات یا تسلیم دشمن یا تسلیم مسیر عادی زندگی می‌شوند، یا به زندگی خودشان خاتمه می‌دهند
- برای انسان با خدا در این مشکلات و بن بست‌ها، راه و در دیگری باز می‌شود و آن توکل است. توکل در گرفتاری‌ها بن بست شکن است و از نظر خدا ما بن بست نداریم، همه بن بست‌ها با دست قدرت خدا بن باز است
- نمونه کامل بن بست‌ی که با توکل به خدا توسط چند نفر از اصحاب ختم به خیر شد، ماجرای جنگ اُحُد است؛ در حالی که عده زیادی از اصحاب فرار می‌کردند
- کسی که توکل را دست روی دست گذاشتن و به امید آینده مجهول بی تلاش نشستن بداند و توکل را به معنای سلب اراده و قدرت انسان بیندارد، یا معنای توکل را نفهمیده، یا می‌خواهد مردم را گمراه کند
- صبر و توکل، دو بال نیرومند برای پرواز انسان است و هرامتی این دو بال را داشته باشد، از تیررس دشمن‌های خاکی به کلی دور خواهد شد

#### ۴. اقامه نماز به معنی نماز خواندن یا فلانی را نمازخوان کردن نیست؛ بلکه به معنای این است که جامعه دائماً به یاد خدا و در راه خدا باشد (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)

- نشانه دیگر ایمان، اقامه نماز است؛ اقامه نماز با نماز خواندن فرق می‌کند
- معنای اول اقامه نماز، انجام دادن نماز به صورت کامل و همه جانبه است و معنای لغوی اقامه هم همین است؛ یعنی به صورت کامل انجام دادن
- آدمی که نماز خوب می‌خواند، همه مشکلات برایش آسان است و اگر کسی نماز را با تمام شرایط آن اقامه کند، آنچه را که به مؤمنین وعده داده شده است برای او وجود خواهد داشت
- معنای دوم اقامه نماز، نمازخوان کردن جامعه است
- هرکسی خودش نماز خوبی بخواند، اما به دیگران کاری نداشته باشد، نمازش کامل نیست
- جامعه را نمازخوان کردن، یعنی کاری کنیم که جامعه‌ای دائماً به یاد خدا و در راه خدا است، نه اینکه افراد را نمازخوان کنیم
- اقامه نماز در جامعه یعنی تلاش و کوشش در راه عبودیت مطلق حق، تلاش برای ریشه کن کردن فساد و ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان آحاد ملت مسلمان و آحاد بشریت
- جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خدا است، هر روز از سردمداران فساد یعنی «مغضوب علیهم» و از دنباله‌روان فساد یعنی از «ضالین» تبری می‌جوید

#### ۵. انفاق فراتر از انفاق جان و مال است؛ به انفاق فکری هم می‌رسد ( وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ )

- نشانه دیگر ایمان، انفاق است؛ انفاق یعنی پر کردن خلأها و نیازها و به جا خرج کردن
- انفاق اعم از مال است؛ مثل جان، آبرو، توان جسمی و زبان و فکر و... چون که فرمود از آنچه ما به آنان روزی کرده‌ایم انفاق می‌کنند
- گفتن آنچه مورد نیاز است انفاق است؛ نه پرگفتن
- چقدر پول‌هایی که بنام دین خرج می‌شود، اما انفاق نیست؛ چون نیازی از جامعه مستمند را برطرف نمی‌کند

## تمام شعارهای امروز احزاب سیاسی مثل صلح، آزادی، رفاه و راحتی، در جامعه ایمانی تحقق پذیر است

- یک جامعه وقتی لقمه نانوش پاکیزه، شرافتمندانه، توأم با سربلندی و کرامت است و شرافتمندانه روزی می‌گیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات باشد، در این صورت، همه آن شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا می‌دهند، همه آن شعارها در جامعه ایمان محقق خواهد شد مثل صلح، آزادی، رفاه، راحتی و... (و رِزْقٌ كَرِيمٌ)

### [جلسه ۳] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۱. آگاهانه

#### آیات این جلسه: بقره ۲۸۵ و آل عمران ۱۹۰ تا ۱۹۳ و مائده ۱۰۴

- بقره) اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵)
- آل عمران) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳)
- مائده) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴)

#### فرق رهبران الهی با رهبران سیاسی در «ایمان» به آنچه دعوت می‌کنند است (اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ)

- باور داشتن و ایمان داشتن به رسالت خود، خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان آنها است
- رهبر الهی مانند رهروی این راه، به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، با همه وجودش صمیمانه مؤمن است
- ایمان به آنچه که دعوت می‌کنند، فرق رهبران الهی و رهبران سیاسی است
- فرق رهبران الهی با سیاسی در ایمان داشتن یا نداشتن به آنچه به آن دعوت می‌کنند، از مسائل سیاسی تاریخ هندوستان قابل استفاده است

- رهبران الهی از همه جلوتر اول خودشان حرکت می‌کنند، معنی ندارد که من پای قلۀ کوه بخوابم در حالی که تشنه هستم، بعد به شما بگویم آقایان بالای کوه یک آب گوارایی است
- رهبران الهی، پیش از همه، همچون پیش‌آهنگان یک راه، پرچم به دست، گام در راه، مشغول حرکت بودند و از همه جلوتر حرکت می‌کردند؛ مثل ابراهیم خلیل الرحمان. شکنجه و خطراتی که پیغمبر را تهدید می‌کرد از عمار یاسر کمتر نبود
- ایمان از جمله خصوصیات پیامبران است، ایمان یعنی باور با تمام وجود به آنچه می‌گویید، و از نشانه‌های ایمان رهبران الهی پیشی گرفتن رهبران بر دیگران در گام برداشتن و به دلِ خطر زدن است
- همهٔ انبیا هدف مشترک دارند؛ برای همین بین آنها فرق نمی‌گذاریم. همهٔ انبیا، همه جا با مردم همراه بوده‌اند، و به سوی یک مقصد پیش می‌رفتند (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ)
- پیامبران و پیروان آنها که همگی ایمان دارند می‌گویند ما شنیدیم و اطاعت کردیم. فرق شنیدن با به گوش انسان خوردن این است که شنیدن یعنی با تمام وجود فهمیدن، وقتی مؤمنین می‌گویند ما شنیدیم، یعنی همین. و اطاعت کردیم یعنی اینکه اطاعت ما کورکورانه نبود، بلکه از روی روشنی و آگاهی و سمع بود (وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا)
- کسانی که مثل دیگران در مسیر انبیا رفتند، اینها هم احتیاطاً دارند می‌روند، اینها در حوزهٔ قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند، چون «ایمان» لازم است
- ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، به دنبال یک جاذبه حرکت کردن، و دلی که جاذبهٔ مکتب و قرآن آن را تسخیر نکرده، مرده است

## انواع و اقسام ایمان / ۱. مقلدانه و متعصبانه؛ یعنی ایمانی که متکی بر دلیل نیست بلکه جانب‌دارانه است

- اقسام ایمان: ۱. ایمان مقلدانه و متعصبانه ۲. ایمان آگاهانه
- ایمان مقلدانه و متعصبانه، یعنی چون پدرها و بزرگترها باور کرده بودند، ما هم باور کردیم، چون در کتاب ما، در حوزهٔ دین ما، این طور می‌گویند. لذا هرچند دلیل برخلاف باور ما بیاوری، بی خود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم
- ایمان مقلدانه و متعصبانه دو جور است: ۱. از روی تقلید مثل عامۀ مردم؛ اگر از نوع مردم بپرسی، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمی‌دانند چون پدرها گفتند، یا معلم در مدرسه

گفته است. ۲. از روی تعصب: چون دین اسلام چنین می‌گوید، این درست است و چون ادیان دیگر می‌گویند، غلط است. ایمانی که متکی بر دلیل نیست فقط از روی تعصب است و تعصب یعنی جانب‌داری بدون دلیل از روی احساس بدون منطق

- ایمان مقلدانه و متعصبانه ارزش ندارد چون همان‌طور که به آسانی قابل کسب است، به آسانی زائل شدنی است و چنین ایمانی در مقابل شعله‌ی مادیت، شبیه برفی در چله‌ی تابستان آب شده و به زمین فرو می‌رود

## ۲. ایمان آگاهانه یعنی ایمان بدون ترس از سرزنش و اشکال‌گیری (الأولی الألباب)

- آسیب‌شناسی ایمان مقلدانه نسل موجود
- ویژگی ایمان حقیقی، آگاهانه بودن، از روی بصیرت و چشم باز، بدون ترس از اشکال‌گرفته شدن است. چنین ایمانی، در سخت‌ترین شرایط حفظ می‌شود
- ایمانی که برای نگه‌داشتن آن باید بگوییم روزنامه‌نخوان، فلان کتاب را نخوان، در کوچه بازار راه نرو، تا بماند، این ایمان نخواهند ماند
- ایمانی لازم است که آنچنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود
- وقتی که ایمان از روی روشنی، درک، فکر و با محاسبه انجام گرفت لازم نیست آن را داخل پارچه و در صندوق بگذاریم تا مبادا آسیبی ببیند
- ایمان ناآگاهانه است که مدام باید دغدغه از بین رفتن آن را داشته باشیم، اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، باید دائماً به مؤمنین آگاهی دهیم
- از آگاه شدن اهالی ایمان نترسیم و از چشم و گوش بسته ماندن اهالی ایمان لذت نبریم
- ایمان آگاهانه برای خردمند است؛ خردمند کسی است که دارای نیروی فهمیدن است و شامل عموم مردم می‌شود، نه فقط عده‌ی خاصی؛ البته به شرط به‌کارگیری آن نیروی فهم (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)
- خردمند از نظر قرآن کسی نیست که در هیچ کاری کلاه سرش نمی‌رود و همه‌جا دست او روی دست حریف‌هاست؛ بلکه خردمند کسی است که در همه حال، به یاد خدا است (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ)

### بدون تفکر و هوشمندی، ایمان آگاهانه معنا ندارد (يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

- یاد خدا بودن فقط یک گوشه ذکر گفتن نیست. به یاد خدا بودنِ فعال، در عمل مشخص می‌شود؛ یعنی با تفکر کردن درباره هدف خلقت همراه است (وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)
- تفکر درباره هدف خلقت، اساسی‌ترین نقطه فلسفه فکری است که الهام‌بخش زندگی فردی و اجتماعی است. معتقد به خدا، می‌گوید خلقت بی‌هدف نیست، پس من مسئولیتی دارم و راهی را باید بیمایم
- خردمندان باهوش، متفکران در آسمان و زمین، وقتی فهمیدند که در این جهان بیهوده نیامده‌اند، و این جهان بیهوده آفریده نشده است، با گوش تن و دل، به منادی ایمان پاسخ داده و مؤمن می‌شوند (رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ)
- منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر، عقل و تفکر و بینش آنهاست که آنها را به سوی ایمان به خدا فرامی‌خواند

### در قرآن، کافران مرتجعان قرن‌ها و عصرها هستند و پیغمبران روشنفکران زمان (حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

- چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است و ایمان‌های کورکورانه مقلدانه متعصبانه، آدم را با مغز به زمین می‌زند، خداوند این چنین ایمان‌هایی را به شدت توبیخ می‌کند (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ)
- پاسخ کافران و مرتجعان، به دعوت به رفتن به سوی خدا و رسولش این است که راه و رسم پدران ما را بس است و ما به دنبال حرف‌های تازه نمی‌رویم (قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)
- به گفته یکی از محققین، کافر همه جا در قرآن، مرتجعان قرن‌ها و عصرها هستند و پیغمبران روشنفکران زمان هستند
- انبیا همیشه حرف نو و راه نو دارند و به سوی نو دعوت می‌کنند، اما کافران و مخالفان، متعصبان و مقلدان، متحجران و مرتجعانی هستند که راه نوی او را نمی‌پسندند و نمی‌پذیرند
- قرآن در پاسخ این گروه که اصرار بر حرف پدران و گذشتگان خود دارند می‌فرماید: شما از آنها تقلید می‌کنید، هرچند چیزی نمی‌دانستند و راه نمی‌یافتند؟ (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ)



## [جلسه ۴] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۲. زاینده و همراه با تعهدات عملی

### آیات این جلسه: حج ۷۷ و ۷۸ و انفال ۷۲

- حج) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِير (۷۸)
- انفال) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَأُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا (۷۲)

### ویژگی‌های ایمان حقیقی / ۲. ایمان همراه با تعهدات عملی است وگرنه هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند پیامبر دروغ نمی‌گوید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ)

- ایمان طبق فرهنگ قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست، وگرنه شیطان اول مؤمن به خدا است
- ایمان همراه با تعهد و عمل است و شعاع آن در جوارح و اعضای انسان مشهود است؛ یعنی ایمان زاینده، ایمانی که مثل سرچشمه فیاض عمل می‌زاید، ایمانی که بار روی دوش مؤمن می‌گذارد
- ایمانی که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد و نه به درد آخرت
- اگر عمل را از ایمان حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی نمی‌ماند
- در صورت عدم احساس تعهد نسبت به ایمان، به ایمان خودت شک کن، جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد
- اگر آثار و ثمرات ایمان نظیر برتری برای جامعه محقق نشده است، به خاطر این است که ایمان فقط یک امر قلبی نیست
- اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، اول مؤمن به پیغمبر ابولهب یا ولید بن مغیره بود؛ همان‌ها می‌نشستند آیات قرآن را گوش می‌دادند و می‌گفتند این کلام بشر نیست
- هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند پیامبر دروغ نمی‌گوید، بعد از شنیدن آیات الهی می‌گفتند این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است، پس قبول می‌کردند که او از سوی خدا می‌گوید، اما مؤمن نبودند، چون تصدیقشان با تعهدهای متناسب همراه نبود

- اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی کافی بود، عمرو عاص باید اول شیعه عالم باشد؛ چراکه او درباره امام علی (ع) شعر می‌گفت و دم احتضار، اظهار ندامت می‌کرد که چرا دینش را به معاویه فروخته است؟
- ایمان درست و معتبر در اسلام، ایمان زاینده و تعهدآفرین است و آن ایمانی است که با تعهدهای عملی همراه باشد؛ در غیر این صورت منتظر نصرت و نتیجه و امنیت در دنیا هم نباید بود (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ)

### تئوریزه کردن تنبلی و راحت‌طلبی با نظریه ارزش‌مندی ایمان بدون تلاش

- پندارهای بیهوده ناشی از راحت‌طلبی، ضد این موضوع (ایمان با عمل و تلاش) را به ما تلقین می‌کند، چراکه انسان همیشه به دنبال راحتی و سهل‌گیری است، از طرفی انسان مذهبی بهشت را می‌خواهد، برای جمع این دو، فرمول رفتن آدم بیکاره تنبل به بهشت را درست می‌کند
- قول به ایمان بدون عمل و تلاش تئوریزه کردن تنبلی و راحت‌طلبی است
- طبق روایات، شفاعت شامل حال کسانی هست که تلاش و کوشش می‌کنند، درست نقطه مقابل آنچه که در ذهن ما است
- امام سجاد (ع) به کسی که می‌گفت تو که فرزند پیغمبر هستی چرا گریه و مناجات می‌کنی، می‌فرمود: بهشت از آن فرمان بران است
- بعد از پیغمبر، قرن‌ها فعالیت روی مغز مسلمانان شد برای قانع کردن آنها به اینکه اسلام یعنی دل پاک و عمل لازم نیست و مؤمن یعنی دل پاک نه عمل پاک
- معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر است نه به دنبال تلاش و عمل، می‌گفت دانه موی سر و بدن پیغمبر را با من داخل کفن بگذارید

### ایمان در گرو کار و فعالیت و انجام نیکی است (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ)

- ایمان در گرو کار و فعالیت و انجام نیکی است (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ)

۸۴ • حجم، کیفیت، عمق و پایداری تلاشی که برای خدا و در راه خدا باید انجام بگیرد، باید به اندازه بزرگی و عظمت خود خدا، از همه تلاش‌ها بزرگتر، پایدارتر و خستگی‌ناپذیرتر باشد (وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ)

• علت برگزیده شدن مسلمانان، به خاطر فرمان‌بری از خدا است، نه اینکه هرچند مخالف فرمان خدا عمل کنید، باز هم منتخب و برگزیده هستید، تافته جدا بافته بودن، تفکری یهودی است (هُوَ اجْتَبَاكُمْ)

• انتخاب و گزینش، به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگترین کار، شبیه اینکه بین ده نفری که همه آمادگی بدنی خوبی دارند، یک نفر را که از همه مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر است برای برداشتن بار سنگین انتخاب کنند. گزینش امت اسلام مثل گزینش امت بنی اسرائیل از این قبیل است

۸۵ • علت گزینش مسلمانان، به خاطر تحمل بار امانت اسلام است، مثل امت بنی اسرائیل. البته آنها بار را برداشته و خدا دنیا و آخرتشان را نابود کرد (وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُوْ بَغَضٍ مِنَ اللَّهِ) • خداوند امت اسلام را برای برداشتن بار امانت اسلام برای رساندن به سرمنزل انتخاب کرده است و این بار قابل تحمل است و می‌توان فشار آن را تحمل کرد (هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)

• مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همه بشریت شما هستید، شما دیده‌بانان و اداره‌کنندگان بشریتید (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)

۸۶ • حالا که مسئولیت شما سنگین است، پس نماز به یادارید و زکات بدهید و به خدا متکی باشید؛ از هیچ قدرت دیگر نترسید و در سختی‌ها و بن‌بست‌ها، از لطف و مدد خدا مأیوس نگردید چرا که خدا نگهبان و سرپرست و هم‌جبهه شماست؛ نماز، زکات و اعتماد به خدا، نوعی تعهدات ایمانی است (فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ)

### رابطه ایمان حقیقی و هجرت؛ هجرت به معنای جابه‌جایی از شهری نیست، بلکه یعنی به یک‌باره دست شستن از همه چیز به خاطر هدف و پیوستن به جامعه اسلامی (إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَ هَاجِرٌ)

• یکی از تعهدات ایمان هجرت است؛ هجرت فقط به معنای جابه‌جایی از شهری به شهر دیگر نیست، هجرت یعنی به یک‌باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف و به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی و به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی

- هجرت مردم مکه یعنی از مغازه پر متاع و کالای آن، همچنین از خانواده دل کندن و با نزدیک‌ترین افراد خانواده به صورت دشمنی خونی درآمدن و همه محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان پذیرفتن
- هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن، شبیه ساختن یک سازه چوبی که هزاران قطعه چوب دارد، هر کسی یک قطعه را برمی‌دارد تا آن سازه شکل بگیرد
- جامعه اسلامی مدینه، محتاج عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش و اسلام فهم، محب و با دلی سرشار از ایمان بود. مردم مکه از خوشی و راحتی گذشته، در واقع آمده بودند تا به سهم خودش یک گام بزرگی برای بنای جامعه اسلامی بردارند
- هجرت لازمه به هم پیوستگی مؤمنین به یکدیگر است، اینها خشت و آجر یک دیوار و سقف هستند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا... أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ)
- کسانی که هجرت نکنند و از خانه راحت خود دل نکنند، یعنی به تعهدات ایمانی خود عمل نکنند، به شما پیوسته و جزو شما نیستند تا اینکه مهاجرت کنند، ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثری ندارد، در جامعه اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ)

### [جلسه ۵] ویژگی‌های ایمان حقیقی: ۳. همیشه و همه جا

#### آیات این جلسه: نور ۵۱ و ۵۲ و ۵۵

- نور) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

#### ویژگی‌های ایمان حقیقی / ۳. ایمان همیشگی نه مقطعی و موسمی

- تعهدات مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌خواهی و در موقع نفع شخصی و متجاوزانه نیست، این جور نیست کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد کند، هر جا نفع و بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاب کرد مؤمن باشد، اما در مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی متجاوزانه تولید نمی‌کند، از ایمان روی‌گردان باشد

۹۲

• منفعت طلبی چیز بدی نیست، منظور ما از نفع طلبان، نفع طلبان متجاوز است؛ یعنی کسانی هستند که برای نفع شخصی خود، حاضر هستند منافع عالم را فدا کنند

• تعهد مؤمن همیشگی و همگانی است، یعنی ایمانش فقط در جایی نیست که نفعش باشد

۹۳

• اگر کسی مؤمن به پیغمبر بود، این ایمان، این تعهد را می آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت کند، دیگر معنا ندارد آن وقتی که با یک پدیده کوچک و بی دردسر که برخلاف مشی پیامبر است مواجه شد احساس مسئولیت کند، اما وقتی با یک پدیده بزرگتر ولی پردردسرتی که باز در خلاف مسیر و جهت نبوت بود مواجه شد، مسئولیت خودش را فراموش کند

• اقرار به رسالت پیامبر یعنی من دنباله رو پیامبرم و در راه او حرکت می کنم

• تعهدات مؤمن موسمی و گاه گاهی نیست، در همه زمان ها و نسبت به همه اشخاص است، تعهد همگانی و همه جایی و همیشگی است

• یهودیان، مصداق تعهد موسمی به ایمان هستند، یهودیان فقط به بخشی از دین که بی دردسر و راحت است مؤمن هستند (أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ)

• تعهد به نماز و روزه و عدم تعهد به امر به معروف و نهی از منکر مصداق ایمان موسمی است

۹۴

• یکی از مصادیق ایمان موسمی این است که تا وقتی قضاوت پیامبر به نفع شخص او باشد، مؤمن است اما اگر قضاوت پیامبر علیه او بود، تن به قضاوت پیامبر نمی دهد و تردید می کند (يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ)

• معاویه اگر به نفعش باشد، قرآن را هم سر نیزه می کند تا نشان دهد من طرفدار قرآن هستم، دم از قرآن و نماز و فضائل، حتی فضائل امیرالمؤمنین هم می زند، اشک تمساح هم برای فضائل علوی می ریزد، اما پای عدالت اجتماعی که می رسد، دین و ایمان نمی شناسد

• معاویه تا جایی که به نفعش بود، دم از قرآن و علی (ع) می زد

• اگر قرار است که ایمان شامل حال کسانی باشد که مقداری از دین را متعهد هستند و مقدار دیگر را نه، معاویه اول مؤمن است؛ معاویه نماز به جماعت و اول وقت هم می خواند. تا اینجا دینی است لذت بخش و بی ضرر و توجه مردم را جلب می کند، تا اینجا دین که به نفع خودش است، عمل می کند

## نبوت‌ها با فکر و عقل مردم سروکار دارند (يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

- معاویه بخش‌های بی‌دردسر دین را مؤمن بود، اما دینی که پیغمبر برای تعلیم و تربیت آن مبعوث شده دینی است که بینش و خرد را در انسان قوی و نیرومند می‌کند
- هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند و هر چیزی که جلوی چشم، درک و عقل و فهم مردم را می‌گیرد، دین با آن به مقابله برمی‌خیزد
- هر چیزی که نیروی عقل و فکر انسان‌ها را زیر خروارها عصبیت، پندار باطل یا اختناق یا هر چیز دیگری پنهان کند، نقطهٔ مقابل فلسفهٔ بعثت انبیا است
- نبوت‌ها با فکر و عقل مردم سروکار دارند و هرکسی، هر عاملی، هر انگیزه‌ای، چه در وجود خود انسان، چه در خارج از وجود انسان، موجب بازماندن عقل و خرد از رشد شود، ضد دین است
- معاویه، دین را در جایی که به او می‌گوید گرسنگی مردم را برطرف کن، اختلافات طبقاتی را از بین ببر، تبعیض و ستمگران را بر مردم حاکم نکن، نمی‌پذیرد
- ضدیت اسلام معاویه با تفکر مردم این‌گونه است که به ابن عباس می‌گفت قرآن نخوان! می‌گفت نمی‌شود، می‌گفت اگر می‌خوانی تفسیر نکن! بعد دید که حرف غیرمنطقی می‌زند، گفت تفسیری که از اهل بیت به تو رسیده را نگو! نمی‌خواهد مردم قرآن را بفهمند و اساساً مردم بفهمند، هرچه مردم کمتر می‌فهمیدند به نفع معاویه بود
- جنایت معاویه فقط آدم‌کشی و ظلم و جنایت و زنده به گور کردن نبود، این جنایات را که عوام هم می‌فهمند، جنایت معاویه این بود که جامعهٔ اسلامی را بیست سال جلو نبرد، بلکه دویست سال از لحاظ فکر، بینش و اخلاق عقب برد
- مثالی تاریخی از عقب‌ماندگی فکری مردم شام و اینکه فکر می‌کردند ابوقبیس (کوه کنار مکه) نام شخصی است
- گناه نفهمیدن مردم به دوش شریح قاضی، و عالمان خائن همکار با ظالمان هم هست، اما اصل و ریشهٔ قدرت‌های روحانی ضد دین، معاویه و سران طواغیت بنی‌امیه و بنی‌عباس و... است
- وعده‌های که برای ایمان داده شده است نظیر پیروزی مؤمنین، یا همکاری و همراهی طبیعت با مؤمنین برای مؤمنینی است که در عمل متعهد هستند
- فایدهٔ دانستن اینکه ایمان نباید مقطعی باشد این است که اگر ایمان ما دارای اثر و خواص و بشارت‌های ایمانی نیست، به خاطر این است که ایمان با تعهد همیشگی همراه نبوده است

## تطبیق بحث با آیات: ویژگی‌های ایمان حقیقی، همیشگی بودن است نه مقطعی و موسمی (وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ)

- اراده و مشیت خدا، در موارد معمولی، جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند، شما اگر نخواستید هدایت بشوید یعنی تنبلی و سستی کردید و راه فهمیدن را بستید، این یعنی خدا اراده نکرده که شما نفهمید (وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)
- معنای خواست خدا این است که اگر چنانچه شما نخواستید یعنی خدا نخواست است، نه اینکه نخواستن خدا موجب شده شما اراده نکنید
- خواست خدا، جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند
- مثال آتش و سوختن دست برای فهم خواستن یا نخواستن خدا مثال خوبی است؛ اگر دستم را در آتش بردم و دستم سوخت، خدا خواسته بسوزد، اگر من دستم را داخل آتش نمی‌بردم، نمی‌سوخت چون خدا خواسته نسوزد
- در قرآن می‌فرماید: می‌گویند ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، این ادعاها آسان است (وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا) اما پس از این ادعا گروهی از آنان رو برمی‌گردانند (ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) صحبت از کفر نیست، صحبت از روی‌گردانی همین مؤمنین معمولی داخل جامعه است، درباره اینها می‌فرماید: اینها مؤمنین نیستند (وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ)
- چون فراخوانده می‌شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند میان آنها، ناگهان می‌بینی گروهی از آنان روی‌گردانند و حاضر نیستند بروند از پیغمبر حکم را بشنوند (وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ)
- آیه به حسب ظاهر درباره قضاوت است؛ تعبیر حکومت در قرآن غالباً درباره قضاوت به کار می‌رود
- سرزنش قرآن نسبت به کسانی است که زمانی که حکم پیامبر به نفع آنها نیست، دین را قبول ندارند (وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ)
- علت عدم پذیرش قضاوت پیامبر در جایی که به نفع افراد نیست سه چیز است ۱. بیماری دل ۲. شک در دین ۳. کفر و ترس از اینکه خدا و پیامبر بر آنها ظلم کند (أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولَهُ)
- مؤمنین حقیقی در قضاوت‌های پیامبر، هرآنچه باشد؛ به نفع یا ضرر آنها، تسلیم هستند و سخنشان این است که شنیدیم و اطاعت کردیم؛ اینها به فلاح می‌رسند (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا)

۱۰۲

● فلاح یعنی موفقیت، پیروز شدن و به هدف و مقصود رسیدن، البته به معنای رستگاری یعنی رستن هم در بعضی از لغات آمده است (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

● آیه «حکومت روی زمین برای شماست و...»، این وعده مربوط به مؤمنین متعهد است و انحصار به زمان ظهور ندارد، بعضی‌ها وسواس و جمود دارند، می‌گویند مخصوص زمان ولی عصر (عج) است، مصداق کامل این آیه آن زمان است، اما کجای این آیه نوشته مخصوص آن زمان است؟ مگر خدا به مؤمنین صدر اسلام این وعده را عملی نکرد؟ (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ)

۱۰۳

● یک بار در زمان پیامبر این آیه محقق شده است

### ایمان ملازم با کتک خوری مؤمن نیست و مؤمنین از اول عالم همیشه توسری خور نبوده‌اند، مؤمنین پیشین حاکمان زمین بودند ( کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ )

● خداوند همان طور که مؤمنین پیشین را جانشین در زمین ساخته است، شما را نیز جانشین زمین می‌کند ( کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ )

۱۰۴

● ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا در عالم از اول بودند، یعنی مؤمنین پیشین همیشه توسری خورده‌اند، درست نقطه مقابل آنچه که قرآن می‌خواهد بگوید که مؤمنین گذشته هم حکمرانی در زمین داشته‌اند

● تصور غلط از ایمان، این است که ایمان را ملازم با کتک خوری و مؤمن بودن را ملازم با زجر کشیدن و شکست دانست

● دین از روز اول تا به امروز، همه‌اش پیشرفت داشته، تا حالا یک قدم عقب‌نشینی نداشته است، آنی که خیال می‌کنند عقب‌نشینی است، آن در واقع پیشرفت است

● دین اسلام، دنیا و آخرت را شامل است و برای همه نیازها کافی است و ترس آنها را تبدیل به امنیت می‌کند (وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا)

● هدف از برقراری امنیت، راحت‌طلبی و بی‌عاری نیست، بلکه برای آن است که بتوانند در سایه آن، یک گام و ده گام به سوی سرمنزلهایی انسان یعنی تکامل نزدیک شوند و بنده خدا شوند (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا)

● اگر بعد از ایمان آوردن، شرک ورزیدند، فاسق خواهند بود، یعنی از دین خارج شده‌اند



## [جلسه ۶] آثار ایمان حقیقی در رسیدن به یک زندگی خوب

### آیات این جلسه: یونس ۹ و عنکبوت ۶۹ و بقره ۲۵۷ و نساء ۱۷۵

- یونس) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ (۹)
- عنکبوت) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (۶۹)
- بقره) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)
- نساء) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (۱۷۵)

### مروری بر مباحث گذشته (ایمانی واقعی چیست؟) و ادامه بحث (و چه آثاری دارد؟)

- مروری بر مباحث گذشته/ سه مسئله اساسی درباره ایمان ۱. ایمان آگاهانه ۲. ایمان با تعهد و عمل ۳. ایمان همیشگی نه فرصت طلبانه و در وقت منفعت
- ما برای اینکه نتیجه ایمان را بدانیم، لازم است از مزدها و نویدهایی که خدا به مؤمنین داده آگاهی پیدا کنیم
- تمام آیاتی که درباره ایمان و مؤمن در قرآن هست را جمع آوری کردیم، حدود ۷۰۰ آیه شده است
- این ۷۰۰ آیه را نگاه کردیم، ببینیم خدا چه نویدها و آثار خوبی را برای ایمان وعده داده است؛ حدود ۴۰ موضوع شد که حدود ۱۲ موضوع را فرصت می شود اینجا مطرح کنیم
- خدای متعال برای مؤمن، در مقابل ایمان و انجام تعهدات ایمانی اش، چیزی را تعهد می کند؛ برای انسانی که عادت به دادوستد کرده، با مبادله زندگی می کند و دوست دارد بداند خدا چه تعهدی در مقابل او بر عهده می گیرد
- دانستن وعده های خدا به اهالی ایمان، از نظر کسی که می خواهد در وادی ایمان ثابت قدم و راسخ باشد، بسیار امیدبخش است

### نویدهای ایمان همان شروط خوشبختی است

- انسان برای خوشبختی و سعادت همه جانبه و کامل، به چه چیزهای نیاز دارد؟ هرآنچه که انسان برای خوشبختی نیاز دارد، تماماً به مؤمن نوید و تعهد داده شده است

- ۱۱ موضوع است که اگر هرکدام از آنها در زندگی انسان نباشد، او احساس خوشبختی نمی‌کند و همه آن موضوعات، تماماً به مؤمن نوید داده شده است
- نتیجه می‌گیریم که ایمان مساوی با تمام شرایط خوشبختی است، حتی برای مادی‌گراها
- مادی‌گراها هم برای خوشبختی نیاز به این شرایط دارند، اگر چنانچه اینها را داشته باشند احساس خوشبختی می‌کنند. خواهیم دید که در دین هم تمام اینها به مؤمن وعده داده شده است

### شرط خوشبختی: (شناختن هدف، از بین برد موانع، رهایی از دغدغه‌های درونی بازدارنده از هدف، امیدواری، قابلیت بخشش و جبران خطاها، تکیه‌گاه داشتن، نصرت و مدد و استفاده از نیروی ماورای ماده و طبیعت و ...)

- شرط اول؛ شناختن هدف [هدایت] است، انسان باید بداند به کجا می‌خواهد برسد، برای چه هدفی می‌خواهد تلاش کند، از آغاز، نقطه پایان راه را ببیند، علاوه بر این بداند که به سوی این هدف، از کدام راه باید رفت تا زودتر و حتماً رسید
- شرط دوم؛ از بین بردن موانعی نظیر جهل و غرور و هر آنچه گوهر بینش و عقل را در حجاب ظلمانی می‌برد و نیروی دیدن و فهمیدن را از بین می‌برد. غرور، جهالت، پندارها و خرافات و نظام‌های جائزانه، نمی‌گذارند که انسان‌ها بفهمند و بدانند

- شرط سوم؛ رهایی از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی بازدارنده از هدف است
- عوامل بازدارنده درونی انسان، تأثیر بیشتری دارند در نرسیدن به مقصد تا عوامل بازدارنده بیرونی، یک وقت جلوی راه شما را می‌گیرند، نمی‌گذارند بروید، تجربه تاریخی نشان داده وقتی مسیر راهرویی را بگیرند، در پیمودن راه حریص‌تر و شوقش بیشتر می‌شود. اما گاهی در درون انسان تردید ایجاد می‌کنند، اراده رفتن و تصمیم بر حرکت را از انسان می‌گیرند و این بدتر است؛ مثل اینکه به او بگویند، چرا می‌روی؟ چه فایده‌ای دارد؟ شاید نرسیدی، شاید در راه دزدی رسید.

- چقدر به حضرت موسی (ع) التماس می‌کردند که می‌ترسیم خلاف گفته باشی و خلاف به تو وعده داده شده باشد؛ در قرآن می‌گوید که فشار و فقر، آن قدر زیاد وجود داشت که خواص متزلزل می‌شدند که متی نصر الله؟ پس کی؟ پس کو؟ این تردیدها و دغدغه‌های درونی حتی خواص را می‌لغزاند

- عبارت دعای کمیل که می‌گوید: «واشدد علی العزیمه جوانحی»، خدایا دل مرا بر تصمیم قادر کن؛ یعنی بتوانم بر ضعف‌ها و تردیدها، شک‌ها و عوامل بازدارنده درونی خودم غلبه پیدا کنم

- شرط چهارم؛ امیدواری باشد که این تلاش به جایی می‌رسد، بداند هر کاری که می‌کند، یک اثر مثبتی به جا می‌گذارد و هر گامی که برمی‌دارد، یک قدم به مقصد نزدیک می‌شود
- اگر شما در یک بیابان راه را گم کردید، نمی‌دانید از این طرف یا آن طرف باید رفت، با هر قدمی که برمی‌دارید، سست و ناامید می‌شوید چون نمی‌دانید این تلاش ثمربخش خواهد بود یا خیر؟
- شرط پنجم؛ لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد
- انسان در طول زندگی و حرکتش اشتباهاتی دارد، اگر هر خطای فرد، به صورت یک جراحی غیرقابل التیام شود، انسان همیشه دغدغه دارد که نکند با یک خطای دیگر، از هدف دورتر شود و از راه کنار بیفتد، همیشه مأیوس از گذشته و بدبین به آینده است. اما اگر بداند خطاها به شرط اینکه خودش درصدد جبران باشد، قابل جبران است، شوق و امید او چند برابر خواهد شد
- شرط ششم؛ تکیه‌گاهی مورد اطمینان داشته باشد
- بداند همه جا و در تمام شرایط، کمک‌کاری هست که می‌تواند از او استفاده کند؛ شبیه کسی که نقشه جامع راه را دارد و اگر هم جایی اشتباه کرد، به نقشه مراجعه می‌کند
- شرط هفتم؛ در مواجهه با دشمن و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار باشد. نیرویی ماورای نیروی ماده و طبیعت
- اگر به مادی‌گراها هم بگویید که در تلاش خودتان، بر فرض بدانید نیرویی ماورای نیروی ماده هست که می‌تواند به شما کمک کند، حاضر هستند آن را بپذیرند
- شرط هشتم؛ بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف برتری و رجحان داشته باشد و بداند بالاخره برتری برای اوست.
- شرط نهم؛ بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کننده تلاش اویند، پیروز گردد.
- شرط دهم؛ عاقبت از همه سختی‌ها و فشارها به مقصود و سرمنزل برسد. [فوز و فلاح]

### شرط یازدهم؛ بهره‌مندی از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیا گشته مثل برکات آسمان و زمین تا درک و هوش

- شرط دوازدهم؛ بعد از مرگ اول راحتی و پاداش‌گیری باشد، حتی برای مادی‌گراها بر فرض محال نزد ایشان [البته در شمارش ابتدایی نیآورده بودند]
- قرآن تمام آنچه که عناصر و عوامل سازنده خوشبختی محسوب می‌شود را به آدم‌های با ایمان ضمانت کرده است، با مراجعه به تجربه تاریخی بشر به این سنت همیشگی خدا پی می‌بریم

### آثار ایمان در قرآن، همان شروط خوشبختی است!

- ایمان موجب آن است که انسان راه را پیدا کند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ)
- اگر کسی ایمان توأم با عمل داشته باشد، روشنی و هدایت نصیبش خواهد شد و قدم دوم را پیدا خواهد کرد
- کسی که در بیابان تاریک ده‌ها کیلومتر می‌خواهد راه برود و فقط یک چراغ دارد، با هر قدمی، قدم دیگر برایش روشن می‌شود
- کسانی که به خدا ایمان بیاورند و به او تمسک بجویند، خدا آنان را در رحمت و فضل خودش داخل می‌کند و آنها را راهنمایی و هدایت می‌کند (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا)
- کسانی که در راه خدا تلاش کنند، در رشته فهم دین، در مسائل اجتماعی و جهانی مثل عدالت، امنیت و... در همه رشته‌ها، هرکسی وارد هدف‌های الهی شد، قدم گذاشت، هر قدمی که پیش رفت، قدم بعدی برایش روشن است (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)
- کسانی که در راه هدف‌ها و خواسته‌های خدا مثل عدالت، امنیت و بندگی تلاش کند، راه به آنها نشان داده می‌شود
- نور یکی از چیزهایی که برای خوشبختی و سعادت لازم است؛ خدا ولی مؤمنین است و آنها را از ظلمات به نور می‌برد (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)
- ولایت به معنای به هم پیوستگی است و خدا ولی مؤمنین است یعنی خدا و مؤمنین در یک صف هستند و دشمنان در صف دیگر
- ظلمت یعنی جهل، خرافه، غرور، نظام‌های تحکم‌آمیز و هرآنچه که برای بینش انسان، مانع محسوب می‌شود و نور هم معرفت، دانش و ارزش‌های انسانی است
- هرگز غیرمؤمن به نور نمی‌رسد، لذا همیشه مضطرب و دغدغه‌مند است
- کافر به معنای بی‌دین نیست، کافر یعنی پوشاننده نعمت، یعنی کسی که نعمت دین را ناسپاسی می‌کند؛ چون دین هدیه خدا به بشر است و کافر یعنی کسی که این هدیه را ناسپاسی کرده است
- ذکر نقش مهمی در برون‌رفت از ظلمات و رسیدن به نور دارد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا... يُخْرِجْكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۲۱

## 🌸 [جلسه ۷] آثار ایمان در قرآن، همان شروط خوشبختی در دنیا!

### آیات این جلسه: رعد ۲۸ و ۲۹

• رعد) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (۲۹)

- یکی از نویدهای قرآن، این است که مومنین در نهایت بر صف دشمنان، پیروز و از آنها بالاتر و برترند
- به جای آنکه سعی کنید جزء یا سوره را تمام کنید، سعی کنید قرآن را بفهمید

### اطمینان یعنی حالت آرامش روح نه عدم تحرک و تلاش ( الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ )

- اطمینان، سکون و امن، نتیجه ایمان است
- اطمینان یعنی حالت آرامش روح و قلب، نه عدم تحرک و تلاش، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و تشویش
- انسان دارای آرامش و انسان دارای التهاب، شبیه به دو نفر هستند که یکی آماده امتحان دادن است و دیگری آماده نیست
- انسان دارای آرامش و انسان دارای التهاب، یکی شبیه سربازی است که با سازوبرگ جنگی و باورمند به ضعف دشمن و... آمده و دیگری در اوج ضعف
- اطمینان این نیست که سربازی وسط جنگ استراحت کند، بلکه به این معناست که آینده برایش روشن است، لذا نمی ترسد
- انسان آرام شبیه به کشتی با تجهیزات در دل دریای ناآرام است
- انسان ناآرام شبیه فردی است که با ترس از گرسنگی و طمع به راحتی، به سوی هدف حرکت می کند
- اطمینان یعنی جاذبه ای که انسان را به سوی خود بکشاند؛ مثل علاقه به هدف، خدا و ایمان
- انسانی که در مسیری حرکت می کند و به سوی مقصدی می رود، ممکن است انگیزه های مختلفی او را از پیمودن راه بازدارد؛ مثل ترس از گرسنگی، بی خوابی، نرسیدن، طمع به زندگی راحت، پول، مقام و...
- کسی که پا در مسیر گذاشته است، دوباره ممکن است این انگیزه ها سراغش بیاید و مثل خاری یا قلاب یا زنجیر، اجازه حرکت به او ندهد، این آدم می شود متزلزل، این انسان نامطمئن است

● آدمی وقتی که با جاذبه قوی، با روحیه قوی، وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه‌ها و انگیزه‌های دیگر ضعیف می‌شود؛ مثل آهن‌ربای قوی که جاذبه آهن‌رباهای کوچک را خنثی می‌کند، این انسان می‌شود مطمئن (یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ)

● همان‌طور که جاذبه زمین، جاذبه بزرگترین کوه‌های عالم را بی‌اثر کرده است، ایمان به خدا نیز همچون جاذبه‌ای قوی عمل می‌کند که جاذبه‌های کوچک که برای افراد بی‌ایمان بزرگ به نظر می‌رسند، برای او کوچک شوند و بی‌اثر

● پرجاذبه بودن ایمان، موجب می‌شود که جاذبه‌های کوچک مثل علاقه به دنیا بی‌اثر شود

● اطمینان و آرامش، به معنای بی‌حرکی و عدم پیشرفت نیست؛ بلکه یعنی جاذبه‌های گوناگون نظیر هوس‌ها، علاقه‌ها، او را به این سو و آن سو نکشاند؛ بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان، آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت و خلقت حرکت کند، این معنای اطمینان است

### معنای سکینه (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ)

● در جنگ حنین، مسلمانان مغرور جمعیت خود شدند؛ طبق سنت الهی آدم یا هر جریان مغروری باید با مغز به زمین بخورد، دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هر امتی لازم است

● سکینه به معنای آرامش و سکون نفس است و نه به معنای عدم تحرک و غافل شدن، سکینه در مواقع حساس معنا دارد نه در هنگام غفلت و غرور

● مراد از امن در اینجا، امنیت روحی است نه امنیت اجتماعی؛ به معنای نداشتن تزلزل و اضطراب و بیم و هراس است (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ)

### رابطه یاد خدا با آرامش؛ یاد خدا جاذبه قوی برای محو کردن جاذبه‌های کوچک (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

● یاد خدا جاذبه قوی برای محو کردن جاذبه‌های کوچک است

● علت دستور به اقامه نماز به صورت هر روز این است که نماز کپسول ذکر خدا است تا انسان به آرامش برسد؛ مثل وزنه‌ای که به قایق‌های بزرگ وصل می‌شود تا قدری تحرک و اضطراب آن را کم کند

● بزرگترین خاصیت نماز و ذکر خدا این است که دل را از وسوسه‌ها، دغدغه‌ها، از جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری و در همه راهی باز می‌دارد

- خاصیت عجیب یاد خدا این است که به دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌دهد که این موضوع برای موفقیت بسیار مؤثر است، مؤمن از این امتیاز و امکان عجیب روحی برخوردار است
- جامعه مؤمنی که به تعهدات ایمانی عمل می‌کند، دنیایش هم آباد است (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ)
- ابراهیم (ع) پیغمبری بود که در مواجهه با مشرکین امنیت و آرامش داشت (وَ حَاجَّةٌ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ)
- ابراهیم نبی به مشرکین فرمود: من از شریکانی که شما برای خدا قرار دادید نمی‌ترسم؛ شما سزاوارتر هستید به داشتن امنیت روحی یا من؟
- مؤمن کار خودش را ثمربخش می‌داند و این ثمربخشی او را بیشتر و سریع‌تر به منزل مقصود می‌رساند (فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)
- کسی که احتمال بدهد حرکت و گام او اثربخش و ثمره دارد، بهتر کار می‌کند و خستگی کمتری دارد و راحت‌تر حرکت می‌کند
- شان نزول تغییر قبله و اینکه تغییر قبله موجب تضييع و بی‌اثر شدن ایمان شما نیست، ایمان و عمل شما ضایع و باطل و بی‌اثر نمی‌ماند (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ)

## بخش دوم: توحید؛

معنای توحید (آزادی) و تأثیر آن بر زندگی فردی (وسعت دید، شجاعت) و اجتماعی (نفی طبقات اجتماعی)

**[جلسه ۸] توحید یعنی همه جهان وابسته به قدرت بالاتر است، و همه، بردگان و بندگان اویند (توحید در جهان بینی اسلام)**

آیات این جلسه؛ بقره ۲۵۵ و مریم ۸۸ تا ۹۴

- بقره) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)

- مریم) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴)

### شبهات مسئله توحید با ایمان در سه ویژگی ایمان

- توحید همان ویژگی‌های سه‌گانه ایمان یعنی تعهد، آگاهانه بودن، همیشگی بودن را دارد
- بحث توحید بحث سنگینی است و برای ارائه آن ضرورت دارد سخنرانی تفکر محور و شبیه کلاس درس باشد
- چه لزومی دارد که محافل عمومی، با جمعیت زیاد، حالت درستی نداشته باشد و چرا نباید محافل عمومی، افکار را در مجلس آماده شنیدن چیزهای مشکل و محتاج فکر نکند؟

### توحید در دو دیدگاه / ۱. توحید در جهان بینی اسلام / ۲. توحید در ایدئولوژی اسلام

- طرح مسئله توحید در دو دیدگاه ۱. توحید در جهان بینی اسلام ۲. توحید در ایدئولوژی زندگی ساز اسلام
- توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی است
- جهان بینی، یعنی درک و برداشت انسان از جهان پیرامونی خودش و از خودش و ماورای طبیعت، نه به معنای وسعت نظر
- جهان بینی یعنی برداشت، تلقی و دریافت یک انسان یا مکتب از جهان یا از انسان

### توحید در جهان بینی اسلام یعنی همه چیز بنده و وابسته به قدرت الهی

- جهان بینی اسلام یعنی همه چیز در این عالم، هر آنچه آفریده شده بنده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است و ماورای دانش تجربی، پدیده‌های قابل حس و لمس، حقیقتی وجود دارد که نامش خدا است
- جهان به خودی خود استقلال ندارد، عالم ساخته و پرداخته قدرتی بالاتر به نام خدا است
- دست قدرت برتر الهی به تمام صفات نیک مثل قدرت، حیات، زیبایی و نیکی آفرین متصف است
- او صاحب اختیار عالم است و ذرات عالم پس از اینکه ساخته و پرداخته می‌شوند، مثل فرزند از مادر جدا نمی‌شوند بلکه همیشه محتاج قدرت و اراده او هستند



- علوم تجربی به این نتیجه رسیده است که جهان را پدیده آورنده‌ای است
- توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده، دارای یک روح پاک و لطیف است و همه اجزای این عالم، بندگان و موجودات تحت اختیار آن پدیده آورنده محسوب می‌شوند
- در دیدگاه اسلام، عالم مستقل نیست، وابسته به یک قدرت بالاتر است

### بررسی برخی آیات مرتبط: اله یعنی صاحب اختیار ( اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ )

- اله یعنی معبود و هر موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس و تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را دست او می‌دهد و سررشته زندگی خود را به دست او می‌سپرد
- «الهشان هوای نفسشان است» یعنی کسانی سررشته زندگی خودشان را به هوای نفس داده‌اند
- کسانی که دست یک انسان سرکش متجاوز را در امور زندگی خود باز می‌گذارند، الهشان همان شیطان است
- کسانی که به سنت‌ها و عقاید پوچ، به طور بی‌قید و شرط تسلیم می‌شوند، الهشان همان سنت‌ها و عقاید پوچ است
- هرچه در وجود و زندگی انسان، بی‌قید و شرط دستش باز باشد و حکومت کند او اله است
- هیچ الهی جز او نیست یعنی اله واقعی، قانونی، حقیقی دیگری نیست، وگرنه هزاران معبود در دنیا وجود دارد

### حی بودن خدا یعنی خدا لحظه‌ای از تو غفلت نمی‌کند ( الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ )

- اولین ویژگی خدا و اله زنده بودن است، همه مرده‌اند و زنده حقیقی خداست
- قیوم بودن خدا در کنار قید حیات به این معنا اشاره دارد که بقیه موجودات جاندار هم که دائماً حیات آنان، در معرض زوال است، زنده جاودان و اصیل و حقیقی نیستند
- «او نمی‌خوابد» یعنی لحظه‌ای غفلت و بی‌توجهی در وجود او راه ندارد، موجودات دیگر و اله‌های دروغین از خودشان و از مردم تحت اختیار خودشان پیوسته غفلت می‌ورزند و ادعای دروغ آگاهی و اطلاع می‌کنند، در حالی که آنچه بر آنان غلبه دارد، غفلت و بی‌خبری است
- هرچه درباره خدا اثبات می‌شود، چیزهای است که درباره مدعیان الوهیت نفی می‌شود؛ آنچه از توحید گفته می‌شود باید در زندگی عملی موحدان منعکس شود

## شفاعت با اذن خدا و در ذیل قدرت خدا تعریف می‌شود ( مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ )

- هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم که حتی به اندازه قدرت یک شفیع بتواند در مقابل خدا عرض اندام کند
- شفاعت ذیل قدرت خدا قرار دارد و اگر کسی از دیگران شفاعت می‌کند، به اذن خدا است؛ بنابراین انبیا و اولیا در مقابل خدا قدرتی از خود ندارند
- تمام زندگی انسان‌ها و موجودات، از زیر نظر خدا و علم او بیرون نیست (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ)
- در عالم دو صف وجود دارد؛ یکی صف خدا، یکی صف بندگان، و همه ذرات عالم بندگان او هستند و از لحاظ بندگی خدا، بین دو موجود عالم هیچ امتیازی نیست
- حتی انبیا نیز با بقیه موجودات در عبد بودن و تحت اختیار خدا بودن یکسان هستند
- گستره تخت قدرت او آسمان‌ها و زمین است و نگه‌داری آنها برای او سخت نیست و اوست برتر، بلند قدر، بزرگ و پرشکوه (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)

## فهم کلی از آیت الکرسی این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت وجود دارد به نام خدا

- از آیت الکرسی، می‌فهمیم در همه منطقه وجود، یک قدرت به نام خداست و یک کانون دانش، حیات و نیرو وجود دارد و در طرف مقابل، همه پدیده‌ها رو به آن قدرت عظیم، با حال عبودیت قرار دارند. بدون اینکه بین آنها از جهت عبودیت در مقابل مرکز قدرت فرقی باشد
- ما نمی‌خواهیم فلسفه بازی کنیم، وقتی دانستیم که همه انسان‌ها فی‌الجمله در مقابل آن قدرت مساوی هستند، دیگر معنا ندارد امپراتور روم در حال غرور مجسمه خودش را بسازد، در حالی که یک برده و غلام روی پای او افتاده باشد؛ زیرا صف دیگری به غیر از بندگی وجود ندارد
- اگر این جهان بینی توحیدی اسلام باشد، قلدران تاریخ، که هزاران و میلیون‌ها بنده و اسیر قدرت و مطیع امر و فرمان داشتند، نمی‌توانستند بگویند ما تافته جدا بافته‌ای هستیم و من غیر از تو هستیم
- اثر عملی فهم کلیت آیت الکرسی، عدم کرنش در مقابل مستکبران است
- بنی اسرائیل می‌گفتند ما برای آقا زیستن آفریده شده‌ایم و بقیه برای بدبخت بودن
- هیچ‌کس مثل پیغمبر خدا عبودیت خدا نکرده است، چون بندگی خدا بیشتر کردند، مقامشان بالاتر است و هرکس می‌خواهد به خدا نزدیک‌تر شود باید بیشتر عبد او باشد

• علت حق شفاعت برای بندگان خوب، عبودیت آنان است

### فرزند گرفتن برای خدا یعنی انسان‌ها غیر از اینکه بنده خدا می‌شوند، بنده دیگری هم می‌توانند بشوند ( وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا )

- علت قول مسیحیت و یهودیت به فرزند داشتن خدا، نفی بنده بودن عده‌ای نسبت به خدا است
- فرزند داشتن خدا، که مورد ادعای عده‌ای از مشرکین، مسیحی‌ها و یهود بود، به این معنا است که در میان مخلوقات عالم، یک نفر هست که نسبتش با خدا، نسبت بنده بودن نیست، بلکه نسبت فرزند بودن است
- یهودی‌ها که می‌گفتند عزیر پیغمبر فرزند خداست، می‌خواستند بگویند همه موجودات بنده خدا هستند، ولی عزیر از این مقوله خارج است، او آقازاده و نورچشمی است. یعنی علاوه بر آن دو صف، یکی صف خدا و دیگری صف بندگی، صف سومی وجود دارد به نام فرزندی و آقازاده‌ای
- قول به دارا بودن فرزند برای خدا، بهانه است برای اینکه بگویند انسان‌ها غیر از اینکه بنده خدا می‌شوند، بنده دیگری هم می‌توانند بشوند ( وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا )

## [جلسه ۹] ضرورت نگاه کارکردگرایانه به توحید، وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر و عبودیت برابر همه موجودات در برابر خدا (توحید در ایدئولوژی اسلام)

### آیات این جلسه؛ بقره ۱۶۵

- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

### علت گرایش به مادی‌گرایی، این است که بشر خیال می‌کند مکاتب مادی بهتر می‌تواند دنیای مردم را اداره کند

- ریشه مادی‌گرایی نفی خدا نیست، بلکه نفی توانمندی دین برای زندگی بهتر انسان است
- مادیون روزگار ما، در حقیقت چون از مکتب الهی سرخورده فکری و روحی شده‌اند و معتقدند که مستقر شدن عدالت و اداره انسان‌ها جز در سایه طرز فکر مادی امکان ندارد، به خاطر همین از مکتب الهی روی‌گردان شده‌اند، نه از باب اینکه با خدالغ کرده یا چون استدلال قانع‌کننده فکری بر وجود خدا ندارند، خدا را رد کرده و نپذیرفتند، غالباً استدلال فکری برای نفی خدا اصلاً نه در حال و نه در گذشته وجود ندارد

- علت گرایش به مکاتب مادی، این است که خیال می‌کنند این مکاتب دنیای مردم را بهتر از دین اداره می‌کنند و بهتر ظلم و تبعیض را نابود می‌کند
- علت اینکه مادی‌گراها فکر می‌کنند دین نمی‌تواند دنیا را اداره کند، ناشی از تلقی غلط از مفهوم رایج و شایعی از دین است که در کوچه و بازار به غلط وجود دارد و از حقیقت دین خبری ندارد

### اگر دین نتواند گرهی از زندگی مردم باز کند، دین نیست (لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)

- اگر دینی نتواند گره از زندگی مردم باز کند، این دین را نپذیرید
- اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، یک گره فروبسته مردم نگشود، برای امروز و فردای مردم، ذره‌ای سود نداشت، تو هم از طرف ما وکیل، چنین دینی را پیدا کردی، یک لحظه نپذیر؛ چون دین خدا این طور نیست
- دین خدا استاندارد دارد، اگر این مهر استاندارد با یک دینی تطبیق کرد، ما آن را قبول می‌کنیم، نشانه دین حقیقی آن است که می‌تواند مشکلات مردم را حل و اقامه قسط کند
- فلسفه نبوت‌ها، اقامه قسط است و اینکه انسان‌ها بر اساس قسط و عدل زندگی کنند؛ این دین است (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)
- اگر مادی‌گراها می‌گویند دین نمی‌تواند اجتماعات بشری را اداره کند، ما می‌پرسیم کدام دین؟ اسلام برای رفع مشکلات اجتماعی برنامه دارد. اسلام اختلافات تبعیض‌آلود طبقاتی را نفی می‌کند، ثروت‌های تقسیم شده به ناحق را روی هم می‌ریزد و سرانه تقسیم می‌کند و فرصت و امکانات برابر به بشر می‌دهد

- تمام فضایل انسانی و اخلاقی، در سایه یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌شود

- تربیت در نظام دینی فردی نیست، انبیا برای تربیت نمی‌نشینند به مردم موعظه کنند، نظام اجتماعی درست می‌کنند
- «مسیحیت منحرف»، توان حل مشکلات مردم را ندارد، نه «دین اسلام» (إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ)

### آدم غیرمتعهد و غیرمسئول، توحید را با نفی و اثبات خدا مطرح می‌کند

- توحید را به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح نکنید
- روش بحث از توحید باید مسیر زندگی را عوض کند

- شیوه طرح مسئله توحید توسط بیکاران اجتماعی و افراد غیرمسئول و غیرمتعهد با افراد متعهد فرق می‌کند؛ آدم غیرمتعهد و غیرمسئول، توحید را با نفی و اثبات خدا مطرح می‌کند و می‌پرسد آیا خدایی هست یا خیر؟ حالا هست چه کار کنیم نیست چه کار کنیم؟ در وضع زندگی چه تأثیری، در نظام اجتماعی چه تغییر و تبدیلی ایجاد می‌کند؟

### توحید باید در نظام اقتصادی تأثیرگذار باشد. معنای اینکه خدا یک است و دو نیست یعنی تمام آنچه ثروت در اختیارداری برای خداست

- با وجود خدا، در وضع سیستم سرمایه‌داری فلان قدرت، یا ابرقدرت چه تأثیری خواهد گذاشت؟
- زمانی بحث از توحید مؤثر و مفید است که به خاطر آثارش و نظام اجتماعی که توحید پیشنهاد می‌دهد مطرح گردد
- بحث از توحید باید در نظام اقتصادی تأثیرگذار باشد
- تصور غلط از توحید این است که توحید را باید در مغز خودمان روشن و مسلم کنیم و این توحید اثری در زندگی شخصی و اجتماعی ما ندارد
- توحید بالاتر از حد پاسخ به یک سؤال است؛ توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت و روابط اجتماعی و سیر و هدف جامعه، تکالیف مردم و مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، یکدیگر، جامعه و پدیده‌های دیگر دارا هستند
- معنای اینکه خدا یک است و دو نیست یعنی تمام آنچه در اختیارداری از ثروت و... برای خداست. شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید
- اختلاف طبقاتی و تبعیض در جامعه توحیدی معنا ندارد

### بندگی خدا یعنی آزادی از بندگی غیرخدا

- وقتی توحید به یک جامعه آمد، همگان در یک ترازند؛ یعنی بنده خدا هستند
- بندگی خدا یعنی آزادی از بندگی غیرخدا
- فرستاده سپاه اسلام دعوت به نفی عبودیت غیر از خدا می‌کند
- معنای بردگی بردگان این است که انسان‌ها حق خواستن و دوست داشتن آزادی را نداشته باشند و این زشت‌ترین و تلخ‌ترین انواع بردگی است

### بنده خدا یعنی آزاد و آقا بودن و امکان شکوفایی استعدادها

- بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، آقا بودن، امکان شکوفا شدن استعدادها و از وسایل کمال، هر اندازه بخواهی بهره‌مند شدن
- در جامعه اسلامی مردم بندگان خدا هستند نه بندگان قدرت‌ها، حتی در زمان حکومت‌های منحرف اسلامی

### مهم‌ترین آسیب بندگی غیرخدا، اگر بنده قدرت‌ها بشوی، افق دید تو کوچک و محدود به دنیا می‌شود

- در جامعه‌ای که مردم با بینش درست زندگی نمی‌کنند و از هر طرف نگاه می‌کنند، نزد نگاهشان چیزی جز دنیای محدود و کم و بهره‌های کم دنیوی نیست، حاضر نیستند برای آزادی، شرافت و فضیلت انسانی اقدامی کنند
- برای انسان مسلمان همه چیز مقدمه و وسیله است برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد، زندگی دنیا، پول و آسایش دنیا برای او ارزش ندارند و وقتی ارزش دارد که در راه خدا باشد/ ۱۶۸
- در طرز فکر اسلامی، دنیا و آخرت به هم دوخته شده است، برای او دنیا آخری ندارد. در نظر آن شخصی که بنده بندگان است، دنیا ناقص و محدود است، برخلاف کسی که بینش وسیعی دارد، دنیا برایش وسیع است و مرگ دریچه است برای رسیدن به آن دنیا
- علت تأکید بر تکرار آیه الکرسی، زنده بودن شعار توحید در ذهن و توجه همیشگی به حی و قیوم بودن خدا است

### بررسی برخی آیات مرتبط: برده شدن برای مستکبرین در دنیا و بیزاری جستن اربابان مستکبر از بندگان و پیروان خودشان (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً)

- ظالمی هم که ظالم دیگر را عبادت کرد، او هم ظالم هست چون با قدرت بالاتر ارتباط پیدا کرده است
- اظهار پشیمانی کسانی که بنده ظالمین و مستکبرین شده‌اند
- محبت به خدا در دل مؤمنان واقعی، از همه قطب‌هایی که دل انسان را مثل آهن‌ریا به سوی خود جذب می‌کند مثل نفس و شهوت، محبوب‌تر است (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ)

- در قیامت، هرکسی که به قدرت خودش افتخار می‌کرد، قیامت می‌فهمد که هیچ قدرت و توانی در او نیست، قدرت یکسره دست خداست (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً)
- بیزاری جستن اربابان مستکبر از بندگان و پیروان خودشان (إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا)

۱۷۱

## [جلسه ۱۰] روح توحید، نفی اطاعت غیر خدا (عبادت و اطاعت انحصاری خدا)

### آیات این جلسه؛ یونس ۳۰ تا ۳۱

- هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ (۳۰)
- قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱)

۱۷۵

### مقایسه بحث توحید با نبوت در قرآن

- توحید، طولانی‌ترین و مفصل‌ترین بحث در قرآن است، نه بحث نبوت

### توحید عمل‌زا و زندگی‌ساز است

- توحید علاوه بر بینش و برداشت از واقعیت، عمل‌زا و زندگی‌ساز است
- توحید در حد نام بردن خدا در ابتدای ذبح یا نماز و فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی خلاصه نمی‌شود، بلکه تعهدی که توحید به یک فرد یا جامعه موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است؛ مثل حکومت، اقتصاد، روابط بین‌الملل و رابطه افراد با یکدیگر
- تعهد توحید و مسئولیتی که بر دوش موحد گذاشته می‌شود در حد تکالیف و حقوق اساسی جامعه است

۱۷۶

۱۷۷

### تفاوت جامعه توحیدی با غیرتوحیدی در قوانین و سیستم اجتماعی

- در نگاه کلان قوانین و پیکره‌بندی‌های اجتماعی در یک جامعه توحیدی با غیرتوحیدی تفاوت می‌کند
- قواره جامعه توحیدی و شکل قرار گرفتن اجزا و اندام عمومی اجتماعی با جامعه غیرتوحیدی به کلی متفاوت است

- نظم و سیستم اجتماعی و شکل اجتماعی جامعه توحیدی مغایر و احياناً متعارض با جامعه غیرتوحیدی است

### اصل اول توحید؛ عدم عبودیت و اطاعت غیرخدا (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ)

- در نگاه جزئی‌تر، توحید به صورت قطعنامه‌ای است که دارای موادی است؛ اصل اول از قطعنامه توحیدی این است که انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ چیز جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند
- خدا از انسان پیمان گرفته است که شیطان عبودیت نشود (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ)
- شیطان فقط ابلیس نیست، بلکه هر نیروی شرانگیز و شرافرین خارج از وجود انسان است
- همان‌طور که شیطان نیروی شرانگیز در درون انسان است، نفس اماره نیز نیروهای شرانگیز درون انسان است

- شیطان یعنی هر آن چیزی که خارج از وجود تو است و در راه تو اخلاص می‌کند، شر می‌آفریند

- عدم عبودیت شیطان یعنی عدم سرسپردگی و اطاعت از نیروهای شرافرین (لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ)

- طبق حدیث قدسی، اطاعت از مرکز قدرتی که الهام گرفته از پروردگار نباشد، در حد شرک یا خود شرک است؛ هرچند مردم در کارهای شخصی خودشان آدم‌های خوب، مرتب و منظمی باشند؛ چون اطاعت و عبودیت غیرخدا منافی با هدفی است که خدا انسان را برای آن آفریده است (لَأَعْدِبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ)

- اطاعت و عبودیت غیرخدا، منافی با آزادی و وارستگی انسان است و انسان نمی‌تواند رشد کند، مثل گیاهی که سرپوشی روی آن گذاشته و ده‌ها مانع برای رویش آن وجود دارد
- با آهنگ توحید در قرآن باید آشنا شد، ما در زمینه شناخت معارف اسلامی از قرآن دور افتادیم، یا سرگرم شدیم به یک سلسله پندارهای عامیانه پوچ و بی‌اساس، یا سرگرم شدیم به استدلال‌ات خشک بی‌روح و بی‌اثر بی‌مسئولیت در زمینه توحید

- صدها سال به صورت خشک، فریبنده از لحاظ ظاهر و بی‌مغز از نظر باطن، فارغ از ارتباط با دنیای واقعیت و خارج از توحید بحث شده است، حال که می‌خواهیم برای استفاده در دنیای خارج از آن استفاده کنیم می‌بینیم هیچ ارتباطی ندارد



- اما اگر توحید را از قرآن می‌خواستیم، قرآن این بنای توحید را در ضمن صدها آیه، با رساترین شیوه‌ها بیان کرده که معلوم می‌شود زندگی توحیدی و انسان موحد کیست

### بررسی برخی آیات مرتبط، مبنی بر اینکه قدرت در دست خداست پس باید از او اطاعت و او را عبودیت کرد

- خداوند در قیامت میان کسانی که برای خدا شریک گرفتند و شرکای انسانی خدا فاصله می‌اندازد (يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزْنَا بَيْنَهُمْ) اولین سخن عتاب‌آمیز در قیامت، در نفی قدرت معبودان غیر خدا است

- در قیامت مشرکین و کسانی که برای خدا به شریکی گرفته بودند با یکدیگر گفتگو می‌کنند و کسانی که شریک گرفته شده بودند، با ناسپاسی تمام از مشرکان تبری می‌جویند (قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ)

- در قیامت عذرها و بهانه‌ها و فکرها و پندارها و خیال‌های باطل برای عبودیت غیر خدا از بین می‌رود، همه عذرها، پوچ و باطل است (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ)

- گاهی استدلالات قرآنی، خیلی رویاروی نیست، بلکه از یک گوشه قضیه مطلب را اثبات می‌کند، مثل اینکه در آیاتی می‌خواهد ثابت کند که فقط باید در مقابل خدا اطاعت و عبودیت کرد، ولی می‌پرسد: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) یا می‌پرسد: کیست آن کسی که مالک شنوایی و بینایی‌ها است؟ (أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ)

- کیست که برون می‌آورد مُرده را از زنده؟ نشانه کمال قدرتمندی پروردگار این است که از یک چیز مرده، زنده‌ای را بیرون می‌آورد و برعکس (وَمَنْ يُخْرِجِ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجِ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) چه کسی امر تکوینی عالم را تدبیر می‌کند؟ نیروی جاذبه زمین را قرار می‌دهد تا انسان بتواند در آن زندگی کند و... (وَمَنْ يَدَبِّرُ الْأُمْرَ)

- در پاسخ به این پرسش‌ها مشرکان خواهند گفت خدا، خداوند متعال می‌فرماید: آیا تقوا نمی‌کنید؟ یعنی از این خدای عظیم و عظمت‌آفرین پروا نمی‌کنید که غیر از او را در اطاعت و عبودیت شریک او قرار می‌دهید؟ (فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ)

- کسی که تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، سزاوار این است که تدبیر تشریحی عالم نیز دست او باشد مثل حکومت، چون او قدرت این کار را دارد (تَبَارَكَ الَّذِي يَدِيرُ الْمُلْكَ...)

- چرا خداوند جعل و تشریح قوانین مدنی و جزایی را دست افراد ضعیف و عقل‌های ناقص و دانش محدود و اراده ضعیف بشری بسپرد؟ چرا خودش جامعه را اداره و قانون‌گذاری نکند؟ (فَذَلِكُمْ اللَّهُ رُبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ)
- خدا هدایت به حق می‌کند، نه شریکانی که شما برای خدا قرار دادید. به خاطر اینکه حق را خدا آفریده است، دقت‌های حق او را می‌داند (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)
- کسی که خودش نیازمند هدایت است، سزاوار رهبری نیست و نباید از او پیروی و اطاعت کرد. خدا انسان را به خوشبختی و سعادت می‌رساند، دیگران نمی‌توانند چون چیزی از خودشان ندارند (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي)
- قرآن به یهود و نصارا پیشنهاد نفی اطاعت قدرت‌های غیرالهی را می‌دهد (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ)

## [جلسه ۱۱] معنای عبادت، اطاعت از غیر خدا چه در فرمان‌های شخصی و چه در قوانین اجتماعی یعنی شرک (روح توحید نفی عبودیت غیر خدا)

### آیات این جلسه؛ انعام ۱۱۴ تا ۱۱۸

- أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷) فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸)

### سه ضرورت بحث از توحید: پایه اعتقادی ما است، اصل مهم عمل فردی و اجتماعی ما

### است و ما اطلاع کمی از موحد بودن به معنای واقعی کلمه داریم

- سه ضرورت بحث از توحید عبارت است از ۱. پایه اعتقادی ۲. اصل مهم عمل فردی و اجتماعی ۳. کم‌اطلاعی ملت مسلمان موحد از توحید

## معنای عبادت؛ عبادت فقط خضوع و ستایش و نیایش مقابل موجودی قدسی نیست؛ بلکه اطاعت از هرکسی به صورت مستقل و بی‌قیدوشرط نیز عبادت است

- ۱۹۲ معنای اول عبادت آن است که چیزی را مقدس و دارای نیروهای مافوق عالم طبیعت بدانیم، اما در قرآن معنای دوم و مهم‌تری وجود دارد
- ۱۹۳ معنای دوم عبادت، اطاعت است، عبادت فقط خضوع و ستایش و نیایش مقابل موجودی قدسی نیست، بلکه اطاعت از هرکسی به صورت مستقل و بی‌قیدوشرط نیز عبادت است
- ۱۹۴ اگر کسی، یک انسانی یا یک جامعه انسانی را، بی‌قیدوشرط اطاعت بکند، فرمان او را در زندگی متبّع شمارد، او را عبادت کرده است
- عَدِی بن حاتم به پیامبر اعتراض کرد که ما احبار و رهبان را عبادت نمی‌کنیم و پیامبر پاسخ داد که شما چون احبار و رهبان را بی‌قید شرط اطاعت می‌کنید، پس عبادت می‌کنید (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ)
- بنابراین فرهنگ قرآنی، عبادت از یک موجود غیرخدایی، چه آن موجود یک قدرت سیاسی، یا مذهبی باشد که خارج از وجود انسان است و چه پیروی از تمایلات نفسانی و شهوانی که یک عامل درونی است، عبادت محسوب می‌شود؛ بنابراین هرکسی که اطاعت کند از کسی یا از چیزی، او را عبادت کرده است
- ۱۹۵ روایتی از امام جواد(ع) است که حاکی از آن است که معانی عبادت حتی وسیع‌تر از اطاعت است، بلکه گوش دادن به حرف دیگران هم عبادت است (مَنْ أَصْعَىٰ إِلَيَّ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ)

## عبادت غیرخدا یعنی پیروی از قوانین و نظامات اجتماعی غیرالهی

- ۱۹۶ قانون، نظم اجتماعی همچنین پیروی از سنت‌ها و آداب، از جمله چیزهایی است که اگر از آن پیروی کردی، آن را عبادت کردی، البته این به معنای پیروی نکردن از نظم و قانون نیست، لکن سعی کن این قوانین و سنن همه خدایی باشد
- همه انبیا آمدند تا مردم را موحد کنند، یعنی زنجیر اطاعت غیرخدا را از دست و گردن مردم باز می‌کنند. بنابراین توحید اصلی است مربوط به زندگی و نظام اجتماعی و جهت‌گیری انسان‌ها در همه حال و کیفیت دادن به زندگی بشر؛ نه خدا یک است و دو نیست خشک بی‌مغز بی‌روح و ندانسته (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)

## روح و پایه دین، اطاعت انحصاری از خدا

- آیات قرآن گویای این حقیقت است که روح دین، پایه دین، عبارت است از آنکه انسان، منحصرأز خدا اطاعت و از برنامه و نظام خدایی پیروی کند

## همه باید به قرآن مراجعه و از آن استفاده کنند

- همه باید به قرآن، این گنج بی پایان و دریای بیکران مراجعه کنند و از آن استفاده کنند
- امیرالمؤمنین (ع) فرمود هیچ کسی با قرآن مجالست و هم نشینی نکرد مگر آنکه از کنار قرآن برخاست در حالی که افزونی در او پیدا شد و کاستی. افزونی در هدایت و کم شدن کوری دل (مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِيَاذَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى)
- دام‌های فراوانی برای دور نگه داشتن مردم از قرآن در طول تاریخ پهن شده است؛ یکی از دام‌ها این است که می‌گویند قرآن را هیچ کس نمی‌فهمد مگر معصومین، منظور کسی که این حرف را می‌زند بالا بردن اهل بیت نیست، بلکه می‌خواهد تواز قرآن دور بمانی
- شکی نیست که ائمه خدا بر قرآن مسلط‌اند، اما این به این معنا نیست که ما یک کلمه و سطحی از قرآن را هم نمی‌فهمیم
- پیامبر (ص) فرمود در روزی که فتنه‌ها مثل پاره‌های شب سیاه بر زندگی شما سایه افکنده، بر شما باد به قرآن
- خودتان را با قرآن مانوس و رفیق کنید. البته لحن قرآن را باید توجه داشت، قرآن مثل کتاب‌های معمولی، این جور نیست که بگوید فصل چندم درباره معنای اطاعت و عبادت؛ از سیاق آیه، اشارات و تعبیرات و جملاتی که در آیه هست، مطلب مورد نظرتان را پیدا کنید

## بررسی برخی آیات مرتبط : خداوند به حکومت و داوری سزاوارتر است (أَفَغَيْرَ اللَّهِ أُبْتَغَى حَكْمًا)

- حَکَمَ هم به معنای داور و هم به معنای حاکم است (أَفَغَيْرَ اللَّهِ أُبْتَغَى حَكْمًا)
- چون خدا خودش آفریده، حق فرمان دادن را هم دارد (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ)
- آیا جز خدا حاکمی، فرمانده‌ای یا داوری بپذیریم یا طلب کنیم؟ در حالی که خداست که این قرآن را با تفصیل، تبیین، بدون خَلَطی در مباحثش با تبیین و تمام و کامل فرستاده است (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا)

### تخلف‌ناپذیری دین و فرمان خدا (و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا)

- فرمان خدا این بود که سلسله نبوت‌ها بیایند و مردم را تدریجاً به حد نهایی برسانند. بعد نبوت آخرین بیاید و انسان را در مقابل افق وسیع و بی‌نهایتی قرار دهد (و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا)
- دین و فرمان خدا تخلف‌ناپذیر و تمام شده است و دشمنان نمی‌توانند کاری بکنند (لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ)

### پیروی از هوا و هوس اکثریت موجب گمراهی است (وَ إِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)

- از خواست‌ها و هواها و هوس‌ها نباید اطاعت کرد، از خدا باید اطاعت کرد
- اگر از اکثریت پیروی کنی، گمراه می‌شوی؛ چراکه اکثریت، بر اساس گمان و تخمین عمل می‌کنند، کسانی که برای سبک زندگی مردم برنامه‌ریزی می‌کنند؛ باید آرزو کرد که پنجاه سال در دنیا بمانند تا ببینند چگونه نقشه‌ها و گمانه‌زنی‌های محکم، خراب از آب درمی‌آید (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ)
- می‌خواهند با نظریه و فرضیه مردم دنیا را اداره کنند، اما خدا با متن واقعیت و با علم و دانش به معنای واقعی، هدایت می‌کند

### دلیل بیان مسئله جزئی ذبح بعد از بیان مسائل کلی این است که در نظر پروردگار مسائل کلی با جزئی بشر همه در یک سطح‌اند ( فَكُلُّوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ )

- پس از بیان قاعده کلی عدم اطاعت از اکثریت، و اینکه دنبال ظن، گمان، تئوری و فرضیه نباید رفت، ناگهان خدا یک مسئله فرعی بیان می‌کند و آن حلال شدن ذبح گوسفندی است که با ذکر نام خدا کشته شده است (فَكُلُّوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ)
- دو دلیل برای اینکه بعد از بیان قاعده کلی، به مسئله جزئی ذبح با نام خدا مطرح گردیده است؛ پاسخ اول: در نظر پروردگار مسائل کلی با جزئی بشر همه در یک سطح‌اند، برای خدا سعادت انسان مهم است
- پاسخ دوم: در هر کاری جهت‌گیری باید طبق فرمان خدا باشد، حتی در خوردن
- اگر یک وقتی احساس کردی که بخواهی شکمت را پر کنی از خدا دور خواهی افتاد، پرش نکن. از گرسنگی بمیر ولی برخلاف جهت‌گیری خدایی حرکت نکن، شکم پر کردن اصل نیست، خدا اصل است

- تمام جهت‌گیری زندگی انسان حتی برای تأمین نیازهای اولیه باید طبق فرمان خدا باشد (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)
- کشتن گوسفند با نام خدا را سمبلی بگیرید برای اینکه نیازهای اساسی و اصیل انسان باید برای خدا باشد، به خاطر خدا بخور و برای خدا گرسنگی‌ات را برطرف کن و نیرو بگیر
- شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده استفاده نمی‌کنید؟ در حالی که خدا خوراکی‌های ممنوع مگر در موارد اضطرار را بیان کرده است. در غیر این موارد همه چیز برایتان حلال است (وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ)

### ترک گناهان ظاهری و باطنی (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ)

- گناهان ظاهری و باطنی را ترک کنید. برخی از گناهان، مثل قتل نفس معلوم است که کار بدی است. اما برخی کارها را انسان نمی‌فهمد که چقدر بزرگ است، مثل سخن بدون علم گفتن، دنباله‌روی از غیرعلم کردن، کوچک شمردن نام و یاد خدا (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ)

### اطاعت غیرخدا موجب شرک می‌شود (وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ)

- در ادامه آیه می‌فرماید که شیطان‌ها به دوستان و هم‌جبهگان و هم‌بستگان خود الهام می‌کنند تا بیایند با مسلمانان بحث کنند (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ)
- اگر شما از دوستان و پیروان شیطان اطاعت کردید، مشرک می‌شوید، اطاعت غیرخدا موجب شرک می‌شود (وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ)

### تصویرسازی و توصیف از صحنه‌های قیامت و تأثیر آن در نفوس (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ)

- نافذترین و جالب‌ترین بیانات در زمینه خیلی از معارف، چه در قرآن و چه در حدیث، به صورت تصویرها و صحنه‌سازی‌هایی از قیامت برای مردم بیان شده است، وقتی می‌خواهند برای مستمع مجسم کنند تا در اعماق جانش نفوذ کند، صحنه‌ای از قیامت را برایش تصویر می‌کنند (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ)
- درگیری و نزاع کسانی که غیرخدا را عبادت کردند با معبودهایشان در قیامت نیز به تصویر کشیده شده است (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ)
- در این آیات سخن از کسانی بود که مردم آنها را عبادت کرده بودند و می‌بینیم معنای عبادت آنها این بود که به دنبال آنها راه افتادند

## [جلسه ۱۲] مهم‌ترین اثر اجتماعی توحید: نفی طبقات اجتماعی (توحید و نفی طبقات اجتماعی)

### آیات این جلسه؛ مؤمنون ۹۰ تا ۹۱، بقره ۲۱ تا ۲۲، حجرات ۱۳، اسراء ۷۰

- مؤمنون) بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذْ أَذْهَبَ كُلَّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱)
- بقره) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)
- حجرات) إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)
- اسراء) وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)

### اصل دوم توحید؛ نفی طبقات اجتماعی

- تعهدات و مسئولیت‌هایی که توحید بر دوش افراد می‌گذارد بیش از اینکه فردی باشد، اجتماعی است.
- توحید اول بنای آن جامعه را متناسب با عقیده سامان می‌دهد، بعد نوبت به این می‌رسد که یک انسان موحد چه تکالیفی به عنوان یک فرد دارد
- تعهد دوم توحید نفی طبقات اجتماعی است، بعد از تعهد اول که عبارت بود از اینکه عبودیت و اطاعت منحصرأز آن خداست

### تساوی حقوق در یک جامعه بی‌طبقه

- جامعه توحیدی، یک جامعه بی‌طبقه است؛ یعنی گروه‌های انسانی بر حسب حقوق و مزایا جدا نشده‌اند، بلکه همه زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند

- ریشه تاریخی اختلاف طبقاتی، این است که انسان دو گونه سرشت دارد؛ یکی پست و دیگری بالا، بنابراین حقوق اجتماعی آنها باید باهم برابر نباشد
- اختلافات طبقاتی از جمله دردهای مزمن تاریخ است

- اختلاف طبقاتی یعنی عده‌ای محکوم به محرومیت و رنج و در خدمت گروه دیگر هستند و عده‌ای دیگر هم غرق خوشی و لذت زندگی هستند
- هندوستان به عنوان مهد تمدن بشری غرق در اختلاف طبقاتی است، چهار طبقه اصلی در هندوستان وجود داشت و صدها طبقه در لابلای این چهار طبقه
- مردم این چهار طبقه و اینکه مردم در طبقات پایین سیاه‌بخت هستند را پذیرفته بودند، بعد در طول تاریخ مصلحین مذهبی، اول افکار را عوض کردند، فلسفه‌ها را دگرگون کردند، بعد که افکار عوض شد، فلسفه‌ها عوض شد، آن وقت زمینه آماده شد برای اینکه وضع اجتماعی و نظام غلط اجتماعی هم دگرگون شود
- فلسفه اختلافات طبقات این بود که انسان دوگونه سرشت شده بنابراین حقوق اجتماعی آنها باید با هم برابر نباشد
- اسلام اعلام کرد دو خدا نیست که دو گروه انسان را آفریده باشد؛ بلکه یک خداست و همه عالم را برابر آفریده است
- همه انسان‌ها از یک اصل و منشأ و ریشه‌اند و همه لایق و جویای پرواز به سوی تکامل بی‌نهایت‌اند
- پیامبران و امامان استثنا هستند و انسان نمی‌تواند نبی یا وصی پیامبر شود، البته همان‌ها هم از ریشه و در منشأ مادی، با انسان‌های معمولی هیچ تفاوتی ندارند

### توحید ضامن نفی طبقات اجتماعی

- توحید به معنای قائل بودن به یک خدا، و تدبیر و خلق و آفرینش و اداره جهان را از یک خدا دانستن، ضامن نفی طبقات اجتماعی است
- اختلاف طبقاتی در دنیای سرمایه‌داری، با شعار ما با هم هم‌ترازیم رخ می‌دهد، در عین حال مقرراتی که برای دو گروه کارگر و کارفرما گذاشته می‌شوند، چندان تفاوتی ندارد با آن مردمی که معتقد بودند اینها از دو اصل و ریشه آفریده شده‌اند. برای عده‌ای امکانات بی‌نهایت و برای گروه زیادی امکانات صفر، این اختلاف طبقاتی، رذالت آمیزتر است

### چگونه توحید، موجب نفی طبقات اجتماعی می‌شود؟

- خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست، اگر قائل به دو خالق شویم، دو گروه در اجتماع به وجود می‌آید، وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه در یک صف،



گروه و طبقه، در کنار هم برادر هستند، لازمهٔ یکی دانستن خدا، این است که بندگان خدا در دو طبقه نیستند، چون خدایشان یکی است

• یهود می‌گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، اسلام می‌گوید این حرف غلط است

• همهٔ انسان‌ها از اصل و ریشهٔ مادی واحدی آفریده شدند، هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورد‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست. نه اینکه از مزیتی برخوردار نیست، چراکه ممکن است انسان‌ها از لحاظ خلقتی متفاوت آفریده شوند، اما این اختلافات، منشأ اختلاف حقوقی نیست

### معنای نفی طبقات اجتماعی در جامعهٔ اسلامی این است که همه برای درس، کار و پول درآوردن امکان مساوی دارند، نه اینکه محتاج پارتی باشد

• در جامعهٔ اسلامی با حکومت اسلامی این جور نیست که کسی برای درس خواندن، کار کردن و پول درآوردن، محتاج پارتی باشد

• نظام‌های جاهلی جاده را برای بعضی آسفالت‌ه و برای بعضی راه‌ها را پراز خار و سنگ و مانع می‌کنند

• در جامعهٔ اسلامی همه می‌توانند به عالی‌ترین مقامات برسند

• هیچ‌کسی در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌ها حقوقی باشد، بهره‌مند نیست

• برای کسب و کار دنیا، امام باقر(ع) و امام صادق(ع) هم می‌رود بیل می‌زند

• پول، دانش و مقام سیاسی با تلاش به دست می‌آید و راه تلاش برای همگان باز است

• بررسی برخی آیات مرتبط: اگر چند خدایی بود، اختلاف در اصل خلقت پدید می‌آمد یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها (إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ)

• مدبر هفت آسمان، عرش، ملکوت، حکومت و سلطنت مطلقهٔ همه چیز در دست اوست (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ)

• اگر بنا بود خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریدهٔ خود را به سویی می‌برد؛ یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها پدید می‌آمد و انسجام و وحدت در آفرینش جهان و انسان از بین می‌رفت (مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ)

• حال که همه چیز برای همه است، از آسمان، زمین، باران و میوه‌ها، نه اینکه روزی طبقه خاصی باشد، حالا که این طوری است، پس دو خدایی نشوید (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً)

۲۳۲

• همه از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش یکسان و برابرند (يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا)

۲۳۵

• حکم قاطع اسلامی در زمینه نفی طبقات اجتماعی، این آیه است که گرامی‌ترین شما در نزد خدا باتقواترین‌ها هستند؛ یعنی وابسته بودن همه به یک طبقه اجتماعی. از سلسله و تیره‌ای خاص بودن موجب گرامی‌تر بودن نیست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

• اما در عین حال آن کسانی که باتقوا هستند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند، البته برخی مشاغل شرطش باتقوا بودن است

• به یقین بنی‌آدم را گرامی داشتیم، آنها را در خشکی و دریا سیر داریم، این عبارت شاید اشاره باشد به وجود روابط میان انسان‌ها، اگر انسان‌ها نمی‌توانستند از نقطه‌ای به نقطه دیگری بروند، این امکان و خصوصیت در آنها نبود، ای بسا بنا بر فرضی تفرق به وجود می‌آمد (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ)

• خداوند انسان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری داد، اما همه انسان‌ها را، نه طبقه و تیره خاصی از آنها را (فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)

## [جلسه ۱۳] تأثیر توحید در زندگی فردی: وسعت دید، شجاعت (تأثیرات روانی)

### (توحید)

#### آیات این جلسه؛ آل عمران ۱۷۲ تا ۱۷۳

• الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲)  
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳)

• تأثیرات توحید در متن جامعه و شکلی که به اجتماع بشری می‌بخشد و برداشت توحیدی در زمینه مال دنیا، نیاز به بحث مستقل و مفصلی دارد

• بزرگ‌ترین، سنگین‌ترین و مؤثرترین تعهدها در میان عقاید اسلامی و دینی، تعهدی است که توحید بر دوش موحد می‌گذارد و آن تعهد سازندگی یک دنیای توحیدی و زدودن تمام آثار شرک است

۲۳۶

۲۳۷

• توحید در لغت به معنای یکی کردن و خدایان متعدد را به صورت خدای واحد درآوردن است

• تعهد توحید سنگین‌ترین تعهد است، مشتمل بر به وجود آوردن حکومت الهی، جامعه الهی، نظام الهی... نه فقط یک تعهد صرف باشد نظیر برداشتن فقر از جامعه، تعدیل ثروت در جامعه، جلوگیری از جنگ و...

• فواید دانستن تأثیرات روانی توحید در روح انسان: ۱. شناخت دقیق توحید. اینکه توحید فقط ذهنی نیست، بلکه عمل‌زا است و استنتاج تخدیرآمیز از توحید غلط است. ۲. اینکه بفهمم آیا من موحد هستم یا خیر؟ وقتی که دانستم این دارو چه تأثیرات قطعی در وجودم می‌گذارد، آن وقت می‌فهمم که باید نگاه کنم، ببینم این تأثیرات هست یا نیست، می‌فهمم که این دارو را درست مصرف کردم یا دارو تقلبی است؟

### وسعت دید، اولین تأثیر روانی توحید

• اولین تأثیر روانی توحید، این است که انسان دارای وسعت افق دید می‌شود، موحد از تنگ‌نظری آسوده و راحت است

• آدم موحد نمی‌گوید من در این میدان شکست خوردم، یا جبهه ما در این زمینه عقب نشست و کار به زیان ما تمام شد، او این قدر نزدیک بین نیست. او می‌داند که فکر توحیدی به درازای عمر بشر دارای قلمرو است

• آدم موحد افق دیدش در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه و متوقف نمی‌شود، آدم موحد صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را می‌بیند

• آدم موحد آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند، برای دنیا آخری قائل نیست، دنیا را متصل به آخرت می‌بیند و پایان این راه فرض نمی‌کند بلکه دنیا را معبری به سوی دنیای وسیع‌تری می‌بیند

• آدم غیرموحد هرچه فداکار و مجذوب ایده‌های شریف و انسانی باشد، همه چیز برایش دم مرگ پایان یافته است، در حالی که موحد، مرگ را آغاز یک زندگی وسیع‌تر، محیطی جالب‌تر و دل‌پذیرتر می‌بیند

• آدم موحد اگر خیلی فداکار باشد، مثل شمعی می‌شود که فقط می‌سوزد و به مصالح خود نمی‌اندیشد، اما اگر آن قدر هم نخواست فداکاری بکند، باز برایش افتادن در آن منطقه‌ای که یک انسان مادی آن را نیستی می‌بیند آسان‌تر است، به خاطر اینکه آنجا را نیستی نمی‌بیند

### خشک شدن ریشه ترس، دومین تأثیر روانی توحید

- دومین تأثیر روانی توحید، این است که ریشه ترس را در موحد می خشکاند (فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ)
- ترس، دنیا و آخرت را از دارنگانش سلب می کند، ترس از فقر موجب می شود انسان انفاق نکند، ترس از مبتلا شدن و دچار شدن به ناراحتی ها موجب می شود که انسان تن به جنایت ها و فاجعه ها و ذلت و خواری بدهد
- ترس ریشه بدبختی ها در زندگی انسان است. در طول تاریخ، آنچه که موجب شد که مردمی که حق را شناخته بودند، دنبال حق نروند، دست به جنایت بزرگ بزنند، غالباً منشأ آن ترس است
- علت انحراف جامعه اسلامی بعد از پیامبر ترس بود

### ترس علت تسلیم شدن و مزدور شدن

- علت تسلیم شدن، همکاری کردن با اراذل و مزدور شدن، ترس است، این ترس از طبقات پایین مردم تا طبقات عالی، تا چهره های معروف، تا آنهایی که مردم نسبت به آنها امیدها داشتند، همه را فراگرفته است
- عبدالله بن عمر سمبل بی عرضگی و ضعف نفس و ترس است
- در ادعیه آمده است که خدایا مرا آلت دست شیطان قرار مده، عبدالله بن عمر مصداق آلت دست شیطان بود
- عبدالله بن عباس مصداق آدم ترسویی است که موحد نیست
- مهم ترین تأثیر روانی توحید، در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف، در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می دهد، از دشمنان این راه نترسد
- نمی گویم ضعف اعصاب نداشته باشد، گاهی دلش هم اضطرابی پیدا نکند، ولی ترس فعال نداشته باشد، ترسی که او را از پیمودن راه خدا بازدارد، این ترس ها مانع فضیلت ها و زمینه بسیار خوبی برای رشد نامردی ها، جنایت ها و فاجعه هاست
- ایده های قرآنی را محصور و منحصر در شأن نزول نکنیم
- گاهی در ضمن یک داستان با بیان یک جمله یک اصل کلی اسلامی بیان می شود مثل داستان نوح و فرزندش؛ دو برادر ناهمفکر با یکدیگر بیگانه و دو بیگانه همفکر با یکدیگر برادرند

### بررسی برخی آیات مرتبط

- عده‌ای هستند وقتی که از دشمن ترسانده می‌شوند، ایمان آنها افزایش پیدا می‌کند و می‌گویند: خدا ما را بس است (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا)
- در مشکلات مؤمنین می‌گفتند خدا ما را بس است، یعنی ما را کمک می‌کند و نیروهای طبیعت را در سیر ما به راه می‌اندازد (وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)
- نتیجه نترسیدن این است که خدا نعمتی از طرف خود و فضل و افزونی عطا می‌کند و البته آسیبی هم به آنها نرسید (فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنِ اللَّهُ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ)
- شیطان دوستان خودش را می‌ترساند، مثل اینکه می‌گوید بین لشکر آورده، بناست چنین و چنان کنند، ترساننده از دشمن خدا، شیطان است (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ)

### بخش سوم: نبوت؛

فلسفه نبوت، اثر آن در حالات درونی و پیرامونی نبی، اهداف نبوت (انسان‌سازی از طریق حکومت)، معارضین نبوت، نتایج نبوت (بلندمدت و کوتاه‌مدت)، لازمه شهادت به نبوت (تلاش برای آبادانی دنیا)

### [جلسه ۱۴] فلسفه نبوت و ارسال رسول؛ عدم کفایت عقل و غریزه برای هدایت بشر

#### آیات این جلسه؛ بقره ۲۱۳

- كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳)

#### نبوت بالاتر از یکی از اصول دین است، دین بدون نبوت معنا ندارد

- نبوت بالاتر از یکی از اصول دین است؛ بلکه دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد
- پیام‌آور دین جزء عناصر ذاتی دین و قوام‌دهنده دین است

### مسائل علم کلام در بحث نبوت، حرف‌های درست اما لزوماً مورد نیاز و اولویت‌دار نیست

- مسائلی که در علم کلام پیرامون نبوت مطرح می‌شود حرف‌های درستی است؛ اما لزوماً به این معنا نیست که بنده هم در این زمان، در این شرایط، با این نیازها، آن حرف درست را اینجا مطرح کنم
- باید اولویت‌ها در بحث نبوت را تشخیص داد، ما باید ببینیم در میان درست‌ها کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری است؟ در میان فوری‌ها، کدام فوتی و حیاتی است؟
- برخی از مباحث نبوت نظیر امی بودن یا نبودن پیامبر در علم کلام ضرورتی ندارد
- ما هنوز در مسائل اولویت‌دار در زمینه نبوت گیریم، پردازیم به مسائل فرعی نبوت؟
- ما در بحث نبوت، از بحث‌های متکلمین هیچ‌کدامش را مطرح نمی‌کنیم، جامعه ما هنوز مفهوم نبوت، معنای بعثت و هدف از آن و راه بعثت و شعار نبوت را نمی‌داند، آن وقت پردازیم به مسائل فرعی و درجه چهار و پنج؟

### عدم کفایت عقل برای هدایت بشر؛ فلسفه نبوت و ارسال رسول

- فلسفه نبوت و ارسال رسول این است که حواس، غرایز و خرد انسان، به تنهایی برای راهبری و دستگیری انسان کافی نیستند
- بعضی از حیوانات ممکن است با حواس خودشان اداره شوند، مثل اینکه نوع حیوانات از غرایز مدد می‌گیرند، به عنوان مثال، زنبور عسل
- فرقی در خانه‌سازی زنبور عسل از قرون گذشته تاکنون رخ نداده است
- انسان هم از غریزه استفاده می‌کند، اما کمتر از حیوانات؛ مثل اینکه کودک به صورت غریزی شیر مادر را می‌نوشد
- هرچه انسان بزرگ‌تر شود، غریزه در او ضعیف‌تر و نیروی عقل و خرد تقویت می‌شود
- عقل به تنهایی برای هدایت بشر کافی نیست؛ این حکم خود عقل سلیم است
- دلیل اول بر عدم کفایت عقل برای هدایت بشر این است که عقل بشر محدود و نیازهای بشر نامحدود است
- دلیل دوم بر عدم کفایت عقل برای هدایت بشر این است که واقعیت‌های تاریخی و علمی می‌گوید که خردها نتوانستند بشر را اداره کنند

- نبوت یعنی انسان به نیرویی بالاتر و هدایتی قوی‌تر و عمیق‌تر از هدایت حس و غریزه نیاز دارد

### نقش نبوت در پرورش عقل و عدم تعارض عقل و دین؛ امروز عقل‌های بزرگ انسانیت، توحید، نبوت و احکام فرعی دین را می‌فهمند

- نبوت، عقل را پرورش می‌دهد، نه اینکه با عقل بجنگد
- کسی که خیال می‌کند دین با عقل منافات دارد، یا دین را نمی‌شناسد، یا عقل ندارد
- امروز عقل‌های بزرگ انسانیت، توحید دین را، نبوت دین را، نماز، روزه و زکات و احکام فرعی دین را می‌فهمند
- عقل انسان و تجربه دانش بشر، الکل و مضرات آن را بر روی جسم، اعصاب و وضع عمومی اجتماعی می‌فهمد
- چرا آیه قرآن درباره خمر را مستند به دانش بشر نکنیم؟
- در خط طولی تاریخ بشر، بشریت به عمق دین بسیار مؤمن‌تر و معترف‌تر شده است
- معنای فرمایش امام سجاد (ع) که «دینَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ» این نیست که ما احکام و معارف دین را با بینش عقل نتوانیم ببینیم

### در خط طولی تاریخ بشر، بشریت به عمق دین بسیار مؤمن‌تر و معترف‌تر شده است

- در اثبات درستی دین می‌توان از تجربه بشری استفاده کرد
- تأثیر هوای نفس، طمع، ترس و غرض‌ها، بر عقل و هوای نفس، نمی‌گذارد عقل درست قضاوت کند
- وحی، حس، غریزه، و خرد و اندیشه انسان را سرکوب نمی‌کند، بلکه آنها را تقویت، تهذیب، تزکیه و دستگیری می‌کند؛ این وظیفه وحی و فلسفه نبوت است

### بررسی برخی آیات مرتبط

- مردمان همه یک امت و یک گروه بودند، این آیه دلیل بر این نیست که انسان دوران بدوی شبیه حیوانات داشته است (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً)
- معنای یکی بودن مردم این است که انسان‌ها همه به یک حالت برابر و همسان از لحاظ نیازها و استعدادها بودند

- در میان انسان‌های برابر، خدای متعال پیامبران را برانگیخت که انسان‌هایی بالاتر، قوی‌تر، عمیق‌تر، پرشورتر بوده‌اند (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ)
- بشارت و تنذیر انبیا فقط برای آخرت نیست، برای دنیا هم هست. انبیا مژده سعادت دنیا را هم می‌دهند و از بدبختی دنیا هم می‌ترسانند، مژده استقرار امنیت، صلح و رفاه می‌دهند، مژده از بین رفتن فقر و نومیدی و ترس و ناامنی و جهالت هم می‌دهند (مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ)
- به همراه انبیا کتاب را که طبق حق است نازل کرد؛ حق یعنی مطابق با فطرت عالم و آنچه که با روند طبیعی عالم همراه است (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ)
- هدف از ارسال انبیا و همراه بودن کتاب با آنها این است که در کتاب چیزهایی که درباره آن اختلاف می‌ورزند حکم کند، اختلاف بین مردم خوب است، چراکه موجب تکامل است، اختلاف در میان انسان‌ها یک سنت است و بودنش لازم است (لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ)
- حکومت نبی، حکومت فرد و شخص نیست، بلکه حکومت قانون و کتاب خدا است (لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ)

## [جلسه ۱۵] بعثت و برانگیختگی درونی نبی، مقدمه بعثت بیرونی و اجتماعی (بعثت در نبوت)

### آیات این جلسه؛ علق ۱ تا ۸

- أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى (۶) أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸)

### دو تحول و بعثت در پیغمبری: یکی بعثت درونی نبی و دیگری رستاخیز اجتماعی او

- بعثت یعنی برانگیختگی و حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود
- قیامت را از این جهت روز بعثت و برانگیختگی می‌گویند که سالیان دراز مرده و اجزای بدن او خاک شده، با قدرت پروردگار برمی‌خیزد و برانگیخته می‌شود
- انسانی که خوابیده، یا در جریان عادی زندگی اجتماعی حرکت می‌کرد و شوری، تلاشی یا فعالیتی برخلاف حالت معمولی جامعه در او نبود، در حقیقت مثل تخته چوبی، گیاه بی جانی یا پرکاهی روی سیل معمولی جامعه افتاده بود و جامعه او را به هر سو می‌برد، چنین آدمی از این حال بی تفاوتی بیرون آمد یعنی برانگیخته شد



- تصور غلطی است اگر فکر کنید که پیغمبران مثل وعاظ، سخنرانان یا مسئله‌گوها هستند
- در پیغمبری دو تحول و دگرگونی است، اول در وجود خود پیغمبر، یک انقلاب، بعثت و برانگیختگی به وجود می‌آید، سپس تحول عظیم‌تر را در متن جامعه برپا می‌کند

### دو وضعیت متضاد پیغمبران قبل از نبوتشان: یکی دارای استعدادها و ظرفیت‌های قوی و عمیق انسانی بودند و دیگر اینکه مثل بقیه زندگی می‌کردند

- پیغمبران قبل از نبوتشان دو وضعیت متضاد داشتند ۱. بیش از بقیه مردم از مایه‌های بسیار قوی و عمیق انسانی برخوردار بودند ۲. قبل از بعثت و پیامبری، مثل بقیه زندگی می‌کردند و به فکر تحول نبودند، البته از وضع موجود ظلم ناراضی بودند
- تحمل بار مسئولیت نبوت اقتضا دارد که انبیا دارای استعدادها و امکانات بیشتری از بقیه باشند

### بررسی برخی آیات مرتبط

- موسی بن عمران (ع) قبل از بعثت پلو چلوهای فرعون را می‌خورد و آقازادگی می‌کرد
- موسی بن عمران (ع) در وصف حال خود قبل از نبوت می‌گوید وقتی که یکی از احاد فرعون را کشتم، من از گمراهان بودم، یعنی آدمی بودم میان آدم‌های دیگر، آدمی نبودم که با این کار، به فکر انقلاب کردن علیه فرعون باشم (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ)
- آیات سوره ضحی یادآور آغاز رستاخیز در باطن و روان پیامبر اکرم (ص) است (وَ الضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى)
- معنای «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» فقط شفاعت نیست، بلکه تشکیل مدینه فاضله، قهر و غلبه بر دشمن‌های خونین و روی غلتک انداختن سیر تکاملی جامعه اسلامی هم مراد است
- پیامبران از قبل از بعثت مثل دیگران زندگی می‌کردند، اگرچه از آن وضع ناراحت بودند، اما بعد از بعثت آن حالت برانگیختگی در ایشان پدید آمد
- خداوند می‌فرماید پیامبر قبل از بعثت گمراه بود و خدا او را هدایت کرد، معنای آیه این است که این صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت ارائه داده شد در اختیار تو نبود، یعنی تو هم یکی مثل دیگران زندگی می‌کردی، اگرچه از وضع موجود ناراحت بودی و با قلدران و زورمداران نساختی (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى)

۲۶۶

- پیغمبر در مسیر معمولی جامعه خودش زندگی می‌کرد که ناگهان در کوه نور، اولین شعله وحی به جانش خورد و آتش گرفت (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)

### فایده دانستن بعثت درونی انبیا و حالاتشان قبل از بعثت بیرونی این است که اگر نبی خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند

۲۶۷

- نبی اگر خودش عوض نمی‌شد، نمی‌توانست دنیا را عوض کند

- پیروان پیغمبران بدانند که تا خودشان عوض نشوند، نمی‌توانند دنیا را عوض کنند

۲۶۸

- پیغمبر، اول آتش به جان خودش زده شد که توانست انسانی درست کند که جانش را از دست بدهد، اما فکرش را از دست ندهد

- اولین چیزی که موجب توجه یک انسان خداپرست به سوی خدا می‌شود آفرینش است (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ)

۲۶۹

- فرق انسان با بقیه موجودات، ابتکار و نوآوری است، اگر نوآوری نبود، انسان همیشه در یک حد می‌ماند

- انسان نیروی اراده و تصمیم و اختیار دارد، برخلاف موجودات دیگر که مجبور به پیروی از غریزه هستند

- اگر قلم و نوشتن نبود، کشفیات و تجربه‌های نسل قبل منتقل نمی‌شد (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ)

۲۷۱

- طغیان انسان بود که اجازه نداد انسان از به هدایت برسد و از مایه‌های ربوبی حداکثر استفاده را بکند (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ)

۲۷۲

- سوره نجم به تحول درونی پیغمبر در سفر معراج که بعد از نبوتش بود اشاره دارد (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ)

### [جلسه ۱۶] هدف بعثت انبیا، جامعه‌سازی و در رأس آن نفی طبقات اجتماعی (رستاخیز اجتماعی نبوت)

#### آیات این جلسه؛ قصص ۵ تا ۶

۲۷۸

- وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِي ذُرِّيِّهِمْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

- برخی مستشرقان در زمینه زندگی پیغمبر می نویسند که پیغمبر در طول عمر قبل از بعثتش، مطالعه و تفکر می کرد و این تفکرات بود که او را به این نقطه رساند که انقلابی ایجاد کند؛ این حرف غلط است، پیغمبر پس از دریافت وحی، این برانگیختگی در او به وجود آمد؛ شبیه حضرت موسی (ع) که در حالی که خانواده اش در یک مسافرت معمولی در وسط بیابان بود، وحی را دریافت کرد

### نام رستاخیز اجتماعی انبیا انقلاب است

- نام رستاخیز اجتماعی انبیا را می توان انقلاب گذاشت
- انقلاب یعنی تحول و دگرگونی عمیق بنیادی و از ریشه در یک اجتماع
- کلمه انقلاب به طور حتم و لزوم، زدو خورد، خونریزی و کشتار نیست؛ ممکن است اینها پیش بیاید ولی حامل این معنا نیست
- انقلاب شبیه تغییری است که قرار است یک بنای مسکونی مثل هتل، تبدیل به مسجد شود؛ یعنی کاملاً پایه ها، زیربنا، شالوده ها تغییر می کند. نمی شود گفت که ما این دیوار وسط را جمع می کنیم یا رنگش را تغییر می دهیم و تغییر بنا رخ می دهد
- انقلاب یعنی تبدیل بنای اول به بنای دوم، یعنی پایه ها، زیربناها، شالوده ها، قسمت های اصلی و پیکره ها و بنیان های اساسی این عمارت را تبدیل به پیکره و بنیان دیگری کنند
- جامعه یعنی عده ای از مردم که با یک خط مشی و برنامه عمومی دور هم زندگی می کنند، اگر چه صدر و ذیل دارد، اما راه به طور کلی یک راه و مسیر است

### انواع ساختارهای اجتماعی: یکی اجتماعی با اختلافات طبقاتی و دیگری اجتماعی بدون اختلافات طبقاتی

- به طور کلی دو جور ممکن است یک جمعیت ساخته بشود و شکل اجتماعی به وجود بیاید؛ انواع ساختمان اجتماعات:
- اجتماعی با اختلاف طبقاتی یعنی مردم از لحاظ حقوق، امکانات و مزایا با هم برابر نیستند (اجتماع اسیر/وجود تبعیض)
- اجتماعی که احدی بر دیگری حق زورگویی ندارد و همه مطیع فرمان یک قدرت هستند و آن خداست (اجتماع آزاد/وجود عدل)

- ساختمان اجتماع یا اکثریت، یا برده و اسیر در مقابل انسان‌های دیگر هستند، یا همه آنها آزاد از اسارت قدرت‌های دیگر هستند
- در اجتماع اسیر، اقتصاد و حقوق و مزایای اساسی جامعه، مخصوص طبقه بالا و نزدیکان آنها است
- در اجتماع آزاد و بدون طبقه، اقتصاد همگانی است و حکومت در اختیار همه است، حقوق اساسی همگانی است
- اجتماعات نوع اول که در آن تبعیض است، اجتماعات جباران تاریخ است و اجتماع نوع دوم که اجتماعات آباد، آزاد، بی تبعیض و انسانی است، همان اجتماعاتی است که انبیای عظام الهی در طول تاریخ به وجود می‌آورند

### نقش انبیا در جامعه سازی، انبیا مثل یک حکیم با کوهی از معلومات نیست که در گوشه خانه نشسته، بلکه نبی اول در درون خودش برانگیخته شده و بعد در جامعه تغییر ایجاد می‌کند

- انبیا جامعه‌هایی تشکیل دادند، مانند سلیمان، طالوت، موسی
- انبیا می‌آیند تا جامعه اسیر تبعیض را تبدیل به جامعه آزاد و پراز عدالت کنند
- تصور غلط از انبیا این است که مردم خیال می‌کنند انبیا مثل یک آدم حکیم که کوهی از معلومات است، می‌آید گوشه خانه می‌نشیند تا مردم بیایند و از او بهره ببرند؛ نبی این طور نیست. نبی وقتی در یک جامعه برانگیخته می‌شود، اولاً خودش آرام و قرار ندارد. نگاهی به وضع اجتماع می‌اندازد، می‌بیند باید ساختمان غلط اجتماع را تغییر دهد، ساختمانی که دیوارها و پی آن برخلاف اسلوب معماری فطرت انسان انجام گرفته است و باید تبدیل به جامعه توحیدی شود
- جامعه توحیدی، جامعه نفی طبقات است. توحید نفی طبقات می‌کند، توحید یعنی قدرت و حکومت خدا؛ قانون، سنت، آداب و فرهنگ باید از سوی خدا الهام داده شود
- نبی به فکر جامعه توحیدی است، به معنای جامعه‌ای با نفی طبقات و اینکه مردم، آزاد از بندگی دیگر بندگان باشند
- نبی برای دگرگون کردن جامعه می‌آید نه برای خونریزی، انقلاب ملازم با خونریزی نیست، هرچند ممکن است خونریزی هم اتفاق بیفتد
- علت زدو خورد و درگیری در انقلاب‌های انبیا این است که طبقه مرفه، حاضر به پذیرش انقلاب نیستند؛ چون امتیازات خودشان را در جامعه بدون طبقه از دست می‌دهند

- انقلاب پیغمبر در شهر مکه برای برهم زدن نظام طبقاتی بود

### هیچ پیغمبری نیامده برای بیان مسائل فرعی و جزئی زندگی؛ بلکه آمده تا جامعه را از طبقاتی بودن نجات دهد

- هیچ پیغمبری نیامده است تا برای مردم، مسائل فرعی و جزئی زندگی را بیان کند، بلکه آمده تا جامعه را از شکل غلط و ناموزون به درست و زیبا تغییر دهد
- پیغمبران اولوالعزم، قطب‌های انقلاب‌های الهی بودند و بقیه، یا دنباله انقلاب آنها را گرفته یا کار آنها را تکمیل یا به ثمر رساندند، یا انحراف در انقلاب آنها را برگرداندند

### حق یعنی قانونی بر طبق فطرت جهانی و انسانی

- علت اینکه پیغمبر به دنبال تغییر وضعیت جامعه است و خودش را به آب و آتش می‌زند این است که پیغمبر می‌بیند وضع موجود زمان خود، وضع باطل و برخلاف فطرت انسانی و جهان است و آنچه که او می‌خواهد انجام بدهد وضع حق، یعنی بر طبق فطرت جهانی و انسانی است
- هر انسانی یک خصوصیات، امکانات ساخته و بناشده و جهانی هم که انسان در آن زندگی می‌کند، باز یک شرایط و خصوصیات دارد و دارای حرکتی و به سوی جهتی ساخته شده است
- فقط انسان است که می‌تواند برخلاف جهت و رویه واحد هستی حرکت کند، چون موجودات غیرانسانی، اراده و اختیار ندارند
- انسان دارای اختیار و اراده است، لذا لازم است قانونی برای او معین شود تا از این خط سیر تجاوز نکند، این قانون نامش حق است

- باطل یعنی خط مشی و قانونی که برخلاف فطرت جهان و سرشت انسان وضع شده است
- انبیا، شکل باطل را وارونه می‌کنند، آن را متلاشی و جای آن را به حق می‌دهند
- پیغمبران همیشه حق را می‌آورند تا باطل از میان برود، آن جامعه‌ای که فرعون درست می‌کند، مردم را به چند طبقه تقسیم می‌کند، بر یک طبقه فشار می‌آورد و طبقه دیگر را مرفه نگه می‌دارد، آن وضع و نظام و مقررات و شکل اجتماعی را انبیا تغییر می‌دهند

### جاهلیت یعنی نظام غیرعادلانه غیرفطری غیرانسانی

- جاهلیت یعنی نظام غیرعادلانه غیرفطری غیرانسانی

- پیامبران می خواهند نظام جاهلی را تبدیل کنند به نظام الهی، به قواره اجتماعی توحیدی. این حاصل کار پیغمبرهاست

### بررسی برخی آیات مرتبط

- در سوره قصص وضع جاهلی حکومت و جامعه فرعون و وضعی که موسی می خواست برقرار کند را تشریح می کند
- فرعون در زمین برتری جست یعنی در این سطح برابر انسان ها، خودش را بالاتر از دیگران گرفت و مردم زمین را هم تقسیم بندی و طبقه بندی کرد (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا)
- فرعون جامعه طبقاتی ایجاد کرد و روی طبقه مستضعف، یعنی طبقه مورد ستم فشار آورد، ضعیف شمردن یعنی آنها را از امکانات رشد و ترقی محروم می کرد (يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ)
- فشار هم این بود که جوان ها را می کشت و زنان را زنده نگه می داشت با انگیزه های مفسدانه (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)
- خاصیت امثال فرعون این است که در زمین فساد ایجاد می کنند (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا)
- اراده خدا این بود که مستضعفین وارثان زمین و زمامداران باشند (ثُرَيْدٌ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ)

## [جلسه ۱۷] اهداف نبوت؛ انسان سازی از طریق ایجاد حکومت

### آیات این جلسه؛ حدید ۲۵

- لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

### هدف اصلی انبیا این است که انسان را به خودشکوفایی استعدادها و توانایی هایش برسانند

- هدف اصلی و اولی پیغمبران الهی، این است که انسان را به خودشکوفایی و بالفعل کردن استعدادها و توانایی هایش برسانند

• جسم انسان از آغاز تکوین دنیای خود، دائماً در حال کامل شدن و فراهم آوردن و دارا شدن چیزهای است که قبلاً آنها را نداشته، در معنویات و روحیات و فضایل انسانی هم همین طور است

• یک دنیا استعداد در انسان نهفته است، انسان را می شود به یک معدن بسیار قوی، عمیق و سرشار تشبیه کرد که هنوز استخراج نشده است

• استعدادهای درونی انسان را تشبیه کنید به ذرات درخشانده که در بطن موزاییک تیره وجود دارد

• کار انبیا این است که انسان را سرچشمه فیاضی از خوبی ها، زیبایی ها، استعدادهای به ظهور رسیده و نیروهای جالب و جاذب می کنند؛ یعنی انسان کامل. در تعبیر قرآنی به آن تزکیه و تعلیم گفته شده، یعنی از صفات بد پاک و از هوسرانی ها دور می کنند

• هدف انبیا این است که انسان ها را از نمودارهای زندگی حیوانی نجات دهند. آن هایی که با ظاهر انسانی، کار گرگ را می کنند، آنها را نمی شود گفت انسان اند، انسانی که برایش خون ریزی لذت بخش است، برایش تماشای محنت های دیگران محنت آور نیست، انسان نیست، هرچند خیلی ثروتمند و قدرتمند باشد

### بزرگترین معجزه نبوت ها؛ کشف استعدادها و انسان سازی

- بزرگترین معجزه نبوت ها عبارت است از ساختن انسان های خوب و متحلی به فضایل
- پیغمبر از ابوذر خشن بیابان گرد، یک انسان بسیار با عظمت ساخت
- نبوت، از سنگ های سیاه و تیره، آئینه های صاف و روشن می سازد، هدف نبوت انسان سازی است
- تشکیل نظام صحیح، مرفه، آزاد و آباد و عاری از هرگونه طبقه مطلوب است، اما هدف نهایی اینها نیست، هدف از تشکیل نظام صحیح اجتماعی انسان سازی است

### فرق مکاتب مادی که به دنبال نفی ظلم و طبقات هستند و مکاتب الهی

- مکاتب مادی که به دنبال نفی ظلم و طبقات هستند، در واقع فقط دنبال زندگی راحت اند. مکاتب مادی که می گویند دنیا را آباد کنیم، فقر را برداریم، طبقات نباشد، برای پاسخ به این پرسش که حالا بعدش در این جامعه، انسانیت می خواهد به کجا برسد؟ پاسخی ندارند. انسان بخورد، بخوابد، راحت زندگی کند، بعدش که چه؟
- اما مکاتب الهی برای این پرسش پاسخ دارند، هدف عالی مکاتب الهی، پیراسته شدن و انسان شدن بنی آدم است، انسان بودن با بنی آدم بودن یکی نیست

- انسان شدن یعنی همه این فضایل و سرچشمه‌های استعداد در وجود او به جریان بیفتد. اگر کسی بپرسد بعدش چه؟ می‌گوییم بعد ندارد، انسان نامحدود است، وقتی که انسان در روند تکامل افتاد دیگر آخر ندارد
- ایده خدایپرستان و فکر موحدین عالم، آخر ندارد، دائماً پیشرفت و اوج است، دائماً تکامل و تعالی انسان است

### برخی‌ها روایت «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» را بهانه برای تنبلی‌ها و نارسایی‌ها و عافیت‌طلبی‌ها کرده‌اند

- هدف اولی انبیا این است که انسان را از بدی‌ها، پستی‌ها، جهالت‌ها، رذیلت‌های اخلاقی و از پوشیده ماندن استعدادهای درونی نجات دهند و آنها را انسان کامل و متعالی بسازند که دائم این تعالی و کمال ادامه دارد و متوقف نیست
- در قرآن کریم هدف بعثت انبیا تزکیه معرفی شده است؛ تزکیه یعنی پیراستن و آراستن انسان از رذیلت‌ها و آرایش دادن به فضیلت‌ها (إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ) این‌که هدف انبیا، انسان‌سازی است، حرف اول است، اما حرف دوم حرف مهم‌تری است، حرف اول حرفی است که زیاد زده می‌شود و برخی دوست دارند فقط مسئله پیراستن، تهذیب، «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» را به عنوان هدف انبیا مطرح کنند تا بروند در خلوت خودشان مشغول تهذیب خود شوند، این حرف می‌تواند بهانه برای تنبلی‌ها و نارسایی‌ها و جان‌عزیزی‌ها و عافیت‌طلبی باشد، برای همین زیاد تکرار می‌شود
- تهذیب کردن حرفی است که هم مردم از آن خوششان می‌آید، هم رهبران و کسانی که مسئولیت ارشاد و تعلیم بر دوش آنها است؛ چراکه کاری است بی‌دردسر و بدون اشکال
- سؤال مهم‌تر این است که انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ آیا پیش مردم، تک‌تک افراد را به خلوت خانه و مدرسه و مکتب می‌بردند تا تعلیم و تربیت بدهند؟ یا مثل زاهدان و عارفان در خانقاه می‌نشستند تا مردم بیابند و حال معنوی آنها را ببینند و با آنها هم‌عقیده و همراه شوند؟
- انبیا برای پیراستن و آراستن مردم مثل فلاسفه عالم مدرسه باز نمی‌کنند، کار انبیا تربیت فردی نیست
- انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط مناسب و سالم فراهم کرد، دانه‌دانه نمی‌شود، کارخانه باید درست کرد



۳۰۶

- انبیا محیط خرماپز تشکیل می دهند
- زحمت و خون دل ساختن محیط مناسب، به مراتب بیشتر از زحمت برای یک دانه فرد است
- دانه دانه آدم درست کردن از شأن انبیا به دور است

۳۰۷

- پیامبر در مکه تربیت فردی داشت، اما این منافاتی با نقشه کلی انبیا ندارد، چراکه برای نظام یک عده خواص لازم اند

### بررسی برخی آیات مرتبط

۳۰۸

- خداوند متعال می فرماید ما پیامبران را همراه با دلایل روشن و روشنگر فرستادیم، حرف انبیا چیزی نیست که آدم عاقل و متفکر نفهمد؛ حرف انبیا را همه می فهمند (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ)
- همراه پیغمبر کتاب فرستاده شده است، کتاب یعنی مجموعه معارف و مقرراتی که اصل دین از آنها تشکیل می شود، آموزش های دین و معارف دینی. کتاب را در عرف می توان گفت ایدئولوژی، که عبارت است از اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه های عملی، اثر محسوس و سازنده دارد (وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ)

۳۰۹

- علاوه بر فرستادن کتاب، میزان هم با انبیا فرستاده شده است، میزان یعنی دستگاه ایجاد تعادل و توازن اجتماعی مثل مقررات قضایی، اجراکننده قانون و ضامن اجرا (وَالْمِيزَانَ)
- در روایت آمده است که منظور از میزان، امام است؛ میزان بودن امام یعنی او کسی است که باید تعادل و توازن اجتماعی را برقرار کند، چون حاکم جامعه است
- هدف از ارسال رسولان و همراه داشتن کتاب و میزان این است که اقامه قسط کنند (لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)

۳۱۰

- دو معنا برای ليقوم الناس بالقسط ۱. تا انسان ها زندگی عادلانه برپا کنند، یعنی محیط عدالت و برابری ۲. تا انسان ها قائم بشوند بر اساس قسط، یعنی زندگی بر اساس برابری
- بعد به دنباله اش می فرماید که آهن را هم فرستادیم، یعنی به صرف حرف و موعظه و اینکه مردم بیابید نظام عادلانه درست کنید کافی نیست. شیطان ها و دزدها نمی گذارند نظام عادلانه باقی بماند (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ)
- در روایت آمده است که منظور از «حدید»، شمشیر، نیزه و اسلحه است که از آهن ساخته می شود

## معنای نصرت خدا در غیب: با داشتن ایمان به غیب و یا در حالی که خدا و رسولش را ندیده آنها را یاری کند ( مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ )

• خدا می‌خواهد بداند چه کسی او و پیامبرانش را در غیب کمک می‌کند؛ معنای نصرت خدا و پیامبرش در غیب این است که یا با داشتن ایمان به غیب، یا ندیده، خدا و رسولش را یاری کنند ( مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ )

• جمله آخر آیه متناسب با مضمون آیه است؛ یعنی خیال نکنید انبیا نمی‌توانند چنین جامعه‌ای را ایجاد کنند، خدا قوی است و شکست ناپذیر (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)

## برداشتن غل و زنجیر توسط انبیا یعنی بر هم زدن مقررات دست‌وپاگیر غلط بشری ( يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ )

• انبیا غل و زنجیر نظام‌های پلید غیرانسانی و جهالت و سنت‌های غلط را از دست و پای مردم باز می‌کنند. برداشتن غل و زنجیر توسط انبیا یعنی بر هم زدن مقررات دست‌وپاگیر غلط بشری ( يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ )

• منظور از غل و زنجیر، غل و زنجیر آهنی نیست، بلکه سنت‌ها و مقررات غلط بشری است

## [جلسه ۱۸] انبیا حرف آخر، یعنی «ایجاد حکومت» را، همان اول می‌گفتند (نخستین نغمه‌های نبوت)

### آیات این جلسه؛ نحل ۳۶

• وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

### انبیا حرف آخر یعنی «توحید و نفی طبقات اجتماعی» را همان اول می‌زدند

• اهمیت نقطه شروع در فعالیت فردی و اجتماعی این است که اگر نقطه شروع درست و بجا انتخاب شد، امیدواری برای به نتیجه رسیدن کار، طرح و برنامه زیاد است؛ در غیر این صورت، ممکن است به هدف برسیم، اما با دشواری خواهیم رسید

• ما باید نقطه شروع کار انبیا را بشناسیم، ضرورت شناخت نقطه شروع کار انبیا آن است که اگر دیدیم انبیا همگی به سبک و شیوه معینی عمل کردند، ما به حکم پیروان انبیا، می‌توانیم از آنها درس بگیریم

- نقطه شروع برای ایجاد حکومت و ایجاد تحول عظیم در متن اجتماع، این است که انبیا حرف آخر را اول می‌زدند و از اول می‌رفتند سر اصل مطلب؛ یعنی توحید. این طور نبود که مدتی مردم را با حرف‌ها و شعارهای دیگری سرگرم کنند، بعد از اینکه قدری موفقیت کسب کردند، تازه شعار اصلی خودشان را با مردم در میان بگذارند
- توحید همه چیز مکتب انبیا و حرف اول و آخر آنها است، از یک سو مایه تکامل و تعالی روح انسان است، از سوی دیگر طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی و نظام و جامعه عادلانه و بی‌طبقه، برای پرورش انسان لازم و ضروری است
- توحید، بهترین و گویاترین شعار است برای اینکه جامعه توحیدی یعنی جامعه‌ای که در آن، خدا فقط آقای می‌کند، و هیچ‌کس غیر از خدا در آن خدایی و قانون‌گذاری نمی‌کند. حتی پیغمبر هم نماینده خدا است
- هیچ پیغمبری حق ندارد به مردم بگوید مردم شما بنده‌های من هستید، حتی پیامبران هم نماینده خدا هستند و خودشان رب نیستند. یعنی دعوت به فرمان‌بری خودشان، مستقل از خدا نمی‌کنند

### ابولهب هم همین مطلب را اول فهمید که پیامبر فقط به یک مسئله اعتقادی دعوت نمی‌کند

- همان طور که طبقه‌ای که با پیامبر همراهی کردند، از روز اول حرف پیغمبر را فهمیدند، دشمنان پیغمبر نیز از روز اول حرف پیغمبر را فهمیدند
- روح توحید عبارت است از نفی هرگونه قدرتی جز قدرت خدا؛ ابولهب هم همین مطلب را همان اول فهمید که پیامبر فقط به یک مسئله اعتقادی دعوت نمی‌کند؛ بلکه به یک مسئله اجتماعی نیز دعوت می‌کند و آن نبودن ابولهب است، چون فهمیدند مخالفت کردند
- علت مخالفت سران قریش این بود که مقام و موقعیت اجتماعی خود را در خطر می‌دیدند، نه اینکه دلشان برای بت‌ها بسوزد
- مخالفان پیغمبر می‌دانستند که جامعه توحیدی یعنی حکومت و اطاعت انحصاری خدا و در جامعه توحیدی، تبعیض و اختلافات طبقاتی و ظلم نیست
- اولین نغمه دعوت انبیا و نقطه شروع کارشان اعلام توحید است، حرف آخر را اول زدند، برخلاف مکاتب سیاسی در دنیا که مدتی مردم را با شعارهای توخالی سرگرم می‌کنند، بعد آخرش می‌بینیم که منظور آنها از اول این شعارها نبوده است، اما انبیا هم به طبقات بالا و هم به طبقات پایین

جامعه، از اول می‌گویند که می‌خواهند چه می‌خواهند بکنند، می‌گویند می‌خواهند بالایی‌ها را پایین بیاورند و پایینی‌ها را بالا ببرند

### فلسفه اینکه انبیا حرف آخر خودشان را اول می‌زدند این است که دین با آگاهی و بصیرت همراه است و اگر کورکورانه باشد بی‌فایده است

- انبیا حرف آخر خودشان را اول می‌زدند، زیرا دین با آگاهی و بصیرت همراه است و اگر کورکورانه و ناآگاهانه باشد بی‌فایده است. برای همین است که مسلمانان می‌توانستند آن سختی‌ها و مشقات را تحمل کنند. همیشه در مبارزات در طول تاریخ اگر شخصی که اقدام می‌کند، آگاه نباشد و نداند چه می‌خواهد، در آن لحظات اول خسته خواهد شد، شبیه کسی که در خیابان بدون هدف می‌دود
- علت تحمل سختی‌ها توسط یاسر و سمیه، بصیرت بود
- امروز در دنیای دین، بصیرت و آگاهی جرم است، آدم متدین و ضددین، هر دو گویا باورشان این است که دین یعنی نفهمیدن، یعنی چشم و گوش را بستن و فکر نکردن
- آدم متدین و ضددین در یک چیز در دوران ما مشترک هست و آن تفکر نکردن و نفهمیدن است
- به ظاهر می‌گویند که اصول دین استدلالی است، و نباید در اصول دین از کسی تقلید کرد، اما کسی جرأت ندارد ذره‌ای در گوشه‌ای از آن تقلید نکند
- دین اساساً همراه با آگاهی و بصیرت است، به هیچ‌کس نمی‌گوید حالا قبول کن، بعداً تحقیقی خواهی کرد، اگر هم تو دین را قبول کردی، دین تو را قبول نکرده، تا وقتی که از روی بصیرت و آگاهی نباشد
- فایده دوم دانستن نقطه شروع انبیا این است که پیروان انبیا، بدانند که از همان نقطه شروع انبیا شروع کنند تا بهتر و قاطع‌تر به نتیجه برسند

### چرا از توحید شروع نمی‌کنیم؟

- چرا وقتی صحبت از دین می‌شود اول توحید را مطرح نمی‌کنیم؟ مگر توحید نقطه شروع کار انبیا نیست؟
- چرا گویندگان دینی به جای آنکه از توحید شروع کنند، فکرأ و عملاً می‌پردازند به مسائل فرعی و درجه دو و سه؟

- برخی از مبلغین حاضر هستند مسائل درجه دهم را مطرح کنند، ساعت‌ها بحث کنند در اینکه نکیر و منکر وقتی در قبر می‌آیند، به چه صورت می‌آیند، یعنی مسئله‌ای که دانستن و ندانستن آن ذره‌ای در عمل و انجام تعهدات اسلامی ما تأثیر ندارد. اما هرگز حاضر نیستند به مسئله توحید و پیشنهاد اصل توحید برای شکل جامعه و نظام اجتماعی بیندیشند
- عده‌ای حاضرند درباره مباحث فرعی درجه چندم بحث کنند، اما در مورد مسائل اصلی نظیر اینکه اصلاً نبی اکرم برای چه آمده بود، درباره حکومت چه می‌گفت، نظرش درباره کیفیت تربیت انسان‌ها چه بود و... سخنی نمی‌گویند

### بررسی برخی آیات مرتبط: عبودیت خدا حرف اول پیغمبرها ( أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ )

- نقطه شروع دعوت انبیا توحید است، طبق آیه قرآن، حرف تمام پیغمبران عبودیت خدا و دوری گزیدن از طاغوت است، این حرف اول پیغمبرها است (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ)
- طاغوت رقیب خداست. گاهی طاغوت خود انسان و هوس روز و شب او است، گاه آقایی طلبی و تکبر او طاغوت اوست، گاهی هم طاغوت قدرت‌های خارج از وجود انسان اند (وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ)
- گروهی از مردم توسط خدا هدایت شدند و گروهی هم گمراهی دامن آنها را گرفت، ببینید عاقبت کسانی که گمراه شدند (فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ)

### امت‌ها و کشورهای که به سخن پیامبر گوش ندادند، در دنیا محکوم به زوال اند (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ)

- امت‌ها و کشورهای که به سخن پیامبر گوش فراندادند، محکوم به زوال اند (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ)
- هر جامعه‌ای، هر امتی که بر روال دین حرکت نکند نابود خواهد شد، یعنی تشکیلات ملی آنها نابود، هضم و جذب ملت‌های دیگر می‌شود و جزو ملت‌های دیگر می‌شوند

### عبودیت خدا حرف مشترک انبیا (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ)

- حرف مشترک همه پیامبران این است که خدا را عبودیت کنید، در سوره اعراف هرکدام از پیغمبرها را ذکر می‌کند، می‌فرماید اولین حرف آنها این بود که خدا را عبودیت کنید (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ)

۳۲۹

• برخی جامعه‌شناسان می‌گویند توحید و به طور کلی دین، بر اثر وضع طبیعی انسان‌ها و از روی جهالت و نادانی انسان‌ها به وجود آمد، حال آنکه می‌بینیم از دوران باستان توحید بوده است

• مخالفان انبیا، آنها را به نابخردی و دروغ‌گویی متهم می‌کردند (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ)

۳۳۰

• پیامبران خواهان خیر، رشد و پیشرفت مردم هستند (أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ)

• دشمن فوراً می‌فهمد معنای عبادت انحصاری خدا چیست، لذا می‌پرسد که تو آمده‌ای که ما فقط خدا را بپرستیم و آنچه که پدران ما عبودیت می‌کردند را کنار بگذاریم؟ (أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا)

۳۳۱

• آنها گفتند اگر راست می‌گویی عذابی که وعده می‌دهی بر سر ما نازل کن و پیغمبر فرمود پلیدی در وجود خودتان و خشم از ناحیه پروردگار شما را فرا گرفته است

• این بخش از آیه: «مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» دو معنا می‌تواند داشته باشد ۱. خدا درباره آنها هیچ حجت یعنی دلیل و برهانی بر درستی این خدایان نیاورده است ۲. خدا به آنها هیچ قدرتی نداده است

## [جلسه ۱۹] گروه‌های معارض؛ طواغیت، اشراف، خوش‌گذران‌ها، نخبگان مذهبی

### آیات این جلسه؛ انعام ۱۱۲ تا ۱۱۳

۳۳۲

• وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (۱۱۲)

• وَلِتَضَعِي إِلَيْهِ أَفئِدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَضُوهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳)

### حاکم اسلامی در جامعه اسلامی همان قدر حق دارد و همان حقوقی را دارد که یکی از آحاد رعیت دارد

۳۳۳

• نبوت یک رستاخیز اجتماعی است، یکی از اصول این رستاخیز نفی طبقات اجتماعی است به این معنا که طبقات ضعفا و بردگان و مستمندان و محرومان از سویی، و طبقه قدرتمندان و زورگویان و برخورداران از سوی دیگر، در محیطی که ساخته و پرداخته نبوت پیغمبر خداست، وجود ندارد

• در جامعه بی‌طبقه، مردم همه از حقوق اجتماعی مساوی برخوردار هستند، در دین اساساً تصور نشده است که فردی به خاطر ضعیف بودن، یا بی‌قدرت بودن نتواند حق مشروع خود را بگیرد

- حاکم اسلامی در جامعه اسلامی همان قدر حق دارد و همان حقوقی را دارد که یکی از آحاد رعیت دارد و همه فرزندان و اعضای یک پیکرند
- در جامعه اسلامی، بزرگترین مقامات نمی‌تواند بر یک انسان معمولی، زور و قلدری و حتی درشت‌گویی کند، در زمان خلفا نیز همین رویه برقرار بود
- در جامعه اسلامی، زورگو نیست، اگر هم بخواهد زور بگوید نمی‌گذارند، جمع ثروت در کنار محرومیت‌ها و مستمندی‌ها نیست
- نظامی که پیغمبر درست کرد، نظامی است که در آن زور نیست، قلدری و استبداد و استثمار و حکومت مطلقه یک انسان یا جمعی انسان بر انسان‌های دیگر نیست، در این اجتماع مردم ملزم‌اند همه فکر کنند، همه راه خودشان را پیدا کنند و آن راه را بپیمایند
- در جامعه ساخته و پرداخته پیغمبر، همه موظف‌اند از حقوق ضعفا و محرومان دفاع کنند، کسی حق ندارد بگوید مرا مصالح خودم بس است، مرا دردسرهای خودم بس، نمی‌رسم به کارهای دیگران، چراکه در آن جامعه، همه با همه، اعضای و اجزای یک پیکر هستند؛ فردیت معنا ندارد چون همه اجزا و اعضای یک پیکر هستند
- خصوصیات جامعه‌ای که پیغمبر می‌خواهد با دست قدرتمند خود و با آموزش و الهام وحی خدا بسازد این است، وجود علم و آگاهی، عدل و دادگری، طبقه واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی استثمار، نفی جمع ثروت، نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرفداری از باطل و الزام و اجبار طرفداری از حق و حقیقت است
- اولین کسانی که با پیغمبر مبارزه می‌کنند، کسانی هستند که با اختلافات طبقاتی زنده هستند، چراکه دیگر نمی‌توانند دیگران را به استثمار و بردگی بکشند

### انواع طبقات مخالف با انبیا: طاغوت، ملأ، مترفین، احبار و رهبان

- انواع طبقات مخالف با انبیا: ۱. طاغوت ۲. ملأ و ثروت‌اندوزان ۳. مترفین ۴. احبار و رهبان [نخبگان مذهبی منحرف]
- یکی از گروه‌های معارضین با انبیا ثروت‌اندوزان هستند، کسانی که مایلند با تأسیس مؤسسات رباخواری، همه تجارت‌ها و فعالیت‌های اقتصادی را، در نتیجه به سود خودشان بکنند
- یک گروه از معارضین با انبیا مستبدان هستند، زیرا توحید زمانی که به صورت واقعی وارد یک جامعه شد، معنایش این است که فرعون از آن جامعه بیرون برود یا یکی از آحاد مردم بشود. معنای «لا اله الا الله» این است که در رأس جامعه خدا است، نه فرعون

• یک گروه از معارضین انبیا احبار و رهبان هستند. کسانی که با مغزهای مردم سر و کار دارند، کسانی که به خاطر آموزشی که به مردم می‌دهند، موقعیت اجتماعی خودشان را حفظ می‌کنند. اما اگر این آموزش، صحیح، زندگی‌ساز و آگاهانه باشد، بقای آقایی، ریاست معنوی و برخورداری‌های مادی و حیثیتی، برای این طبقه امکان نخواهد داشت

• مبارزه عیسی بن مریم (ع)، قبل از اینکه با امپراتور روم برسد، با احبار و رهبان بود

• وقتی خورشید حقیقت بر محوطه مغزها و افکار انسان‌ها بتابد، دیگر خرافات و تاریکی‌ها زائل می‌شوند

• در این صورت اولین گروه‌هایی که احساس خطر می‌کنند احبار و رهبانند، زیرا آگاهی مردم به زیانشان است

• امام سجاد (ع)، نامه‌ای به محمد بن شهاب زُهری نوشته و ائتلاف نیروهای مذهبی و سیاسی برای کوبیدن ملت‌ها و از بین بردن استعدادها را ترسیم کرده است

• در ماجرای ابراهیم خلیل الرحمن همه خدمه بت‌خانه‌ها وقتی دیدند بت‌ها شکست شده، نمود را وادار کردند که ابراهیم را در آتش بیندازد

• در ماجرای ظهور موسی بن عمران (ع) در جامعه فرعون، همین گروه به فرعون دلداری می‌دادند که ما به سحر خودمان، سحر او را باطل خواهیم کرد

• بزرگترین معارضان با حضرت عیسی (ع) مذهبی‌های منحرف بودند

• در دعوت اسلام نیز احبار و رهبان مقابل پیغمبر ایستادند

• انبیا هیچ وقت مغلق‌گویی نکردند، هیچ وقت اصطلاحات فیلسوف‌مآبانه به مردم تحویل ندادند

• وقتی فکر تازه‌ای مطرح می‌شود، به صورت طبیعی انسان‌ها از پیر و جوان، دنبال این جریان فکری جدید باید راه بیفتند. اما همین طبقه احبار و رهبان در طول تاریخ نگذاشتند مردم به انبیا گرایش پیدا کنند

### انبیا هیچ وقت مغلق‌گویی نکردند، هیچ وقت اصطلاحات فیلسوف‌مآبانه به مردم تحویل

### ندادند، فلسفه‌بافی نکردند برای مردم، صاف و راست و صریح با مردم حرف زدند

• مردم خیلی زود دعوت انبیا را قبول و صحت و اتقان آنان را درک کردند، برخلاف احبار و رهبان که مانع مردم می‌شدند و تعصب و لجاجت به خرج می‌دادند



### علت مخالفت احبار و رهبان این است که نمی‌خواهند مردم عالم باشند یا متعلم

- علت مخالفت احبار و رهبان، با انبیا این است که انبیا می‌خواهند که مردم یا عالم باشند یا متعلم، درحالی‌که احبار مایل اند انسان‌ها در ناآگاهی و خرافات بمانند
- در جامعه‌ای که در آن جمع کردن ثروت ممنوع باشد، ثروت‌اندوزان می‌ترسند، طبقات بالا از اجتماعی که اختلافات طبقاتی در آن گناه است می‌ترسند

### معرفی چهار طبقه مخالف انبیا بر اساس آیات قرآن / (و بررسی برخی آیات مرتبط)

- افرادی که در طبقه سران و رؤسا و خوانین و سردمداران قدرت‌ها و نظام‌ها قرار دارند، در قرآن به عنوان «ملا» از آنها یاد شده است. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ)
- ملا یعنی کسی که چشم‌پیرکن است و انسان در مقابل او احساس خضوع و کوچکی می‌کند؛ مثل فرعون و وزیرش هامان (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا)
- در قرآن از طبقه اشراف به مُتَرَفِّين تعبیر شده است، مترف یعنی کسانی که مبتلا به اشرافی‌گری و ثروت‌اندوزی هستند که منشأ بدبختی‌ها و جنایت‌ها و حق‌کشی‌ها است
- در قرآن از طبقه سردمداران فکری به نام «احبار و رهبان» یاد شده است (إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ)
- در قرآن به طبقه قدرت‌های استبدادی طاغوت گفته می‌شود؛ طاغوت یعنی قدرت طغیانگر در مقابل خدا که ممکن است نفس انسان باشد و معنای عامی دارد
- از آنجا که در قرآن طاغوت در مقابل الله و دارای شغل‌ها و شأن‌های بسیار مهمی است، می‌فهمیم که طاغوت بالاترین مقام‌های یک نظام جاهلی را داراست (وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ)
- در همه زمان‌های تاریخ چهار طبقه معارضین انبیا وجود داشته‌اند
- خداوند متعال می‌فرماید: ای پیغمبر! همچنانی که در مورد خودت می‌بینی، برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا)
- شیطان یعنی قدرت‌های شرافرینی که خارج از وجود انسان هستند، یک نوع آن همین ابلیس است (شَّيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ)
- بعضی از این دشمن‌ها، به بعضی دیگر الهام و آموزش می‌دهند، با سخنان زیبا، آراسته و خوش‌ظاهر (يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرُورًا)

- یکی از سخنان خوش ظاهر این است که فرعون می‌گوید «من می‌خواهم موسی (ع) را بکشم، می‌ترسم موسی (ع) دین شما را خراب کند» (ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ)
- اگر خدا می‌خواست، اینها این کارها را نمی‌کردند، اما سنت الهی بر این است که آنها دشمنی بکنند تا مؤمن از غیرمؤمن شناخته شود. آنها را با آنچه که افترا می‌بندند و دروغ می‌گویند رها کن و دلگیر نشو (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ)
- نتیجه این سخنان فریبنده این است که دل‌هایی که به آخرت ایمان ندارند، تحت تأثیر تبلیغات دروغین خوش ظاهر قرار می‌گیرند (وَلِيَتَّصِعِي إِلَىٰ أَفئِدَةٍ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ)
- بعثت حضرت موسی (ع) هم به سمت فرعون و هامان، یعنی ملأ و اشراف چشم‌پرکن بود. هم به سمت قارون که ثروتمند بود (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ)
- قارون ثروت‌های عمومی را حبس کرده، لذا حضرت موسی به جنگ با او هم می‌آید
- سه طبقه مخالف با موسی، در گفتار با هم یک کلام هستند و تهمت سحر و کذب را می‌زنند (فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ)
- عکس‌العمل مخالفان حضرت موسی (ع)، تهدید به قتل و هتک حرمت به خانواده بود (اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ)
- نقشه‌ها و دسیسه‌های کافران به نتیجه نمی‌رسد (وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)
- اشراف و ثروتمندان، در مقابل دعوت انبیا گفتند ما نسبت به دعوت شما کافریم (إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)
- طبقه احرار و رهبان اموال مردم را بدون استحقاق می‌خورند (إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ)

## [جلسه ۲۰] انبیا از منظر یک فعالیت دسته‌جمعی، موفق بودند (فرجام نبوت [۱])

### آیات این جلسه؛ رعد ۱۷

- أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهُبُ جَفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ

- همیشه تاریخ، در گذشته زمان، تلاش انبیا و پایان کار پیغمبران، بر طبق دلخواه تمام شده و در آینده هم همچنین خواهد بود
- هیچ‌کسی شانس موفقیتی را که انبیا داشتند، نداشته است

### روند کلی کار انبیا موفقیت بوده است یا شکست؟

- دو مسئله که دانستنش مفید است: ۱. آیا روند کلی کار انبیا یعنی سلسله نبوت و رسالت موفق بوده‌اند و پیش برده‌اند یا شکست خورده‌اند؟ ۲. انبیای عظام الهی در زمان خودشان آیا موفق شدند یا شکست خوردند؟
- بسیاری از معلومات که ما دنبالش می‌دویم یا ما را دنبالش می‌دوانند، مفید نیستند؛ نه ما را یک قدم به بهشت نزدیک و نه یک قدم ما را به جامعه صحیح و اصیل در این دنیا نزدیک می‌کنند

### زحمات انبیا برای رشد بشر و تشبیه انبیا به معلمان

- انبیا انسان‌ها را مثل یک شاگرد مدرسه‌ای سال به سال رشد دادند، هرچند خودشان در این مسیر به شهادت رسیدند
- امروز دنیا بیشتر از هزار سال قبل آماده شنیدن سخن حق اسلام است

### انبیا در تاریخ همیشه موفق بودند و شکست نخوردند

- انبیا در تاریخ ناموفق نبودند و بشریت هر روزی که پیش رفته، یک قدم به اوج ترقی و تکامل نزدیک‌تر شده است
- سیر بشر در طول تاریخ صعودی بوده است نه نزولی و این جبر تاریخ است؛ یعنی اراده خدا بر این تحقق گرفته است
- عاقبت بشر بر طبق نیکی است و انبیا برای این می‌آیند که راه فطرت را نشان داده و سیر او به سوی عاقبت نیک را تسریع و تسهیل کنند

### منطقی که جباران تاریخ به آن علاقه دارند این است که انبیا موفق نبودند؛ بنابراین هیچ

### تلاش و فعالیتی به نتیجه نخواهد رسید

- جباران تاریخ به این منطق علاقه دارند، اینکه انبیا در دوران زندگی خودشان موفق نبودند، بنابراین هر تلاش و فعالیتی به نتیجه نخواهد رسید

- بلوف‌های سیاسی سران دولت‌های دنیا در روزنامه‌ها برای مرعوب کردن و ناامید کردن مردم از انقلاب و تحول خواهی است
- نمونه‌اش اینکه منصور عباسی بین مردم شایع کرده بود که آینه‌ای دارد که می‌تواند از خانه و مکان مخالفین خود به وسیله آن مطلع شود
- قرآن «حق» و «باطل» را به «آب» و «کف روی آن» تشبیه می‌کند و این‌گونه به ما می‌گوید که حق ماندگار است و باطل نابود می‌شود

### دو شرط مهم برای موفقیت انبیا و پیروان آنان: یکی ایمان و اعتقاد از روی آگاهی و دیگری صبر یعنی مقاومت

- انبیا و پیروان آنان همیشه بدون معجزه امکان موفقیت داشته‌اند، به دو شرط: ۱. ایمان و اعتقاد از روی آگاهی و باور تعهدپذیر ۲. صبر یعنی مقاومت، از میدان به در نرفتن، کار را در لحظه حساس و خطرناک رها نکردن
- شکست انبیا در طول تاریخ از طاغوت زمان، به دلیل عدم ایمان کافی یا صبر کافی پیروان بوده است

### بررسی برخی آیات مرتبط

- ایمان شرط پیروزی است (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)
- علت عدم موفقیت امام صادق (ع) در بازپس‌گیری حکومت، عدم ایمان یا صبر کافی یاران بود؛ قرار نیست با دست غیبی و معجزه حکومت به امام صادق (ع) برسد
- آن دستی که باید از آستین بیرون بیاید و کاری بکند، دست صبر انسانی است (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ)
- صبر، دست روی دست گذاشتن نیست؛ بدون فعالیت و تلاش، عاقبت، بدبختی و ذلت و بی‌دینی و بی‌دنیایی است
- وقتی فرعون تهدید سختی کرد که فرزندان و جوانانشان را می‌کشم زن‌های آنها را زنده نگه می‌دارم، اینجا همان لحظه حساسی است که طرفداران حضرت موسی (ع) نباید احساس شکست کنند
- وقتی در مبارزه به جایی رسیدید که فک می‌کنید قطعاً شکست خواهید خورد، باز هم مبارزه کنید، آن وقت پیروز خواهید شد؛ مثل ماجرای حضرت موسی (ع) و فرعون

- موسی (ع) در مقابل تهدید فرعون گفت از خدا یاری بخواهید و صبر کنید؛ چراکه زمین از آن خدا است و بر هرکسی که بخواهد به ارث می‌گذارد (اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ)

### نمونه‌هایی از تلاش و استقامت انبیا برای رسیدن به نتیجه

- زندگی حضرت موسی (ع) و ابراهیم (ع) و عیسی (ع) و رسول الله (ص)، نمونه‌هایی از تلاش و استقامت برای رسیدن به نتیجه است
- همه قدرت‌های دین، اگر توانستند به صورت قدرتی دربیایند یا باقی بمانند، در سایه ایمان و صبر بوده است
- انبیا در مجموع موفق شدند، اما در مورد تک‌تک آنها، هرکدام از آنها که پیروان با ایمان و صابر داشتند موفق شدند وگرنه خیر
- خدا آفریننده همه چیز است، چون او آفریده می‌تواند بگوید عاقبتش چه خواهد شد (قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)
- خداوند مثل می‌زند. از آسمان باران فرستاد، رودخانه‌ها جریان پیدا کردند، روی جریان آب کفی است و آب در زیر کف است، اما آنچه دیده می‌شود آب نیست، کف است (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا)
- مواد معدنی و مثل آهن و طلا که در آتش می‌گذارند برای اینکه زیورآلات یا کالایی درست کنند، هنگام ذوب شدن کفی روی آن هست، اگرچه کف بیشتر به چشم می‌آید، اما کف اصل نیست. بلافاصله خدا می‌گوید حق و باطل هم این‌طوری هست، کف نمایان است، اما زیر کف که پنهان است همان حق است، مثل طلا و آب (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ)
- آن کف‌ها بیهوده و پوچ نابود خواهد شد، اما آنچه برای مردم سود می‌بخشد یعنی آب، آهن، طلا، آن مکث می‌کند و در زمین می‌ماند، دعوت انبیا حق است و باطل‌هایی که در مقابل انبیا سینه سپر می‌کنند، مانند کف و حباب روی آب هستند (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ)
- فرجام کار برای کسانی است که نهضت انبیا را اجابت کنند، اما آن کسانی که اجابت نمی‌کنند، اگر همه روی زمین برای آنان باشد و بیشتر از آن، حاضرند آن را فدیة بدهند و خودشان را از مخمصه

نجات دهند (لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا  
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ)

- خداوند می‌فرماید ما تصمیم گرفتیم که انبیا یاری‌شدگان از طرف ما باشند، سپاهیان ما هستند که پیروز می‌گردند (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)
- صبر شرط پیروزی است، صبر در حال مبارزه یعنی از مبارزه سست نشدن و تلاش را تمام کردن
- مسلمانان گمان نکنند مهر بدنامی، عقب‌ماندگی، فقر و ذلت به پیشانی آنها خورده است، اگر مسلمانان عالم، ایمان و صبر داشته باشند بر همه جهان پیروز خواهند شد

## جلسه ۲۱] برخی انبیا با دو شرط ایمان و صبر مردم، در زمان خودشان هم موفق شدند (فرجام نبوت [۲])

### آیات این جلسه؛ غافر ۵۱ تا ۵۴

- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذرتُهُمْ  
وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْثَرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) هُدًى وَ  
ذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴)

### چرا انبیا در کار جمعی خودشان موفق بودند؟

- می‌توانیم کار انبیا را به کار جمعی عده‌ای برای جابه‌جایی بار سنگین تشبیه کنیم که هرکدام قدری این بار را جابه‌جا کردند
- امام زمان (ع) این بار را به نقطه آخر می‌رساند
- بلایا و مصائب انبیا، قیمت جابه‌جایی بار امانت و نزدیک کردن آن به سرمنزل بوده است

### اقتضای فتح و پیشرفت و موفقیت در دعوت انبیا هست چون انبیا بر طبق حق سخن می‌گویند

- برخی پیامبران حتی در دنیا در زمان خودشان هم موفقیت‌هایی را کسب کردند؛ مانند پیامبر ما
- اقتضای فتح و پیشرفت در دعوت انبیا هست؛ چون انبیا بر طبق حق سخن می‌گویند و حق همان منطبق بودن بر فطرت و سرشت جهان است. پس موفق و پیروز است

● فشارهای دشمن به جایی رسید که پیغمبرها هم مأیوس شدند. تا قبل از این معتقد بودند که پیروز خواهند شد، کار به جایی رسید که ایمان و یقین آنها به پیروزی رو به زوال رفت (حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا)

● اگر نهضت‌هایی که در طول تاریخ داعی به حق بودند شکست خورده‌اند، دلیل بر این نیست که حق محکوم به زوال است؛ بلکه دلیل بر این است که حق با وجود اینکه حق است، احتیاج به کار و تلاش و کوشش دارد

● امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای از نهج البلاغه تشریح می‌کند که چگونه استقامت و جهاد مسلمانان علت پیروزی سپاه اسلام در زمان پیامبر (ص) شد

### بررسی برخی آیات مرتبط

● ما انبیا و مؤمنین را در زندگی دنیا و رجعت نصرت می‌دهیم (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)

● موسی (ع)، نمونه‌ای از انبیای نصرت داده شده است که خدا او را هدایت کرده و بنی اسرائیل صاحب کتاب باقی ماندند، و این نشان می‌دهد که موسی و یارانش موفق شدند (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ)

● صبر کن، چرا که وعده خدا محقق خواهد شد؛ یعنی شما پیروز هستید (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)

● در سوره انبیا خدا مرتب می‌فرماید که انبیا پیروز خواهند شد

● پیش از تو پیغمبرانی فرستادیم و به آنها وحی کردیم و آنها را به صورت فرشته قرار ندادیم که جسد نداشته باشند و طعام نخورند و جاودانه هم نبودند. آنها هم یک وقتی مرده‌اند، اما وعده پیروزی خود را محقق کردیم و آنها را نجات دادیم (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ... وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ ثُمَّ صَدَقْنَاَهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ)

● پیامبران نه با دست غیبی، بلکه با کمک‌های غیبی که در بطن خود این جهان نهفته است، پیغمبران را موفق ساخته است؛ چقدر خدا آبادی‌ها را در هم شکست، چرا که جامعه ظالم بودند (وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ)

● خداوند فلاکت ستمگران هنگام دیدن عذاب خدا را شرح می‌دهد (فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِأَسْنَانِ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ)

- علت نابودی ستمگران و پیشرفت دعوت انبیا این است که خداوند آسمان و زمین را بازیچه و بیهوده نیافریده است (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ)
- خداوند متعال می‌فرماید ما به وسیله حق باطل را در هم می‌کوبیم (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ)
- کسانی که در مقابل انبیا ادعای حکومت و قدرت و سلطه می‌کردند، بر باطل بودند و محکوم به نابودی

## [جلسه ۲۲] لازمه شهادت به نبوت و ایمان به رسول، «پیگیری» اهداف او از جمله آبادانی دنیاست (تعهد «ایمان به نبوت»)

### آیات این جلسه؛ انفال ۷۲

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ الْأَعْلَى قَوْمٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲)

### تصور اینکه ما قبول داریم فلانی پیغمبر است و پذیرش نبوت او در دل و اعلان بر زبان کافی است غلط است

- شهادت به نبوت چه تعهدی بر عهده مسلمان می‌گذارد؟
- مقام پاپ در دنیای مسیحیت مانند یک مجسمه است که مردم باید به او احترام کنند، حضور و عدمش هیچ فرقی نمی‌کند
- اما تعهد شهادت به نبوت تعهد ایجاد می‌کند؛ از دنباله‌گیری راه نبی تا قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی
- تصور اینکه ما قبول داریم فلانی پیغمبر است و پذیرش نبوت او در دل و اعلان بر زبان کفایت می‌کند غلط است
- ایمان به پیغمبر تعهداتی با خود به همراه دارد، به هر اندازه که آن تعهدها انجام گرفت، ایمان به پیغمبر صحیح است



## معنای تعهد «ایمان به نبوت» این است که هر کاری که برای تحقق خواست پیغمبر از دستم برمی‌آید انجام دهم

- تعهد ایمان به نبوت، آن است که ببینم پیغمبر چه کاری می‌خواست در این دنیا انجام دهد، من هم در زمان خودم ببینم اگر این بار به سرمنزل نرسیده است، تلاش کنم که این بار را بردارم
- تعهد رسالت، ساخت دنیا به شکلی است که اسلام گفته است
- از آنجا که پیامبران فکر نو و جدیدی می‌آورند و صف‌بندی جدیدی ایجاد می‌کنند عامل اختلاف‌اند؛ به این معنا که در مسیری که همه رو به نابودی هستند راه جدیدی را باز می‌کنند
- پیغمبر دو صف ایجاد می‌کند، اما عده‌ای می‌خواهند وسط این دو صف بایستند. هرکسی بین دو صف است، با پیغمبر نیست
- خاذلین در زمان امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) دنبال حد وسط بودند
- کسی که به خاطر دنیا حاضر به کمک کردن به امیرالمؤمنین (ع) نیست، در سپاه معاویه است، نه شیعه‌ی علی بن ابی‌طالب (ع)
- عبدالله بن عباس، کسی است که در عین حالی که فضائل امام علی (ع) را می‌گفت دنبال دنیا هم بود

## بررسی برخی آیات مرتبط

- تعهد قبول و پذیرش نبوت، دنبال نبی راه رفتن، و آنچنانی که او می‌خواهد عمل نمودن است، هجرت شرط قطعی قبول ایمان است (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا)
- کسانی که باور کردند و هجرت کردند و با اموال و جانشان در راه خدا مجاهدت کردند، همچنین کسانی که اینها را پناه دادند، اینها بعضی پیوستگان و هم‌جبهگان بعض دیگر هستند، مثل آجرهای توی هم فرورفته‌اند. این ولایت است، یعنی به هم پیوستگی کامل (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ)
- کسی که ایمان بیاورد ولی هجرت که از لوازم و تعهدات ایمان هست را انجام ندهد، ولایت را نپذیرفته است (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ)
- علاوه بر هجرت، اگر با گروه دیگری جنگ شد و از اینها یاری خواستند، شما باید به آنها یاری بدهید. البته اگر پیمان صلح با آن گروه متخاصم با مسلمانان نبسته‌اید (وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ)

۳۹۳

۳۹۴

۳۹۵

۳۹۷

۳۹۸

۳۹۹

۴۰۰

- کمک به مسلمانان، در هر نقطه‌ای از جهان که باشند واجب است، از سوی دیگر اگر مسلمانی هجرت نکرده، اگر با کفار جنگی کرد و شما با آن کافر پیمان صلح دارید، حق ندارید به آن برادر مسلمان کمک کنید، چون هجرت نکرده است
- کافران، بعضی هم جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند، نگاه نکن در دو اردوگاه‌اند، در دشمنی با شما هم جبهه‌اند، اگر این صف‌بندی را رعایت نکنید و به مقتضای آن عمل نکنید، در زمین فتنه دوری از دین خواهد شد. و فساد بزرگی رخ خواهد داد، فساد یعنی نبودن حکم خدا در میان اجتماع (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فسادٌ كَبِيرٌ)
- مؤمنین حقیقی کسانی هستند که ایمان آورده و هجرت کنند و در راه خدا مجاهدت کرده و بی‌پناهان را یاری دهند (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ أَوْوَأ وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا)
- خداوند متعال می‌فرماید ما از انبیا پیمان گرفتیم که پیغمبر بعدی خودت را تصدیق کنی و ایمان بیاوری، علاوه بر این او را یاری هم بکنی و همچنین از امت‌ها هم چنین تعهدی گرفته شده است (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ)

## بخش چهارم: ولایت!

معنا و مراتب ولایت (عرضی، طولی)، آثار در زندگی اجتماعی (شکوفایی استعدادها) و آسیب ولایت طاغوت (نابودی و استثمار استعدادها)

**[جلسه ۲۳] ولایت یعنی «به هم‌پیوستگی» با مؤمنین و ولی، و «گسستگی» با جبهه مقابل ولی (ولایت)**

### آیات این جلسه؛ ممتحنه ۱

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ آيَاتِكُمْ أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَ آئْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱)

### اتصال ولایت به نبوت در اهداف؛ از انسان‌سازی تا جامعه‌سازی

- ولایت دنباله بحث نبوت است، نه یک چیز جدای از بحث نبوت
- مروری بر بخش نبوت: انبیا برای انسان‌سازی می‌آیند و راه ساخت انسان این است که کارخانه انسان‌سازی درست کند نه اینکه تربیت فردی کند، جامعه و نظام اسلامی کارخانه انسان‌سازی است
- جامعه اسلامی یعنی تمدنی که در رأس آن جامعه خدا حکومت کند، قوانین خدایی باشد، حدود الهی جاری شود و عزل و نصب را خدا می‌کند...

### در جامعه‌ای که همه چیز از خداست، در همان مسجدی که پیغمبر خدا حد جاری می‌کرد، اداره کار و اقتصاد پیامبر هم تشکیل می‌شد

- در جامعه‌ای که همه چیز از خداست، نماز جماعت با سرود میدان جنگ یکی است
- در جامعه‌ای که همه چیز از خداست، در همان مسجدی که پیغمبر خدا حد جاری می‌کرد، در همان مسجد اداره کار و اقتصاد پیامبر تشکیل می‌شد
- در جامعه‌ای که پیامبران آن جامعه را ساخته و پرداخته‌اند، هر که بیاید انسان می‌شود، اگر انسان کامل هم نشود، مجبور می‌شود به رفتار انسان‌ها حرکت کند
- در جامعه غیراسلامی، آدم‌ها می‌خواهند خوب باشند، اما نمی‌توانند
- اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر با رهبری امیرالمؤمنین بعد از پیغمبر پنجاه سال ادامه پیدا می‌کرد، منافقین هم به طور قهری مؤمن می‌شدند

### نیاز به تشکیلات برای جامعه‌سازی

- انبیا برای جامعه‌سازی، نیاز به جمع به هم پیوسته دارند
- پیامبر جمع و جبهه به هم پیوسته در جامعه جاهلی ایجاد کرد
- جمع به هم پیوسته مانند کوهنوردان به هم پیوسته هستند که در حال عبور از کوهستانی صعب‌العبوراند

### ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم‌جبهگی و اتصال شدید یک عده انسان دارای فکر واحد و جویای هدف واحد

- ولایت یعنی آن به هم پیوستگی و جدایی‌ناپذیری مسلمانان صدر اسلام

- ولایت در اصطلاح قرآنی یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند و در یک راه قدم می‌زنند و برای یک مقصود تلاش می‌کنند و یک فکر و عقیده را پذیرفته‌اند
- برای از بین رفتن و هضم نشدن در جبهه مقابل، باید هر چه بیشتر افراد جبهه به همدیگر متصل و از جبهه مقابل جدا شوند

### برای از بین رفتن و هضم نشدن، لازم است هرچه بیشتر افراد این جبهه به همدیگر متصل و از جبهه‌های دیگر جدا شده و کنار بگیرند

- پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود می‌آورد با طرح اخوت و امت اسلامی و سعی می‌کند پیوند آنان را با بقیه جبهه‌ها قطع کند
- اگر ولایت نباشد، میان آنها اختلاف به وجود می‌آید، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آنهاست، عاجز خواهند ماند
- بعدها که جامعه اسلامی به یک امت عظیمی تبدیل شد، باز هم ولایت لازم است
- لازمه بقای جمع مسلمان آغاز اسلام در میان جامعه جاهلی مکه یا در اولی که به مدینه آمده بودند، و جمع کوچک تشیع در زمان خلافت‌های ضد شیعی در تاریخ آغاز اسلام، به هم پیوستگی بود
- عالم اسلام در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس را می‌توان تشبیه کرد به جریان آب شیرین تمیز در میان بستر رودخانه که راه خود را می‌رود و با جریان‌های کدر و گل‌آلود مخلوط نمی‌شود و به هم پیوستگی لازمه باقی ماندن این جریان آب شیرین است
- عامل بقای جریان شیعی، وجود آن ولی است که در میان مردم آنها را توصیه می‌کند که به همدیگر پیوندند، با هم مهربان باشند
- قرآن مومنین را اولیای یکدیگر می‌داند و کسانی که دارای ایمان راستین هستند، هم جبهگان و پیوستگان یکدیگر را شیعه گویند
- از شیعه در روایات به مومن تعبیر شده است، منظور از ایمان در روایات، دارا بودن طرز فکر خاص شیعه است

### معنای صحیح ولایت، فراتر از محبت و قول به حقانیت اهل بیت است

- بعد از ولایت بین مؤمنین و شیعیان، نوبت ولایت ولی خدا است. بعضی خیال می‌کنند ولایت یعنی فقط دوست داشتن اهل بیت (ع) و این غلط است
- برخی به اشتباه تصور می‌کنند که شیعه فقط همین است که بدانیم حق با اهل بیت است؛ اگر این طور باشد که معاویه و یزید و منصور و هارون از همه شیعه‌تر بوده‌اند
- بعضی هم فکر می‌کنند که به صرف اینکه محبت یا اعتقاد به ائمه دارند یعنی ولایت دارند؛ این ولایت نیست، ولایت بالاتر از این است

### بررسی برخی آیات مرتبط

- سوره ممتحنه را می‌توان سوره ولایت به این معنا نام گذاشت
- اول سوره از ارتباط پنهانی با کفار نهی می‌کند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ)
- هرکسی که پنهانی، با کفار طرح دوستی بریزد و به آنها ابراز محبت کند، راه میانه را گم کرده است (وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)
- شأن نزول آیات ابتدایی سوره ممتحنه دوستی (و ولایت) یکی از مسلمانان با کفار است برای اینکه نزدیکانش آسیبی نبینند (تَلْقَوْنَ آلِيَهُمْ بِالْمُؤَدَّةِ)
- اگر به کفار کمکی کنید، آنها به شما کمک نمی‌کنند، بلکه بیشتر مسلط می‌شوند، بیشتر ظلم و جور را بر شما می‌کشایند (إِنْ يَتَّقِفُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ)
- در روز قیامت ارحام و خویشاوندان، سودی به شما نمی‌رسانند و خدا در روز قیامت میان شما و آنها جدایی می‌افکند (لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ)
- روز قیامت روزی است که خویشاوندان نزدیک از هم گریزان هستند و هرکسی مشغول و سرگرم به گرفتاری خودش است (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ)
- ابراهیم (ع) و پیروان آنها اسوه نیکو هستند در بیزاری جستن از کفر و طاغوت زمان، و مؤمنین باید مثل ابراهیم (ع) عمل کنند (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ)
- ابراهیم (ع) پیغمبری بود که به نزدیکانش گفت ما از شما و هر آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزار هستیم (إِنَّا بُرَآءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)

- ابراهیم(ع) سرمشق نیکویی است برای کسانی که امید به خدا و آخرت دارند، هرکس از این دستور «سرمشق گرفتن در بیزاری جستن از کفر و طاغوت» سرپیچی کند، به خدا زبانی نمی‌رساند (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)
- امام سجاد(ع) و یارانش با مردم منحرف زمان خود همین‌طور صحبت کردند و از آنها بیزاری جستند
- اگر شیعه‌ای از شیعیان امام سجاد(ع) در زمان امام سجاد(ع) از روی ترس یا طمع، دنبال جبهه دشمن رفت، او از ولایت امام سجاد(ع) خارج است

## [جلسه ۲۴] دو جهت ولایت در قرآن؛ حفظ پیوستگی داخلی و نفی وابستگی خارجی، ضرورت ولی و قدرت متمرکز برای حفظ پیوستگی و نفی وابستگی (پیوندهای امت اسلامی)

### آیات این جلسه؛ مائده ۵۱ تا ۵۲

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲)

### دو رکن اصلی در ولایت قرآن / ۱. در جبهه داخلی نباید صف‌هایی گوناگون در داخل این امت تشکیل شود

- برای رسیدن به ولایت قرآنی، آن ولایتی که در قرآن مطرح شده، امت اسلام دو جهت را باید مراعات کند: ۱. جهت ارتباط در داخل جامعه اسلامی ۲. جهت ارتباط خارجی، یعنی ارتباط عالم اسلام و جامعه اسلامی با جوامع دیگر
- در جبهه داخلی، نباید صف‌هایی گوناگون در داخل این امت تشکیل شود
- اگر چنانچه اختلافی در داخل امت اسلامی پیش آمد و جنگ برپا شد، باید اولاً آشتی بدهند و اگر هر طرفی حاضر نشد و زور گفت، علیه او یک دست شوند

## ۲. در زمینه روابط خارجی، امت اسلامی باید یک ذره هم تحت فرمان و افکار غیرمسلمانان قرار نگیرد

- در زمینه روابط خارجی، امت اسلامی باید یک ذره هم تحت فرمان و افکار دنیای غیرمسلمان قرار نگیرد
- امام باقر(ع) برای اینکه سکه امت اسلامی از کشور روم نیاید سکه زدن را به دستگاه خلافت یاد داد
- جامعه و امت اسلامی حق ندارد پیوند خودش را با دنیای خارج از اسلام، جز به صورت بالادست بودن برقرار کند
- این حرف نه به این معناست که عالم اسلام در انزوای سیاسی به سر خواهد برد و با دولت‌های غیرمسلمان قطع رابطه کند

### ضرورت نیاز جامعه به ولی؛ نقطه قدرت متمرکز برای هم‌جهت کردن نیروهای داخلی

- برای اینکه یک جامعه بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش را در یک هدف هم‌جهت کند و به راه بیفتد، احتیاج به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلام دارد
- نیاز جامعه به رهبر مانند نیاز کارگاه قالی بافی به مدیر است که اگر نباشد، بافت قالی ناهمگون و بی‌ارزش خواهد شد/
- امام یعنی حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می‌شود
- امام می‌تواند با نام و نشان از طرف خدا معین شود، یا اینکه به نام معین نشود و به نشان معین شود

### ولایت یعنی ارتباط فکری و عملی مستحکم و نیرومند هریک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت

- ولایت ولی خدا یعنی ارتباط فکری و عملی مستحکم و نیرومند هریک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت
- ولایت علی بن ابی طالب(ع) یعنی در افکار و افعال پیرو علی باشی، رابطه‌ای نیرومند، مستحکم و خلل‌ناپذیر
- از آیات قرآن این به دست می‌آید که ولایت، هم معنای اثباتی دارد، یعنی پیوند داخلی هم جنبه منفی و سلبی دارد، یعنی قطع پیوندهای خارجی و بعد دیگر ولایت نیز ارتباط با ولی است

## بررسی برخی آیات مرتبط

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و مسیحیان را اولیای خود نگیرید، ولایت یعنی پیوسته و پیوند زده، آنها بعضی اولیا و هم جبهگان بعضی دیگر هستند، هرکسی ولایت آنها را بپذیرد، و خودش را با آنها مرتبط کند و رابطه برقرار کند، از خود آنان است (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)
- بیماردلان، به سمت جبهه دشمنان دین می‌شتابند و دلیل خودشان را این‌طور بیان می‌کنند که ما می‌ترسیم از آنها به ما آسیبی برسد (فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ)
- خدا در جواب این گروه می‌فرماید امید است که خدا پیروزی نصیب جبهه مؤمن کند، یا یک حادثه‌ای از پیش خود، به سود مؤمنین پدید آورد، بعد بیماردلان پشیمان خواهند شد از اینکه چرا با دشمنان دوستی کردند و به سوی آنان شتافتند (فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ)
- بعد از اینکه آنها خودشان را ضایع کردند و با دشمنان ساختند، کسانی که ایمان آوردند می‌گویند همین‌ها بودند که با چهره‌های خوش ظاهر و موجه قسم می‌خوردند که ما با شما ایم (وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَوْلَئِذَا قَسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ)
- درباره ارتباطات داخلی، این آیات مورد توجه است: ای کسانی که ایمان آوردید، اگر شما از دین خود برگردید و مسئولیت و رسالتی که با ایمان به خدا پذیرفته‌اید، از دوستان روی زمین بگذارید، جمعیت دیگری این افتخار نصیبشان خواهد شد که این بار را به منزل برسانند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ)
- ویژگی‌های این گروه عبارت است از محبت آنها به خدا و محبت خدا به آنها، تواضع نسبت به مؤمنین که نشانه کمال رابطه و پیوند صمیمانه است و در مقابل کافران تأثیرناپذیر و نفوذناپذیرند، در راه خدا مجاهدت می‌کنند، و از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند، این فضل خداست که به هرکسی که بخواهد می‌دهد (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)
- در ادامه آیه راجع به پیوند اجزای جامعه اسلامی با امام سخن گفته می‌شود (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)



- اسلام غیر از تشیع چیز دیگری نیست و برداشت شیعه از اسلام، برداشت درست، منطقی و عادلانه و عاقلانه است
- اگر ولایت که دارای سه بعد است، یکی حفظ پیوندهای داخلی، دیگری قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی، یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی یعنی امام و رهبر، محقق شود، پیروزی حاصل خواهد شد (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)

## [جلسه ۲۵] ثمرات اجتماعی و فردی ولایت و معنای ولایت در انسان و جامعه (بهشت ولایت)

### آیات این جلسه؛ حج ۴۱

- الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
- مروری بر ابعاد ولایت و مباحث گذشته: ۱. وابسته به عناصر خارج از وجود خود نباشد ۲. اتصال و ارتباط شدید داخلی میان عناصر مسلمان
- ولایت در جامعه اسلامی یعنی یکپارچه و یک جهت بودن جامعه اسلامی
- ولایت یعنی وقتی جامعه اسلامی در مقابل جبهه خارجی قرار می‌گیرد، نفوذ ناپذیر و مستقل و در داخل، میانه بدنه‌ها این پیکر عظیم اسلامی خللی نیست بلکه به عکس، همه روی هم اثر می‌گذارند و همه یکدیگر را به سوی خیر و نیکی جذب می‌کنند
- ولایت علاوه بر پیوستگی داخلی و عدم وابستگی به خارج، نیازمند یک مرکز اداره کننده با شرایط خاص است یعنی امام
- جامعه اسلامی شبیه یک پیکر واحدی باید باشد که هم در داخل با یکدیگر متجاذب باشند هم در خارج مثل یک مشت واحد، جلوه‌گری کنند چون این وحدت در جامعه اسلامی لازم است؛ وحدت، بدون تمرکز نیروی اداره کننده ممکن نیست
- تشبیه پیکر جامعه به پیکر انسان در وحدت فرمانده قوای اعصاب
- اگر جامعه اسلامی، بخواهد دشمنان را به جا و به وقت و خوب دفع کند، باید وحدت داشته باشد و در آن واحد، همه جناح‌های این جامعه اسلامی، با آن دشمن روبه‌رو شوند

۴۴۷

● خلاصه اینکه اگر جامعه اسلامی بخواهد به وقت، منافع را جذب و به وقت، ضررها را دفع کند و در داخل با یکدیگر اجزای به هم پیوسته باشند و در خارج، در مقابل دشمن یک مشت واحد باشند، نیازمند به یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود است تا همه عناصر فعال و با نشاط خود را از آن مرکز الهام بگیرند

● مرکزی که در متن جامعه اسلامی، همه جناح‌ها را اداره می‌کند، هرکسی را به کار لایق به شان خودش مشغول می‌کند، از تعارض‌ها جلوگیری می‌کند، نیروها را به یک سمت هدایت می‌کند، باید از سوی خدا باشد، عالم، آگاه، مامون و مصون، تبلور یافته‌ای از عناصر سازنده اسالم و مظهر قرآن باشد نام آن ولی است

### ممکن است یک فرد ولایت داشته باشد، اما جامعه دارای ولایت نباشد

● ممکن است یک فرد ولایت داشته باشد، اما جامعه دارای ولایت نباشد؛ شبیه اینکه سالم بودن یک عضو به معنای سلامت جسم نیست

● اگر انسان دارای ولایت، در جامعه بی‌ولایت، احساس مسئولیت نکرد، باعث می‌شود که ولایت او آسیب ببیند

۴۴۸

### طرح چهار مسئله پیرامون ولایت

● ۱. انسان دارای ولایت، چگونه انسانی است؟ ۲. جامعه دارای ولایت، چگونه جامعه‌ای است؟ ۳. انسان دارای ولایت، نسبت به ولایت‌مدار کردن جامعه مسئولیتی ندارد؟ ۴. عدم احساس تکلیف انسان دارای ولایت، به ولایت او آسیب نمی‌زند؟

۴۴۹

● کسی که برای امام حسین (ع) گریه می‌کند کار خوبی می‌کند، اما کار بدی می‌کند که اگر اشک ریختن را برای دارا بودن ولایت کافی بدانند

۴۵۰

● در اروپا، آمریکا و هر جای دیگر، اگر افراد نام اسلام را هم نشنیده باشند، اگر از علی بن ابی طالب (ع) سخن گفته شود، همه این شخصیت را تحسین و تکریم می‌کنند، این مخصوص شیعه نیست و شیعه‌گری هم به این نیست

### ولایت بدون پیروی فکری و عملی ولایت نیست

● ولایت در یک انسان، به معنای وابستگی فکری و عملی هرچه بیشتر و روزافزون‌تر با ولی است

۴۵۱

● ولایت بدون پیروی فکری و عملی ولایت نیست

- عمل و فکرمان، مخالف علی (ع) است و اسم این را گذاشته‌ایم ولایت
- امام صادق (ع) فرمود ولیّ ما کسی است که عمل می‌کند و دشمن ما کسی است که عمل نمی‌کند

### ولایت در جامعه منشأ و الهام‌بخش همه نیروها، نشاطها و فعالیت‌های آن جامعه است

- ولایت در یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه مشخص باشد و منشأ و الهام‌بخش همه نیروها، نشاطها و فعالیت‌های آن جامعه باشد
- جامعه اسلامی بعد از پیغمبر ولایت نداشت، هرچند اشخاصی مثل ابوذر و سلمان ولایت داشتند
- هر وقتی که امام در جامعه حکومت کند، امر و نهی کند، همه رشته‌ها از امام ناشی شود، جنگ و صلح در دست او باشد، آن جامعه ولایت دارد
- تلاش کردن برای ولایت یک جامعه، معنایش این نیست که بنشینیم مدام لق دهنی کنیم و فحش به زید و عمرو بدهیم؛ با این کارها ولایت درست نمی‌شود. با این کارها از ولایت دور می‌افتیم. راهش این است که تلاش کنیم برای قدرت دادن به ولیّ اسلام
- جامعه‌ای که دارای ولایت می‌شود، مرده‌ای است که دارای جان می‌شود

### آسیب‌های اجتماعی جامعه بدون ولایت

- استعدادها در جامعه‌ای که ولایت ندارد یا خنثی می‌شود، یا هدر می‌رود و نابود می‌شود و یا بدتر، به زیان انسان به کار می‌افتد
- در جامعه بی‌ولایت، چراغ‌ها نه فقط شعله نمی‌کشند و روشنی‌شان بیشتر نمی‌شود، همان یک ذره روغنی هم که دارد، مدام می‌شود تا به کلی خشک شود
- پیش‌بینی‌های حضرت زهرا (س) در روزهای اول بعد از وفات رسول خدا (ص) در صحبت با مهاجرین و انصار، در زمان معاویه محقق شد
- جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد

### بررسی برخی آیات مرتبط

- وقتی که ولایت در جامعه‌ای بود، اقامه صلاة، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر اتفاق می‌افتد  
(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)
- نماز، در واقع سمبلی برای ذکر خدا و جهت‌گیری خدایی یک جامعه است

- ایتاء زکات، یعنی تقسیم عادلانه ثروت
- احتمالاً زکات شامل همه انفاقات و صدقات مالی است
- امر به معروف و نهی از منکر، یک مرتبه‌اش امر کردن و گفتن است، مرتبه بالاتر آن مبارزه و جهاد است

## [جلسه ۲۶] حاکم بودن خدا به عنوان ولی واقعی در جامعه، و هر آنکه خدا به نام یا نشانی به ولایت می‌گمارد (در پیرامون ولایت [۱])

### آیات این جلسه؛ نساء ۵۸ تا ۵۹

• إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً (۵۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً (۵۹)

- ولی یعنی فرمانروا، یعنی کسی که همه نیروها از او باید الهام بگیرد و همه کارها باید به او برگردد

### حاکم بودن خدا در جامعه اسلامی سلطه تکوینی نیست، قوانین زندگی و روابط فردی و اجتماعی باید از خدا الهام بگیرد

- همان طور که در بحث نبوت گفتیم در بحث ولایت هم می‌گوییم که حاکم و فرمانروا در جامعه اسلامی، جز خدای متعال، کس دیگری نیست؛ همیشه باید اصول یک مکتب اینگونه باشد که نتیجه هر اصلی باید در اصل دیگر، همان نتیجه را بدهد اینطوری نباشد که نتایج هر اصلی متعارض با دیگری باشد
- منظور از حاکم بودن خدا، سلطه تکوینی نیست، بلکه منظور این است که قوانین زندگی انسان و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشری هم باید از خدا الهام بگیرد
- حاکم بودن خدا عملاً در جامعه به دست رسول و اولی الامر است

## ویژگی‌های ولیّ جامعه در قرآن / ۱. اقامهٔ صلاة یعنی ولی کاری می‌کند که جامعه پر از ذکر و یاد خدا شود

- نشانه‌های ولیّ جامعه یکی اقامهٔ صلاة است، یعنی جامعه را پر از ذکر و یاد خدا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هیچ خیانتی به ارزش‌های انسانی انجام نگیرد

## ۲. ایتاء زکات و تقسیم عادلانهٔ ثروت توسط امام

- نشانهٔ دوم ولیّ جامعه، تقسیم عادلانهٔ ثروت است
- ولیّ را خدا معین می‌کند، نه به صورت زورگویان تاریخ، با شرایط و خود پیغمبر و امامان ولی هستند
- تنها کسی که حق تعیین حاکم را دارد خداست، چرا که کار خدا طبق مصلحت است
- زمام امور مردم نباید به دست کسانی بیفتد که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشانند
- نمونه‌های تاریخی از قرار دادن بیت‌المال در اختیار افراد بدون صلاحیت؛ شب عروسی وزیر محبوب هارون الرشید، نامه‌هایی از اجازهٔ تصرف زمین‌ها و املاک مسلمین بر سر عروس و داماد ریخته شد

## اولی‌الامر کسی است که منشور فرمان را از خدا دریافت کند

- اولی‌الامر کسی است که منشور فرمان را از خدا دریافت کند
- در منطق شیعه، ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می‌کند، معیارها و ملاک‌ها را هم به دست مردم می‌دهد تا مردم فریب نخورند

## بررسی برخی آیات مرتبط

- علت اینکه حکمرانی از آن خداست این است که در جهان بینی اسلام، همه چیز عالم از قدرت پروردگار ناشی می‌شود (وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ)
- امانت فقط این نیست که چیزی را که به دست تو به صورت امانت داده‌اند برگردانی، بلکه مهم‌ترین نشانه و نمونهٔ امانت این است که آنچه امانت خداست در میان مردم، آن را به اهلش برسانی. اطاعت انسان که میثاق خدا با آدمی است، آن را در جایش خرج کند؛ یعنی از خدا و هرکس خدا فرموده اطاعت شود. این مهم‌ترین مصداق امانت است (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا)
- از صاحبان فرمان از میان خودتان اطاعت کنید، تز اسلام نمی‌گوید روزی خواهد بود که حکومت لازم نباشد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

۴۷۱

- در ایده اسلامی نفی حکومت نداریم. امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به خوارج فرمود درست است که حکومت برای خداست، اما جامعه بشری نیازمند مجری قانون و حکومت است
- طعنه خدا به کسانی که از این فرمان اطاعت از ولی امر سرپیچی می کنند؛ می فرماید آنها کسانی هستند که «می پندارند» ایمان آوردند (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا)
- مدعیان دروغین ایمان، برای حل فصل کار خود به طاغوت مراجعه می کنند، در حالی که به آنها دستور داده شده است که به طاغوت کفر بورزند (يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ)

۴۷۶

## [جلسه ۲۷] پیامدها و آثار سوء عدم پذیرش ولایت خدا و پذیرش ولایت غیر خدا؛ آسیب های اجتماعی ولایت طاغوت و شیطان؛ نابودی یا استثمار استعدادها (در پیرامون ولایت [۲])

### آیات این جلسه؛ نحل ۹۸ تا ۱۰۰

- فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)

### هر ولایتی غیر از ولایت خدا ولایت طاغوت است

- در قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده است
- طغیان یعنی سرکشی کردن از محدوده و دایره طبیعی و فطری زندگی انسان
- انسان برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند باید دائماً در جد و جهد و تلاش باشد. هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به عدم تلاش، به تنبلی، راحت طلبی و عافیت طلبی تشویق و ترغیب کند، او طاغوت است
- طاغوت اسم خاص برای بتی نیست، گاهی زندگی راحت طلبانه تو، طلا و نقره، گاهی انسان، گاهی نظامی اجتماعی، گاهی قانون طاغوت است
- شیطان همان طاغوت است و طاغوت همان شیطان است؛ شیطان هر عنصری است که از خارج وجود آدمی، او را به کارهای شرارت آمیز و فسادآمیز، به ظلم و بدی و ام می دارد (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا)

۴۷۷

۴۷۶

۴۷۷

- شیاطین انسی، جنی، شیطانی از میان خویشاوندان، زنان، افراد بیگانه داریم، شیطانی از احساسات داریم
- اگر تن به ولایت شیطان دادی، شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده خلاق آفریننده‌ی تمبربخش وجود تو مسلط خواهد شد

### مهم‌ترین آسیب ولایت طاغوت این است که تمام نیروها، انرژی و ابتکار و استعداد تو در قبضه طاغوت واقع می‌شود

- اگر تن به ولایت طاغوت دادی، تمام نیروها، انرژی‌ها و ابتکارها و استعدادهای تو در قبضه طاغوت قرار می‌گیرد و به سود تو به کار نمی‌افتد
- هرکسی از راه پیامبر پیروین نکند و راه غیر مومنان و جامعه اسلامی و هدف‌های ایمانی پیروی کند، همان ولایتی را که خود او به دست خودش پذیرفته، بر او مسلط می‌کنیم (يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى)
- روی قرآن از دیدگاه مسائل اجتماعی و تاریخی کم کار شده است و تطبیق قرآن با تاریخ اسلام کم اتفاق افتاده است و باید این کار صورت گیرد
- امتیازات و کاستی‌های شهر کوفه ۱. انتخاب شهر کوفه به عنوان پایتخت حکومت امیرالمؤمنین (ع) ۲. شرکت کوفیان در جنگ‌های امیرالمؤمنین (ع) و کارشکنی آنها در آخر سر ۳. نامه نوشتن برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) جهت یاری و کارشکنی پس از آن ۴. قیام توأیین و شرکت در غالب انقلاب‌های زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس
- خوب است متخصصین، جامعه‌شناس‌ها، روان‌شناس‌ها بنشینند راجع به کوفه صحبت و بحث کنند و رفتارهای متناقض اهل کوفه را تحلیل کنند
- به خاطر حضور عده‌ای از مردم مبارز که در کوفه بودند، فشار دشمنان علیه این شهر زیاد بود و این باعث می‌شد که توده مردم به طور ناخودآگاه، بی‌توجه، کشش بیشتری به طرف فساد و انحطاط پیدا کنند
- ورود حجاج به کوفه و نحوه برخورد مردم با او و او با مردم را می‌توان بر آیه «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى...» تطبیق کرد؛ خود مردم کوفه او را پذیرفتند که او حاکم مردم کوفه شد
- تاریخ تفسیر قرآن است. قرآن را در تاریخ پیدا کنید

## بررسی برخی آیات مرتبط

- هنگام قرائت قرآن به خدا پناه ببر، یعنی نگذار شیطان معارف قرآن را از تو بگیرد و راه عمل و فهم بیشتر را بر تو ببندد (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)
- شیطان بر مؤمنین متوکل تسلط ندارد (لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)
- تسلط شیطان بر آن کسانی است که ولایت او را پذیرفتند و برای خدا شریک گرفته‌اند (إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ)
- کسی که بعد از روشن شدن هدایت با پیامبر ستیزه‌گری کند و از راه پیامبر جدا شود، به تعهد ایمان به نبوت و شهادت به آن گردن نسپرد، و از راهی جز راه مؤمنین راستین پیروی کند، هرآن چیز یا هرآن کس را که به ولایت پذیرفته است، بر او ولی و فرمانروا می‌سازیم (مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ)
- خدا مغفرت را شامل حال آن کسی که شرک را پذیرفته است، یعنی کسی که در ولایت غیرخدا وارد شده است نمی‌کند، عدم مغفرت یعنی جراحات‌هایی که از گناه و بدبختی و نابسامانی بر روح او نشسته است، هرگز التیام نخواهد یافت (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ)
- اما گناهان پایین‌تر از این حد را برای هرکسی که بخواهد، مورد مغفرت قرار می‌دهد، یعنی آن کسی که توبه و جبران کند را می‌آمرزد (وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)
- هرکسی مشرک شود، یعنی تحت ولایت غیرخدا قرار بگیرد، از راه هدایت فاصله زیادی گرفته است و دچار سرگشتگی و گمراهی بسیار دور است (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)
- جبهه شیطان با جبهه خدا، به طور طبیعت و خصلت، آشتی‌ناپذیر هستند، شیطان تعهد کرده است که عده‌ای از بندگانش را از راه راست گمراه کند و آنها را تحت ولایت خودش در بیاورد؛ یعنی عقل آنها را بگیرد و بینش و خرد آنها را کور می‌کند (وَقَالَ لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا)
- آرزوهای دراز، از مکائد ابلیس است، مثل آرزوی ده سال دیگر با خوشی و راحتی زیستن، آرزوی داماد کردن پسر بزرگ و عروس کردن دخترها، آرزوی بزرگ کردن این خانه کوچک و... هر آرزوی دور و درازی که مثل سنگ آسیابی بر گردن یک انسان بیفتد، سر را خم می‌کند. آرزوهایی که اگر دندان طمعش را کندی، احساس سبکی و آزادی می‌کنی (وَلَا ضَلَّتْ لَهُمْ وَلَا مَتِّبَتْهُمْ)
- در نظر آدم عاقل سنت‌های غیرخدایی پوچ است؛ مثل اینکه شیطان دستور می‌دهد که گوش چهارپایان را بشکافند (وَلَا مَرَّئِهِمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ)



- شیطان به انسان‌هایی که تسلط و ولایت دارد دستور می‌دهد که فطرت و سرشت خدایی را دگرگون کنند و آن را کنار بگذارند (وَلَا مَرْتَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ)
- اگر مردم دلشان بخواهد با فطرت و سرشت خدادادی زندگی کنند، شیطانی که بر آنان ولایت دارد نمی‌گذارد
- هرکسی که به جای خدا شیطان را به ولایت بپذیرد، زبانی آشکار کرده است و شیطان با وعده‌های دروغ، آنها را مبتلا به آرزو و پندارهای دور و دراز می‌کند و شیطان جز غرور و فریب و دروغ وعده نمی‌دهد (وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا يِعْدُهُمْ وَيَمَيِّهِمْ وَمَا يِعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا)

۴۹۱

### **[جلسه ۲۸] معنای ولایت شیطان، آسیب‌های اجتماعی ولایت طاغوت؛ تسلط بر استعدادها و نیروها و ابتکارها و سلب آزادی و بی‌اختیار کردن انسان‌ها. هجرت یعنی رها شدن از قید و بندهای نظام جاهلی و رسیدن به محیط آزاد اسلامی (در پیرامون ولایت [۳])**

#### **آیات این جلسه؛ نساء ۱۰۰**

- وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

#### **هجرت یعنی اگر همه نیروها و نشاط ما تحت فرمان ولایت الهی نبود این وضعیت را تغییر دهیم (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)**

- رابطه ولایت با هجرت
- اگر وجود ما و همه نیروها و نشاط‌های ما، تحت فرمان ولایت الهی نبود، تعهد الهی ما این است که از قید و بند ولایت طاغوت رها شویم. خارج شدن از آن ولایت ظالم و وارد شدن به آن ولایت عادل هجرت است

۴۹۲

#### **مهم‌ترین اثر شوم ولایت شیطان این است که انسان را بی‌اختیار و بر تمام نیروها و استعدادها او تسلط پیدا می‌کند**

- ولایت شیطان انسان را بی‌اختیار می‌کند و بر تمام نیروها و استعدادها در وجود آدمی مسلط می‌شود؛ شبیه جریان تند آب که انسان افتاده در آن نمی‌تواند با آن مخالفت کند

۴۹۳

- انسان‌هایی که در اختیار ولایت شیطان قرار می‌گیرند، می‌توانستند انسان‌های بزرگی باشند و عالی‌ترین مدارج کمال را طی کنند، اما کفران نعمت کردند

### کافر فقط آن کسی نیست که می‌گوید خدا نیست

- کافر فقط آن کسی نیست که راست و صاف و صریح می‌گوید نخیر، خدا نیست
- کافر بدتر آن کسی که نعمت‌های عظیمی را که در اختیار او است، کفران می‌کند
- کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند، در حقیقت‌گویی اختیاری از خود ندارد. نه اینکه به طور کلی بی‌اختیار است، بلکه در جریان سیل دارد می‌رود
- تور نامرئی نظام جاهلی آن چنان انسان را می‌کشد که آدم نمی‌فهمد کجا می‌رود

### نقد محاسن دوران طواغیت؛ تمدن کثیف و ننگین دنیای معاصر از لحاظ انسانی و اخلاقی هزاران سال عقب‌مانده هستند

- در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، عالم اسلام بانشاط حرکت کرده و چه موج عظیمی از معلومات و دانش‌ها در جامعه اسلامی پدید آمده است؛ اما همه اینها به سود جامعه اسلامی و انسانیت <sup>۴۹۶</sup> نشد
- تمدن کثیف و ننگین دنیای معاصر ما که به اکتشافات علمی‌شان می‌بالند، از لحاظ انسانی و اخلاقی هزاران سال عقب‌مانده هستند
- عدم توازن توزیع ثروت در جامعه غربی، مصادیقی برای مرگ فضیلت‌ها و انسانیت است و نشان می‌دهد نباید روی محاسن تمدن غرب تکیه کرد
- در ولایت طاغوت، انرژی‌ها و استعدادها به کار می‌افتد اما در مسیری که طاغوت می‌خواهد
- مسلمان زیستن، یعنی تمام امکانات و انرژی‌ها و نیروها در دست در اختیار خدا باشد، مثل جامعه مدینه
- یهودی و مسیحی تحت ذمه، از لحاظ اجتماعی یک مسلمان است
- شیعه به ظاهر در نظام طاغوتی زندگی می‌کرد، اما در باطن درست در جهت ضد نظام طاغوتی حرکت می‌کرد. مثل آن گروه بسیار اندک همراه با اباعبدالله (ع) در کربلا

- فرد نمی‌تواند در جامعه طاعتی زندگی کند، و در عین حال تمام امکانات و انرژی‌اش تحت فرمان خدا باشد؛ اگر در محیط طاعتی و نظام طاعتی، یک نفر زندگی کند، کسری از مسلمانی‌اش بالاخره در راه طاعت است و نمی‌تواند صددرصد بنده خدا باشد
- طبق روایت، مردمی که تحت ولایت ولی خدا زندگی می‌کنند اهل نجات‌اند؛ هرچند در کارهای شخصی قصورها و تقصیرهایی هم گاهی داشته باشند، و مردمی که تحت ولایت شیطان و طاعت زندگی می‌کنند اهل بدبختی و عذاب‌اند؛ اگرچه در کارهای شخصی و در اعمال خصوصی اهل نیکوکاری و کارهای خوب هم باشند (الْأَعْدَبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً، وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً)
- شبیه آن مردمی که سوار بر ماشین شده‌اند و هدف را مشخص و ماشین به سمت هدف حرکت می‌کند، اگرچه کسانی که سوار هستند ممکن است کارهای بدی را انجام بدهند و سزای آن را هم خواهند دید، اما در نهایت به مقصد می‌رسند. برخلاف کسی که مقصد را اشتباهی انتخاب کرده است، هرچند کارهای خوبی هم انجام می‌دهد اما به مقصد نمی‌رسد
- جامعه‌ای که با ولایت طاعت اداره می‌شود، مثل همان ماشینی است که با رانندگانی غیرامین و غیربلد رهبری می‌شود، در این جامعه انسان‌ها به هدف خود نخواهند رسید

### بررسی برخی آیات مرتبط: مستضعف یعنی گروهی که در جامعه اختیار جامعه دست آنها نیست

- کسانی که به خودشان ستم کردند و جان آنان را می‌خواهند قبض کنند، فرشتگان به آنها می‌گویند در چه وضعی بودید؟ مگر کجا زندگی می‌کردی؟ چرا این وضع تو است؟ در جواب می‌گویند ما جزء توده‌های بی‌اختیار بودیم، یعنی مستضعفان (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ)
- مستضعفین یعنی گروهی که اختیار جامعه دست آنها نیست و در خط مشی جامعه و در حرکت و سکون و جهت‌گیری‌اش هیچ اختیاری ندارند
- مستضعفین یعنی کسانی که در یک جامعه خبر از جریان‌ات جامعه ندارند
- در جامعه‌ای که با نظام فردی ظالمانه و جاهلانه اداره می‌شود، اکثریت مردم مستضعف هستند

- ملائکه به اینها که می‌گویند «ما مستضعف بودیم» یعنی بی‌اختیار بودیم، می‌گویند مگر زمین وسعت نداشت تا شما از این زندان خارج شوید، بروید به سمت یک نقطه آزاد و به آنجا هجرت کنید؟ (قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا)
- سرانجام کسانی که نیروها و اختیار خودشان را در دست طاغوت‌ها دادند، جهنم است که بد جایگاهی و سرانجامی است (قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)
- کسانی که توانایی هجرت و رهایی از بند نظام جاهلی را ندارند از این قاعده مستثنی هستند و امید است خدا آنها را ببخشد (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا)
- هجرت مایه بدبختی نیست، هرکسی مهاجرت کند، در زمین جولانگاهی بسیار و سرزمینی گسترده می‌یابد، یعنی در جامعه اسلامی می‌توان پروبالی زد و پرواز کرد و به آفایی رسید (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً)
- کسانی که در مکه به سختی بندگی می‌کردند، به راحتی در مدینه به بندگی خدا پرداختند، در چنین جامعه‌ای مسابقه برای خیرات است
- هرکسی که از خانه خود خارج شود، در حالی که مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش می‌کند، و بین راه بمیرد، پاداش او بر عهده خداست و خدا آمرزنده و دارای بخشندگی است (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)
- گاهی لازم می‌شود گروهی از انسان‌ها با هجرت خود نقطه شروع هجرت را آغاز کنند و جامعه الهی و اسلامی را بنیان‌گذاری کنند





همانطور که در مقدمه توضیح داده شده، شماره صفحاتی که در فهرست کتاب (سطح پیشرفته)، روبروی برخی عناوین آمده است، برای پیدا کردن توضیحات کامل آن عناوین در نسخه «چاپ شده» کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی است که در قطع وزیری و در حدود ۵۰۵ صفحه چاپ شده است. اگر شما فایل پی دی اف که نسخه موبایلی کتاب است و حدود ۸۱۸ صفحه است را دارید، برای یافتن توضیحات کامل می‌توانید از جدول ضمیمه برای تبدیل شماره صفحات استفاده کنید.



چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی	
۱۹۱	۱۲۳	۱۳۸	۹۳	۸۹	۶۳	۴۲	۳۳
۱۹۳	۱۲۴	۱۴۰	۹۴	۹۰	۶۴	۴۳	۳۴
۱۹۴	۱۲۵	۱۴۲	۹۵	۹۲	۶۵	۴۵	۳۵
۱۹۶	۱۲۶	۱۴۳	۹۶	۹۴	۶۶	۴۷	۳۶
۱۹۸	۱۲۷	۱۴۵	۹۷	۹۵	۶۷	۴۸	۳۷
۲۰۰	۱۲۸	۱۴۷	۹۸	۹۷	۶۸	۵۰	۳۸
۲۰۲	۱۲۹	۱۴۹	۹۹	۹۹	۶۹	۵۲	۳۹
۲۰۳	۱۳۰	۱۵۱	۱۰۰	۱۰۱	۷۰	۵۴	۴۰
۲۰۵	۱۳۱	۱۵۳	۱۰۱	۱۰۳	۷۱	۵۶	۴۱
۲۰۷	۱۳۲	۱۵۴	۱۰۲	۱۰۴	۷۲	۵۷	۴۲
۲۰۹	۱۳۳	۱۵۶	۱۰۳	۱۰۶	۷۳	۵۹	۴۳
۲۱۰	۱۳۴	۱۵۸	۱۰۴	۱۰۸	۷۴	۶۰	۴۴
۲۱۲	۱۳۵	۱۶۰	۱۰۵	۱۰۹	۷۵	۶۱	۴۵
۲۱۴	۱۳۶	۱۶۱	۱۰۶	۱۱۰	۷۶	سفید	۴۶
۲۱۵	۱۳۷	۱۶۳	۱۰۷	۱۱۲	۷۷	۶۳	۴۷
۲۱۶	۱۳۸	۱۶۴	۱۰۸	۱۱۳	۷۸	۶۴	۴۸
سفید	۱۳۹	۱۶۶	۱۰۹	۱۱۵	۷۹	۶۶	۴۹
سفید	۱۴۰	۱۶۸	۱۱۰	۱۱۷	۸۰	۶۸	۵۰
۲۱۹	۱۴۱	۱۶۹	۱۱۱	۱۱۹	۸۱	۶۹	۵۱
۲۲۰	۱۴۲	۱۷۱	۱۱۲	۱۲۱	۸۲	۷۱	۵۲
۲۲۲	۱۴۳	۱۷۳	۱۱۳	۱۲۲	۸۳	۷۳	۵۳
۲۲۳	۱۴۴	۱۷۵	۱۱۴	۱۲۴	۸۴	۷۵	۵۴
۲۲۵	۱۴۵	۱۷۷	۱۱۵	۱۲۶	۸۵	۷۷	۵۵
۲۲۷	۱۴۶	۱۷۹	۱۱۶	۱۲۸	۸۶	۷۸	۵۶
۲۲۹	۱۴۷	۱۸۰	۱۱۷	۱۲۹	۸۷	۸۰	۵۷
۲۳۱	۱۴۸	۱۸۲	۱۱۸	۱۳۱	۸۸	۸۲	۵۸
۲۳۲	۱۴۹	۱۸۵	۱۱۹	۱۳۲	۸۹	۸۴	۵۹
۲۳۴	۱۵۰	۱۸۶	۱۲۰	۱۳۳	۹۰	۸۶	۶۰
۲۳۶	۱۵۱	۱۸۸	۱۲۱	۱۳۵	۹۱	۸۷	۶۱
۲۳۸	۱۵۲	۱۸۹	۱۲۲	۱۳۶	۹۲	سفید	۶۲



چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی	
۳۸۳	۲۴۳	۳۳۴	۲۱۳	۲۸۶	۱۸۳	۲۳۹	۱۵۳
۳۸۴	۲۴۴	۳۳۵	۲۱۴	۲۸۸	۱۸۴	سفید	۱۵۴
۳۸۶	۲۴۵	۳۳۷	۲۱۵	۲۹۰	۱۸۵	۲۴۱	۱۵۵
۳۸۸	۲۴۶	۳۳۹	۲۱۶	۲۹۲	۱۸۶	۲۴۲	۱۵۶
۳۹۰	۲۴۷	۳۴۱	۲۱۷	۲۹۴	۱۸۷	۲۴۴	۱۵۷
۳۹۲	۲۴۸	۳۴۲	۲۱۸	سفید	۱۸۸	۲۴۵	۱۵۸
۳۹۳	۲۴۹	۳۴۴	۲۱۹	۲۹۵	۱۸۹	۲۴۷	۱۵۹
۳۹۵	۲۵۰	۳۴۶	۲۲۰	۲۹۶	۱۹۰	۲۴۸	۱۶۰
۳۹۷	۲۵۱	۳۴۸	۲۲۱	۲۹۸	۱۹۱	۲۵۰	۱۶۱
۳۹۹	۲۵۲	۳۵۰	۲۲۲	۲۹۹	۱۹۲	۲۵۲	۱۶۲
۴۰۰	۲۵۳	۳۵۲	۲۲۳	۳۰۱	۱۹۳	۲۵۴	۱۶۳
۴۰۲	۲۵۴	۳۵۳	۲۲۴	۳۰۳	۱۹۴	۲۵۶	۱۶۴
۴۰۴	۲۵۵	۳۵۵	۲۲۵	۳۰۴	۱۹۵	۲۵۷	۱۶۵
سفید	۲۵۶	۳۵۶	۲۲۶	۳۰۶	۱۹۶	۲۵۹	۱۶۶
۴۰۶	۲۵۷	۳۵۸	۲۲۷	۳۰۸	۱۹۷	۲۶۱	۱۶۷
۴۰۷	۲۵۸	۳۶۰	۲۲۸	۳۱۰	۱۹۸	۲۶۳	۱۶۸
۴۰۹	۲۵۹	۳۶۱	۲۲۹	۳۱۱	۱۹۹	۲۶۵	۱۶۹
۴۱۰	۲۶۰	۳۶۳	۲۳۰	۳۱۳	۲۰۰	۲۶۶	۱۷۰
۴۱۲	۲۶۱	۳۶۵	۲۳۱	۳۱۵	۲۰۱	۲۶۸	۱۷۱
۴۱۳	۲۶۲	۳۶۷	۲۳۲	۳۱۷	۲۰۲	سفید	۱۷۲
۴۱۵	۲۶۳	۳۶۹	۲۳۳	۳۱۸	۲۰۳	۲۷۰	۱۷۳
۴۱۷	۲۶۴	۳۷۰	۲۳۴	۳۲۰	۲۰۴	۲۷۱	۱۷۴
۴۱۹	۲۶۵	۳۷۲	۲۳۵	۳۲۲	۲۰۵	۲۷۳	۱۷۵
۴۲۱	۲۶۶	۳۷۴	۲۳۶	۳۲۳	۲۰۶	۲۷۴	۱۷۶
۴۲۳	۲۶۷	۳۷۶	۲۳۷	۳۲۴	۲۰۷	۲۷۶	۱۷۷
۴۲۵	۲۶۸	۳۷۷	۲۳۸	۳۲۵	۲۰۸	۲۷۷	۱۷۸
۴۲۶	۲۶۹	۳۸۰	۲۳۹	۳۲۷	۲۰۹	۲۷۹	۱۷۹
۴۲۹	۲۷۰	سفید	۲۴۰	۳۲۸	۲۱۰	۲۸۱	۱۸۰
۴۳۰	۲۷۱	سفید	۲۴۱	۳۳۰	۲۱۱	۲۸۳	۱۸۱
۴۳۲	۲۷۲	سفید	۲۴۲	۳۳۲	۲۱۲	۲۸۵	۱۸۲

چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی	
۵۸۶	۳۶۳	۵۳۵	۳۳۳	۴۸۳	۳۰۳	۴۳۴	۲۷۳
۵۸۷	۳۶۴	۵۳۶	۳۳۴	۴۸۵	۳۰۴	سفید	۲۷۴
۵۸۹	۳۶۵	۵۳۸	۳۳۵	۴۸۶	۳۰۵	۴۳۶	۲۷۵
۵۹۱	۳۶۶	۵۳۹	۳۳۶	۴۸۸	۳۰۶	۴۳۷	۲۷۶
۵۹۳	۳۶۷	۵۴۱	۳۳۷	۴۹۰	۳۰۷	۴۳۹	۲۷۷
۵۹۴	۳۶۸	۵۴۳	۳۳۸	۴۹۲	۳۰۸	۴۴۰	۲۷۸
۵۹۶	۳۶۹	۵۴۵	۳۳۹	۴۹۳	۳۰۹	۴۴۲	۲۷۹
۵۹۸	۳۷۰	۵۴۷	۳۴۰	۴۹۵	۳۱۰	۴۴۴	۲۸۰
۵۹۹	۳۷۱	۵۴۸	۳۴۱	۴۹۷	۳۱۱	۴۴۵	۲۸۱
۶۰۰	۳۷۲	۵۵۰	۳۴۲	۴۹۹	۳۱۲	۴۴۷	۲۸۲
۶۰۲	۳۷۳	۵۵۲	۳۴۳	۵۰۰	۳۱۳	۴۴۹	۲۸۳
۶۰۳	۳۷۴	۵۵۴	۳۴۴	۵۰۱	۳۱۴	۴۵۱	۲۸۴
۶۰۵	۳۷۵	۵۵۶	۳۴۵	۵۰۳	۳۱۵	۴۵۲	۲۸۵
۶۰۷	۳۷۶	۵۵۸	۳۴۶	۵۰۴	۳۱۶	۴۵۴	۲۸۶
۶۰۹	۳۷۷	۵۵۹	۳۴۷	۵۰۶	۳۱۷	۴۵۶	۲۸۷
۶۱۱	۳۷۸	۵۶۱	۳۴۸	۵۰۸	۳۱۸	۴۵۷	۲۸۸
۶۱۲	۳۷۹	۵۶۲	۳۴۹	۵۰۹	۳۱۹	۴۵۹	۲۸۹
۶۱۴	۳۸۰	۵۶۳	۳۵۰	۵۱۱	۳۲۰	۴۶۱	۲۹۰
۶۱۶	۳۸۱	۵۶۵	۳۵۱	۵۱۳	۳۲۱	۴۶۳	۲۹۱
۶۱۸	۳۸۲	۵۶۶	۳۵۲	۵۱۵	۳۲۲	۴۶۵	۲۹۲
۶۱۹	۳۸۳	۵۶۸	۳۵۳	۵۱۷	۳۲۳	۴۶۶	۲۹۳
۶۲۱	۳۸۴	۵۷۰	۳۵۴	۵۱۹	۳۲۴	۴۶۸	۲۹۴
۶۲۳	۳۸۵	۵۷۱	۳۵۵	۵۲۱	۳۲۵	۴۷۰	۲۹۵
۶۲۵	۳۸۶	۵۷۳	۳۵۶	۵۲۲	۳۲۶	۴۷۱	۲۹۶
۶۲۶	۳۸۷	۵۷۵	۳۵۷	۵۲۴	۳۲۷	۴۷۳	۲۹۷
۶۲۷	۳۸۸	۵۷۷	۳۵۸	۵۲۶	۳۲۸	۴۷۴	۲۹۸
۶۲۹	۳۸۹	۵۷۹	۳۵۹	۵۲۸	۳۲۹	۴۷۶	۲۹۹
۶۳۰	۳۹۰	۵۸۰	۳۶۰	۵۳۰	۳۳۰	۴۷۸	۳۰۰
۶۳۲	۳۹۱	۵۸۲	۳۶۱	۵۳۲	۳۳۱	۴۷۹	۳۰۱
۶۳۴	۳۹۲	۵۸۴	۳۶۲	۵۳۳	۳۳۲	۴۸۱	۳۰۲

چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی		چاپی   موبایلی	
۷۷۹	۴۸۳	۷۳۰	۴۵۳	۶۸۳	۴۲۳	۶۳۵	۳۹۳
۷۸۰	۴۸۴	۷۳۲	۴۵۴	سفید	۴۲۴	۶۳۷	۳۹۴
۷۸۲	۴۸۵	۷۳۴	۴۵۵	۶۸۵	۴۲۵	۶۳۹	۳۹۵
۷۸۴	۴۸۶	سفید	۴۵۶	۶۸۶	۴۲۶	۶۴۱	۳۹۶
۷۸۶	۴۸۷	۷۳۶	۴۵۷	۶۸۸	۴۲۷	۶۴۲	۳۹۷
۷۸۷	۴۸۸	۷۳۷	۴۵۸	۶۸۹	۴۲۸	۶۴۴	۳۹۸
۷۹۰	۴۸۹	۷۳۹	۴۵۹	۶۹۱	۴۲۹	۶۴۶	۳۹۹
۷۹۱	۴۹۰	۷۴۰	۴۶۰	۶۹۳	۴۳۰	۶۴۸	۴۰۰
۷۹۳	۴۹۱	۷۴۲	۴۶۱	۶۹۴	۴۳۱	۶۴۹	۴۰۱
۷۹۴	۴۹۲	۷۴۴	۴۶۲	۶۹۶	۴۳۲	سفید	۴۰۲
۷۹۶	۴۹۳	۷۴۵	۴۶۳	۶۹۸	۴۳۳	۶۵۲	۴۰۳
۷۹۸	۴۹۴	۷۴۷	۴۶۴	۷۰۰	۴۳۴	۶۵۳	۴۰۴
۷۹۹	۴۹۵	۷۴۹	۴۶۵	۷۰۲	۴۳۵	سفید	۴۰۵
۸۰۱	۴۹۶	۷۵۱	۴۶۶	۷۰۳	۴۳۶	سفید	۴۰۶
۸۰۳	۴۹۷	۷۵۳	۴۶۷	۷۰۵	۴۳۷	۶۵۶	۴۰۷
۸۰۵	۴۹۸	۷۵۴	۴۶۸	۷۰۶	۴۳۸	۶۵۷	۴۰۸
۸۰۷	۴۹۹	۷۵۶	۴۶۹	۷۰۸	۴۳۹	۶۵۹	۴۰۹
۸۰۸	۵۰۰	۷۵۸	۴۷۰	سفید	۴۴۰	۶۶۱	۴۱۰
۸۱۰	۵۰۱	۷۶۰	۴۷۱	۷۱۰	۴۴۱	۶۶۲	۴۱۱
۸۱۲	۵۰۲	سفید	۴۷۲	۷۱۱	۴۴۲	۶۶۴	۴۱۲
۸۱۴	۵۰۳	۷۶۲	۴۷۳	۷۱۳	۴۴۳	۶۶۶	۴۱۳
۸۱۵	۵۰۴	۷۶۳	۴۷۴	۷۱۴	۴۴۴	۶۶۸	۴۱۴
۸۱۷	۵۰۵	۷۶۵	۴۷۵	۷۱۶	۴۴۵	۶۶۹	۴۱۵
		۷۶۶	۴۷۶	۷۱۸	۴۴۶	۶۷۱	۴۱۶
		۷۶۸	۴۷۷	۷۱۹	۴۴۷	۶۷۳	۴۱۷
		۷۷۰	۴۷۸	۷۲۱	۴۴۸	۶۷۵	۴۱۸
		۷۷۱	۴۷۹	۷۲۳	۴۴۹	۶۷۶	۴۱۹
		۷۷۳	۴۸۰	۷۲۵	۴۵۰	۶۷۸	۴۲۰
		۷۷۵	۴۸۱	۷۲۷	۴۵۱	۶۸۰	۴۲۱
		۷۷۷	۴۸۲	۷۲۸	۴۵۲	۶۸۲	۴۲۲





### این کتاب به کدام سوال مهم شما پاسخ می‌دهد؟

- آیا اسلام فقط به دنبال آباد کردن آخرت است یا می‌خواهد بهترین زندگی ممکن را در همین دنیا برای ما مهیا کند؟
- آیا اسلام برای رساندن انسان به یک زندگی خوب و شیرین همه‌جانبه در همین دنیا، برنامه جامع و کاملی دارد؟
- اگر دارد، آن طرح و برنامه‌ای که انسان‌ها را به چنین زندگی‌ای برساند که همه نیازهای فردی و جمعی‌شان در عالی‌ترین درجه ممکن و با کمترین آسیب برآورده کند، چیست؟

هدف مؤلف کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، پاسخ به همین سوال است: چگونه می‌توان به بهترین زندگی در این دنیا دست یافت؟ سؤالی که فراوان‌ترین سؤال اصلی همه انسان‌ها - از هر مذهب و ملتی و در هر عصری - است.

### ۵۰۰ صفحه در ۱۰ صفحه!

کتاب حاضر، خلاصه کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» اثر آیت الله العظمی خاмене‌ای است. در این کتاب، سه خلاصه روان و خواندنی از آن کتاب ارائه شده است:

- سطح مقدماتی؛ خلاصه یک صفحه‌ای
- سطح متوسطه؛ خلاصه ۱۰ صفحه‌ای
- سطح پیشرفته؛ خلاصه ۵۰ صفحه‌ای